

با مرگ شیخ محمود حلبی،
رهبری حجتیه به چه کسی
رسیده است؟

حجتیه علیه انقلاب

* حجتیه در زمان شاه هم علیه آیت الله
منتظری توطئه می کرد!

(ص ۱۷-۲۶)

مردم چگونه بحث آزادی
احزاب را باور خواهند کرد؟

حزب جدید یا احزاب قدیمی؟

(ص ۳-۲)

دکتر پیمان: شعار این مرحله

"آزادی، قانون، امنیت اجتماعی"

(ص ۴)

"ببرهای کوچک" مستعمره های جدید

(ص ۲۷)

در صفحات دیگر

* بخش دوم دست نوشته های

احسان طبری

* اسرائیل در تدارک جنگ اتمی

* مجله ایران فردا: شهرداران را

با اجساد دستبند زده بودند!

* فهرست مطالب دوره دوم "راه

توده"

* فرماندهان نظامی، در

"موتلفه اسلامی" چه وظیفه ای

دارند؟

یادمانده های "رحمان هاتفی"

دیدار با آیت الله طالقانی،
به آذین، سیاوش
کسب رائی، حاج
سیدجوادی و ...

رهبری حزب: "جبهه"

باید تشکیل شود! (۲۲)

راه توده

۴۰ صفحه

دوره دوم شماره ۶۹ اسفندماه ۱۳۷۶

گسترش لشگرکشی امریکا و انگلستان به خلیج فارس

به بهانه "عراق" علیه ایران و روسیه!

خطر فوری حمله نظامی امریکا و انگلستان به عراق، با سفر دبیر کل سازمان ملل متحد به عراق و توافق های بدست آمده، گویا به زمان مناسب دیگری موقوف شد. ادامه تقویت نیروهای نظامی امریکا و انگلستان در خلیج فارس نشان می دهد، که این دو کشور، در پی اهداف دیگری در منطقه هستند و دست یابی به این اهداف، چندان ارتباطی با جنگال ها و مسائل مربوط به تسلیحات موجود در عراق و یا وقفه در کاربازرسی مراکز نظامی این کشور ندارد. حکومتی، که حاکمیتش بر بخش وسیعی از کشور ناممکن شده (کردستان)، پرواز هواپیماهای نظامی اش تقریباً ناممکن، اقتصادش نابود، نفوذش غیرقابل فروش، مردمش در محاصره اقتصادی جهان سرمایه داری و ارتش ترکیه در بخشی از سرزمینش مستقر شده، بی شک آن خطری نیست، که امریکا و اسرائیل بی وقفه از آن ابراز ترس و وحشت می کنند و آماده دخالت نظامی در آن می شوند. بویژه آنکه در طول هفته های گذشته، موج وسیعی در کشورهای عربی، در مخالفت با حمله نظامی امریکا به عراق شکل گرفت. موجی که مطبوعات فرانسه آشکارا آنرا بزرگترین ضعف امریکا برای حمله به عراق اعلام داشتند و حتی در خود این کشور و برخی از دیگر کشورهای اروپایی نیز، به ابتکار احزاب کمونیست و چپ و مترقی، مخالفت با این حمله نظامی، بصورت تظاهرات اعتراض آمیز علیه امریکا بروز کرد.

نه اسرائیل، که بزرگترین آتش یار این ماجراست، و نه امریکا، هیچکدام نمی توانند از موج نفرتی که علیه این دخالت نظامی در منطقه وجود دارد، بی خبر بوده و آنرا در محاسبات خود، برای خودداری از حمله به عراق تکنجاندند باشند. بنابراین، ادامه تقویت نیروهای نظامی و تبدیل باز هم بیشتر منطقه خلیج فارس به منطقه جنگی نسبتاً غیر متشخص در منطقه، اهدافی فراتر از حمله به عراق را باید در پی داشته باشد.

از نظرها، دخالت مستقیم و نظامی در امور داخلی ایران، از جمله اهداف این لشگرکشی جدید است. اعلام این خبر تحریک آمیز از سوی خبرگزاری ها و شبکه تلویزیونی "سی.ان.ان"، که عراق سلاح های مخرب خود را به ایران منتقل کرده! و اظهارات صریح و مستقیم نخست وزیر اسرائیل درباره این کشور، مبنی بر ضرورت حمله همزمان نظامی به عراق و ایران (به این بهانه که در ایران سلاح هائی بمباران خطرناک تر و پیشرفته تر از عراق ذخیره شده و امنیت اسرائیل، منطقه و حتی اروپا را به خطر انداخته است)، خود باندازه کافی گویای هدف اصلی امریکا، در این مرحله از عملیات نظامی در منطقه است. این حمله می تواند با زمینه چینی یک تبلیغات وسیع و جهانی سازمان داده شود. کاری که شبکه عظیم خبری و تصویری تحت سلطه صهیونیسم و امپریالیسم امریکا سرعت می توانند آنرا پس از هر ماجرا و حادثه ای بوجود آورند. حوادثی از نوع ترور "سلمان رشدی" (با هدایت پنهان و از سوی خود امپریالیسم و صهیونیسم)، افشای وجود فلان سلاح غیر متعارف در ایران و انتشار عکس های هوایی و ماهواره ای و ... انواع دیگر بهانه ها!

شواهد نشان می دهد، که اسرائیل و امریکا و بدنبال آنها انگلستان، وجود ایران یکپارچه را به صلاح استراتژی خود در منطقه و بویژه در ارتباط با ضرورت محاصره "روسیه" و جلوگیری از تحولات مترقی و مثبت در این کشور نمی دانند. بدین ترتیب، گام های عملی برای دستیابی به این استراتژی سرعت گرفته است!

ما، هم در پایان انتخابات ریاست جمهوری با صراحت نوشتیم و هم در ارزیابی های خود پیرامون مشکلات موجود بر سر راه تحولات مترقی و مثبت در ایران، بر آن تاکید کردیم:

امپریالیسم جهانی و صهیونیسم بین الملل، هرگز نمی توانند با تحولات مثبت و مترقی در ایران موافق باشند. کشایش فضای سیاسی در ایران، وجود دولتی مورد حمایت مردم و دارای اختیار عملی، بازگشت آزادی ها و حضور احزاب مترقی در جامعه، از آنجا که ثبات و وحدت ملی را به ایران باز خواهد گرداند، با مخالفت امریکا و متحدانش روبرو خواهد بود!

حکومتی مورد نفرت مردم، تشدید باز هم بیشتر نارضایتی عمومی، تقسیم بندی های مذهبی-قومی مردم ایران و ادامه ماجراجوئی های بین المللی به بهانه صدور اسلام و ... همگی، از آنجا که هسته انفجار یک جنگ داخلی را با خود همراه دارند، بهترین و مطلوب ترین سیاست و اوضاع برای امریکاست. (بقیه در ص ۴۰)

احزاب در ایران از بحث، تا واقعیت!

البته دلائلی در این باره و بصورت شایعات وجود دارد. از جمله اینکه، آنها برای جلوگیری از جنجال‌ها و اطمینان از پیروزی جناح متمایل به دولت خاتمی در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس اسلامی و خبرگان رهبری، این ورود به صحنه را تا پایان این دو انتخابات به تأخیر انداخته‌اند. نظیر همین حدسیات و شایعات در باره حزب "کار" و یا برخی شکل‌های دیگر نیز وجود دارد.

ورود به صحنه، کدام احزاب؟

اینکه دسته بندی‌ها و یا جناح بندی‌های موجود در حکومت، شکل احزاب را به خود گرفته و رسماً با برنامه و اسلحه‌نامه قانونی وارد صحنه سیاسی شوند، خود به خود یک گام مهم، برای مشخص شدن نحوه فعالیت‌های خریزی در جمهوری اسلامی است، اما این فقط یک گام است و نه بیش از آن! نفس وجود و حضور تشکلهای سیاسی وابسته به جناح بندی‌های حکومتی، حتی از سوی طرفداران دولت محمد خاتمی، نه تنها به معنای آزادی احزاب در جامعه نیست، بلکه به معنای استقبال مردم برای متشکل شدن در این احزاب نیز نمی تواند باشد!

روزنامه هائی نظیر "سلام" و نشریاتی نظیر "عصرما" و یا "مبین" بی وقته به مردم برای تشکیل دادن احزاب و در پاسخ به سوالات آنها پیرامون آزادی احزاب، توصیه هائی دارند. این درحالی است که مردم قبل از آنکه بروند حزب تشکیل بدهند، ابتدا باید به فضای موجود برای آزادی فعالیت احزاب اطمینان پیدا کنند. پاسخ این روزنامه ها و نشریات و مکرر شدن سؤال مردم درباره ورود به صحنه احزاب سیاسی، حالتی "عقیم" و بن بستی آشکار را نشان می دهد.

این حالت عقیم و بن بست آشکار، به گونه ایست، که بتدریج بلندپایگان دولت خاتمی، سخنگویان و مسئولین اجرایی و مرتبط با فعالیت‌های سیاسی و خریزی نیز، خود به مشورت مردم برای تشکیل احزاب تبدیل شده و درباره مزایای آن سخن می گویند! از جمله این افراد، وزیر ارشاد اسلامی، "عطا الله مهاجرانی"، وزیر ارشاد اسلامی، "موسوی لاری"، معاون حقوقی و پارلمانی ریاست جمهوری و حتی "عبدا لله نوری"، وزیر کشور هستند!

اینکه آنها می کوشند اصل ضرورت حضور احزاب در جامعه را نهادینه کنند و نیروی از خواست و نیاز جامعه در برابر مخالفان آزادی فعالیت احزاب بوجود آورند که به کمک آن موانع را بتوانند از پیش پا بردارند، تلاشی است سنجیده، اما گشایش این فضا و بوجود آوردن این نیروی اجتماعی، در حد این گونه تلاش‌ها نمی تواند خلاصه شود.

اولاً تقسیم جامعه به نیروهای مذهبی و غیرمذهبی، و بعد هم نیروهای خودی و غیرخودی، عملاً به معنای نفی هویت طبقاتی، خواست‌های مشترک اقشار اجتماعی و وابستگی‌های کاری، شغلی، اجتماعی و معیشتی آنها در جامعه است، که یک سر طیف بندی طبقاتی آن به اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی و حاج آقاها و حاج آقا زاده هائی برمی گردد که ثروت و نقدینگی شان از ۲۰ میلیارد دلار فراتر رفته، و سر دیگر آن به آن مزدبگیران، زحمتکشان، کارگران و حقوق بگیرانی که دو تا سه نوبت در طول شبانه روز کار می کنند و باز هم نمی توانند شکم خود و زن و فرزندشان را تأمین کنند. بنابراین، احزاب نمی توانند "مذهبی" و "غیر مذهبی"، و یا "خودی" و "غیرخودی" باشند. شاید رعایت این نوع تقسیم بندی‌ها برای ایستادن در صف نماز جمعه و یا رفتن به مساجد برای نماز و طاعت لازم باشد، اما در کار سیاسی و خریزی هرگز نمی توان چنین موایعی را بوجود آورد. مردم برای نماز و طاعت و یا برداشت‌های مختلف از احکام قرآنی و یا فتاواهای دینی در احزاب متشکل نمی شوند و در هیچ کجای دنیا نیز برای این اساس متشکل نشده‌اند. حتی احزابی که پیش خود را مذهبی اعلام می کنند، پیش از اتکا به احکام الهی، برنامه سیاسی-اقتصادی و اساننامه و مرامنامه خود را منتشر می کنند تا هر کس با هر برداشتی که از مذهب و فتاواهای الهی دارد، برای مبارزه در راه آن اهداف سیاسی و اقتصادی در این یا آن حزب متشکل شود. تاریخ احزاب سیاسی در ایران نیز همینگونه بوده و در آینده نیز همینگونه خواهد بود. نمونه بارز و آشکار این امر، وجود و فعالیت همه جانبه "جمعیت موقوفه اسلامی" در جمهوری اسلامی است. هیچ کارگر و زحمتکشی در این جمعیت عضو نیست و آنجا که کار به انتخابات ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس می رسد، معیار آنها دین باوری و یا ایمان مذهبی این فرد و یا آن فرد نیست، بلکه معیار، همان نگرش سیاسی و اقتصادی است که منافع طبقه و قشر وابسته به این جمعیت را تأمین کند. مبارزه سران این جمعیت برای جلوگیری از ورود به صحنه میرحسین موسوی با این نظر صریح که او اقتصاد ما را خراب می کند،* دال بر این امر بود.

حتی "نهضت آزادی ایران" که جناح "ارتجاع بازار" همچنان مانع فعالیت علنی و همه جانبه آن در جمهوری اسلامی است نیز، علیرغم پیشش مذهبی تمامی رهبران و اعضای آن، خریزی سیاسی با دیدگاه‌های مشخص اقتصادسیاسی است.

بحث مربوط به ضرورت حضور تشکلهای سیاسی در جامعه و پایان بخشیدن به دسته بندی‌ها و جناح بندی‌های پشت پرده حکومتی، پیش از برگزاری انتخابات مجلس دوره پنجم و انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری در ایران و در مطبوعات جریان داشت. پس از این دو انتخابات، و بویژه پس از شکل گیری گروه کارگزاران سازندگی و تشدید فعالیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از یکسو و علنی شدن وجود "جمعیت موقوفه اسلامی"، بعنوان یک حزب سراسری و موجود در جمهوری اسلامی، از سوی دیگر، این بحث ابعاد یکلی جدیدی به خود گرفت.

کارپایه انتخاباتی "محمد خاتمی" برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، بر محور عدالت توام با توسعه، توسعه سیاسی درغین توسعه اقتصادی و ضرورت بسیج عمومی برای دفاع از تمامیت ارضی ایران قرار داشت. این سه محور، نه تنها در تمامی برنامه مشروح و ۴۰ صفحه‌ای محمد خاتمی که پیش از برگزاری انتخابات منتشر شد، مورد تأکید قرار گرفته بود، نه تنها در سخنرانی تلویزیونی مربوط به تبلیغات انتخاباتی بر آن تأکید شد، بلکه در تمام سخنرانی هائی وی در شهرهای مختلف ایران، پیش از برگزاری انتخابات نیز مطرح شد.

همین سه محور اساسی، پس از برگزاری انتخابات و رای ۲۱ میلیونی مردم به برنامه‌های اعلام شده "محمد خاتمی"، مبنای بحث‌های مربوط به تشکیل کابینه و انتخاب اعضای آن قرار گرفت و کابینه‌ای که به مجلس معرفی شد، علیرغم همه ملاحظات و سازش‌ها، متعهد و ملتزم به همین سه محور، از مجلس اسلامی رای اعتماد گرفت.

هم نطق محمد خاتمی و هم دفاع نسبتاً مشروح "مهاجرانی"، وزیر ارشاد اسلامی، پیش از رای اعتماد مجلس به کابینه معرفی شده و برنامه‌های آن، بر همین سه محور متکی بود.

اگر در دوران کارزار انتخاباتی، جناح "ارتجاع بازار" تمام کوشش خود برای پیروزی در انتخابات را به هدف برقراری "دیکتاتوری مصلح" و مقابله با بازگشت آزادی‌ها و بویژه آزادی احزاب به جامعه بکار گرفته بود، و اساساً این پیروزی را برای چنین هدفی می خواست، پس از انجام انتخابات و پاسخ دندان شکنی که از جنبش عظیم و ۲۱ میلیونی مردم ایران گرفت، این هدف را عریان تر در جامعه و در مقابله با دولت خاتمی در پیش گرفت.

در تمام دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری، کوشش بی وقته شکست خورده‌گان در انتخابات ریاست جمهوری، با استفاده از اهرم‌های قضائی، مقننه و نظامی، که همچنان در اختیار دارند، در جهت جلوگیری از گشوده شدن فضای سیاسی جامعه و آزادی احزاب متمرکز است. احضار و بازداشت دبیرکل نهضت آزادی ایران، "دکتر ابراهیم یزدی"، احضار و محاکمه دبیرکل جنبش مسلمانان مبارزان، "دکتر حبیب الله پیمان"، حمله به دفاتر روزنامه‌ها و هفته‌نامه هائی نظیر "سلام" و "نوید اصفهان" در شهر اصفهان، جنجال نفرت انگیز و هدفمند علیه آیت الله منتظری، شکایت‌های متعدد از برخی نشریات غیر وابسته به دولت و یا غیر وابسته به جناح شکست خورده انتخابات، حمله اوباش سازمان یافته به مجامع، سخنرانی‌ها و حتی مجالس ختم و ترجیم (نظیر مجلس یادبود مهندس بازرگان و یا مجلس ختم "محمد قاضی" و ...) همه و همه گوشه هائی از آن اهدافی بوده و هست، که جناح ارتجاع روحانی-بازاری در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، آنرا به عنوان استراتژی حکومتی، در سراسر ایران و بعنوان یک شیوه حکومتی به اجرا گذاشته و اسباب قانونی آنرا نیز مجلس اسلامی باید فراهم می ساخت.

اگر ادعا شود که این جنجال‌ها و فشارها و صحنه آفرینی‌ها بی اثر بوده است، سخنی بکلی نادرست عنوان شده است. به همین دلیل است، که در طی دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری، علیرغم همه ترغیب و تشویق‌های سخنگویان دولت و یا مطبوعاتی نظیر "سلام"، که حامی برنامه‌های دولت خاتمی می باشد، تنها یک تشکل، تاکنون توانسته و یا خواسته است، به صحنه بیاید: "مجمع طرفداران همبستگی اسلامی مردم ایران"، که ظاهراً ائتلاف و با جبهه‌ایست از چند گروه کوچک سیاسی با وابستگی‌های حکومتی. این وضع به گونه ایست، که حزب "کارگزاران سازندگی" نیز، با آنکه گفته می شود، اساننامه و مرامنامه آن تهیه شده و وزارت کشور نیز با صدور مجوز برای فعالیت آن موافق است، هنوز رسماً وارد صحنه سیاسی جامعه نشده است؛ که

پیش از این کنگره و متأثر از تحولات اخیر در جمهوری اسلامی، برخی اعضای رهبری این سازمان، طرحی را پیرامون ضرورت فعالیت و حضور در داخل کشور منتشر ساخته بودند.***

در ارتباط با این نوع اندیشه‌ها و طرح‌ها، که منتقدانی نیز دارد و در برابر آن گروه از رهبری سازمان مذکور، که با رفاقت گذاشته و انتقال موتور رهبری به داخل کشور را مطرح می‌کنند.*** تنها می‌توان گفت:

«بحث از اینجا آغاز نمی‌شود، که امکان انتقال دستگاه رهبری و یا طراح این پیشنهاد و یا آن پیشنهاد به داخل کشور چقدر است و شرایط کنونی چنین امکانی را تضمین می‌کند، یا نمی‌کند؟ بحث از اتخاذ سیاست و مشی منطبق با شرایط امروز ایران شروع می‌شود. از درون این سیاست واقع بینانه است، که باید «تابان‌ها» و یا «نگهدار»های داخل کشور بتوانند بنام سازمان و یا حزب خویش سبا در نظر داشت مجموعه شرایط و امکانات، سخن بگویند و عمل کنند!»

وقتی در ایران سخن از قانونمندی در چارچوب همین قانون اساسی موجود است، نمی‌توان هم خواهان لغو این قانون اساسی و تاسیس یک جمهوری دیگر، بجای این جمهوری بود و هم خواهان و آرزومند فعالیت قانونی و آزاد در داخل کشور! اگر واقعاً، بحث بر سر حضور در جامعه جدی است، این تضاد باید حل شود! هیچکس نمی‌تواند به سازمان وحشی بگوید: تو باید سیاست و تاکتیک و شعار دیگری داشته باشی، اما می‌توان پرسید: با کدام شعار و سیاست و تاکتیک واقع بینانه‌ای می‌خواهید در جامعه حضور داشته باشید؟ اینکه، این یا آن سازمان و حزب سیاسی چه آرزوهای انقلابی، انسانی و بشر دوستانه‌ای دارند، در کار سیاسی روزانه و لحظ و یا ارتباطی به تاکتیک غیرروایتی روز، که باید اتخاذ کرد، ندارد؛ گرچه این تاکتیک و شعارها، عملاً راهگشای همان آرزوهای انقلابی و انسانی و بشردوستانه نیز هست!

بدین ترتیب است، که باید گفت: روح استادی که کنگره فدائیان خلق ایران در کنگره پنجم خود تصویب کردند، علیرغم اعتراف به غلط بودن مشی و سیاست «تحریم انتخابات»، همچنان با آن طرح‌ها و تزهانی فاصله دارد، که می‌خواهد به اوضاع ایران، با نگاهی واقع بینانه نگریسته و فضائی زهر انداز و اندک و ناچیز را در جامعه برای حضور آشکار یاران و هواداران خویش باز کند.

ما نیز بر این اعتقادیم، که جای خالی چپ انقلابی را در جامعه باید پر کرد. در حالیکه ۲۰۰ روزنامه، هفته‌نامه و ماهنامه در داخل کشور منتشر می‌شود و انواع تحریف‌ها (چه در عرصه ایدئولوژیک و چه در عرصه تاریخ و جنبش چپ) ادامه دارد و مخاطبینش نیز جنبش جوان و نیروی جوان، دانشگاهی و روشنفکری داخل کشور است، واقعاً نیز باید به دفاع از خویش و به دفاع از تفکر، اندیشه و هویت خود برخاست و گوشه‌ای از این فضا را به خویش اختصاص داد.

در همین طیف چپ، البته هستند نشریاتی، که چشم بر صحنه روبرو بسته و پشت شعارها و مشی به ظاهر انقلابی خویش، معتقدند «در نظام ولایت فقیه هیچ کاری نمی‌توان کرد» و بدین ترتیب سترون مساندن را بر تحرک ترجیح می‌دهند. این جمع همچنان بر این باور است، که «دیگته‌ای ننویسد، تا غلطی هم نداشته باشد!»

همین جریان و نشریات وابسته به آن، در توجیه سیاست و مشی خویش، مبنی بر عدم امکان هر نوع حرکت و جنب و جوشی در نظام ولایت فقیه، هر حرکتی را در جمهوری اسلامی وابسته به دستگاه‌های امنیتی معرفی می‌کنند. این جریان، بدین ترتیب، آب به آسیاب تبلیغاتی دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی ریخته و امکان می‌دهد تا نشریاتی نظیر «کپهان هوانی» به نقل از آنها بنویسد: هر حرکتی در ایران وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت است! و مرزها و حریم‌های ضروری «امنیتی» را بدین ترتیب مغشوش کند!

دستگاه امنیتی کشور، بدین ترتیب و به کمک ارزیابی‌ها و تبلیغات این جریان و این نشریات، سعی در زمین گیر کردن جنبش چپ غیر مذهبی در داخل کشور را دارد. برای این جریان «مردگان قهرمان‌هائی پرستیدنی و زندگان لعنت شدگانی ابدی هستند!»

با قاطعیت می‌توان گفت، که در صورت ادامه روند حوادث موجود در ایران و تعمیق و گسترش جنبش مردم در داخل کشور، بحث پیرامون حضور احزاب سیاسی در جامعه، از چارچوب تبدیل گروه‌بندی‌های حکومتی به احزاب و تشکل‌های سیاسی خارج شده و ورود احزاب شناخته شده سیاسی ایران به مهمترین بحث، در داخل و خارج از کشور ختم خواهد شد.

* مراجعه کنید به نامه الشاکرانه آیت الله مسعودی، از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و در الحاقی سفرهای انتخاباتی سران مؤلفه اسلامی و رئیس قوه قضائیه برای جلب همکاری این جامعه به قم، که بارها در راه توده منتشر شده است.

** طرح «ف.تابان» در «سار»، امکان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت.

*** نقطه نظرات فروخ نگهدار، در مصاحبه‌های رادیویی.

بنابراین، چنین برداشت‌ها و تقسیم‌بندی‌هائی، تنها می‌تواند بر ناباوری و تعلل مردم برای باور به وجود و حضور احزاب سیاسی در جمهوری اسلامی دامن بزند.

پس از فاصله‌گیری از این بینش و تقسیم‌بندی (که متأسفانه از بنو تاسیس جمهوری اسلامی، در میان نیروهای مذهبی-حکومتی وجود داشته و عملاً زمینه را برای یک‌تازی از تجاع و افشار و طبقات مخالف با آرمان‌های انقلاب و ضربه پذیر ساختن نیروهای مذهبی-انقلابی فراهم ساخت!) گام دوم و اساسی دیگری باید برداشته شود. نتایج این گام، خواهد توانست بتدریج فضای ناباوری به ثبات دولت و برنامه‌هایش، باور به قدرت ارتجاع برای مقابله و توطئه علیه گشوده شدن فضای سیاسی در کشور را تغییر بدهد. این گام، در عین حال حلقه متمرکز فشارها، روی دولت و نیروهای سیاسی-مذهبی پیرامونی دولت و حکومت، از جانب مخالفان دولت را خواهد شکافت و آتش متمرکز کنونی مخالفان تحولات را پراکنده خواهد کرد.

حقیقت عریان و غیر قابل انکار آنست، که تاریخ احزاب سیاسی و اصولاً حضور و فعالیت احزاب سیاسی، با تاریخ جمهوری اسلامی شروع شده و ادامه حیات آنها نیز بستگی به حیات و یا پایان حیات جمهوری اسلامی ندارد. نه نظام شاهنشاهی توانست و نه در جمهوری اسلامی کسی خواهد توانست این احزاب را نادیده گرفته و موجودیت و هویت تاریخی آنها را از اذهان مردم ایران بزداید. این احزاب پیش از جمهوری اسلامی بوده‌اند، پیش از نظام خودکامه سلطنتی محمد رضا پهلوی بودند و بعد از او نیز ادامه حیات دادند. این امر درباره احزاب چپ و انقلابی ایران، به پیش از سلطنت پهلوی اول و بعد از سقوط رضا خان نیز باز می‌گردد. بنابراین، اعلام انحلال و یا ممنوعیت این و یا آن حزب سیاسی، در جمهوری اسلامی نیز مانند هر نظام دیگری، تنها در عرصه تبلیغات حکومتی و تلاش برای جلوگیری از حضور علنی این احزاب امکان پذیر است و نه بیش از آن. و در جامعه‌ای که هر نوع تلاش حکومتی، بویژه از سوی ارتجاع «روحانی-بازاری» به نیروی ضد خود تبدیل می‌شود، مقابله با احزاب واقعی و پرسابقه ایران، پیش از آنکه فضا و پایگاه حکومتی را بتواند برای مبلغان و مجریان چنین سیاست‌هائی باز کند، بر حقانیت این احزاب بیش از پیش خواهد افزود.

برپایه این ارزیابی است، که باید با صراحت گفت: مردم ایران زمانی آزادی فعالیت احزاب سیاسی را در جامعه ایران باور خواهند کرد، که شناخته شده ترین احزاب سیاسی کشور، فعالیت آزاد خود را آغاز کنند.

اتفاقاً، تمام کوشش و توطئه‌های راست‌ترین جناح حکومتی و یگانه حزب رسمی کشور، یعنی «مؤلفه اسلامی»، برای جلوگیری از فعالیت آزاد احزاب شناخته شده سیاسی در جامعه، با هدف ادامه همین ناباوری مردم به امکان گشوده شدن فضای سیاسی و امکان فعالیت آزاد احزاب سیاسی در جمهوری اسلامی است! این در حالی است که دبیر اجرایی این یگانه حزب سیاسی، نماینده قوه قضائیه در کمیسیون ماده ۱۰ احزاب، برای صدور مجوز فعالیت برای احزاب سیاسی است!!

بنابراین، بحث پیش از آنکه پیرامون تاسیس احزاب سیاسی جدید در جمهوری اسلامی صورت گیرد، باید پیرامون بازگشت به صحنه فعالیت سیاسی آزاد و علنی، از سوی احزاب و تشکل‌های سیاسی شناخته شده و بیا سابقه ایران صورت گیرد!

در میان اپوزیسیون خارج از کشور

بحث پیرامون آزادی فعالیت حزبی در جمهوری اسلامی در خارج از کشور نیز، و بویژه پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری، عمدتاً بر محور ضرورت حضور و فعالیت در جامعه و در میان مردم مطرح است.

این بحث عمدتاً در میان طیف چپ و در این طیف نیز، بیش و پیش از همه، در سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت مطرح است. دلیل این امر نیز تا حدودی روشن است: دو گروه ماوراء چپ و راست، در خارج از کشور، اساساً مشی و سیاستی دارند، در جهت سرنگونی و بی‌اعتقادی به فشار جنبش اجتماعی مردم و امکان گشوده شدن فضای سیاسی، تحت تأثیر این فشار، در جمهوری اسلامی و امکان مبارزه سیاسی در داخل کشور. مشی «تحریم نیز» در خارج از کشور، عمدتاً و تحت فشار تبلیغاتی این طیف به مجموعه اپوزیسیون خارج از کشور «جز راه توده» و توده ایهای داخل کشور) تحمیل شد. در میان طیف موسوم به میلیون ایران نیز، واقعیت انکار ناپذیر آنست، که این طیف در داخل کشور، فعالیت نیمه آشکار (گرچه محلود و تحت فشار) دارد و محدودیت‌هائی که شامل چپ غیر مذهبی ایران شده و می‌شود، شامل حال آنها نشده و اکنون نیز نمی‌شود. این احزاب در حال حاضر عبارتند از حزب ملت ایران، حزب زحمتکشان ملت ایران، نهضت آزادی ایران و...

بنابراین، بسیار طبیعی است که بحث در میان طیف چپ ایران، آشکارتر و جدی‌تر از گذشته مطرح باشد. اختصاص یافتن بخش قابل توجهی از وقت کنگره پنجم سازمان فدائیان اکثریت به ضرورت حضور در داخل کشور، دلیل این امر است.

مصاحبه دکتر پیمان،

مهم ترین شعار روز:
"آزادی-قانون-امنیت"

در روزهای اخیر، با امضای هواداران جنبش مسلمان مبارز ایران - در خارج از کشور - متن مصاحبه ای از دکتر حبیب الله پیمان، رهبر جنبش مسلمان مبارزه ایران، منتشر شده و در اختیار ما نیز قرار گرفته است. این مصاحبه، آنگونه که از مقدمه افزوده شده بر آن بر می آید، با یکی از رادیوهای فارسی زبان آمریکا صورت گرفته است. بخش های مهمی از این گفتگو را در زیر می خوانید:

انقلاب سال ۵۷ - انقلاب هدف های اعلام شده ای داشته است.

آنچه که مردم می خواستند و نیروهای مترقی در آن سهیم بودند، و حتی رهبران مذهبی هم در آغاز انقلاب و پیش از پیروزی، بر آن هدف ها تاکید داشتند، مسئله آزادی و حاکمیت مردمی و عدالت اجتماعی و استقلال ملی کشور و قطع وابستگی هایی که استقلال کشور را به خطر می انداخت بود. متأسفانه، جز استقلال سیاسی، به این اهداف نرسیدیم، آزادی ها و حاکمیت مردم تامین نشد و شرایط در سالهای بعد از انقلاب، از لحاظی خیلی هم سخت تر شد. نیروهای مبارز و آنهایی که در انقلاب شرکت داشتند، به نحوی، هر کدام سرکوب و یا برکنار شدند و شرایط اقتصادی جامعه هم مسیر استقلال ملی و توسعه را طی نکرد. از این بابت می توانیم بگوئیم انقلاب به اهداف خود نرسید. البته این بدان معنی نیست که انقلاب تأثیرات اساسی خود را بر جامعه نگذاشته است. انقلاب جامعه ما را دگرگون کرده و شرایط سیاسی و فکری و فرهنگی و ایدئولوژیک جامعه نیز دستخوش دگرگونی شده است. ایران در حال تحول بزرگی است، که به عقیده من چهره آینده ایران را تغییر خواهد داد. زمینه های یک تغییرات بزرگ در حال فراهم شدن است. از این نظر انقلاب بی نتیجه نبوده و البته هزینه بزرگی را ملت ایران پرداخت، امید به آینده و دورانی جدید، با تغییرات بنیادی در نحوه نگرش مردم به مسائل در حال شکل گیری است. البته ما همچنان در شرایط سخت اقتصادی و سیاسی بسر می بریم.

انتخابات - به رغم همه تضیقاتی که درباره فعالیت های ما وجود داشت و دارد، سرانجام، در این یکی دو سال فعالیت ها گسترش یافت و ما هم (جنبش مسلمان مبارزه ایران) از این فضا برای شرکت در انتخابات استفاده کردیم و برخی سیاست های سرکوبگرانه را بشدت محکوم کردیم. مردم فکر کردند، د رایین فرصت می توانند به آن چیزی که در این سالها رنجشان داده بود، جواب منفی بدهند و آن سیاست ها را محکوم کنند و خواسته های خودشان را از زبان شخص آقای خاتمی که برای ایجاد جامعه مدنی و امن و حاکمیت قانون مطرح شده بود، اعلام کنند!

دلیل تشدید خشونت ها - بعد از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات و سبستی که ایشان برای حاکمیت قانون و امنیت جامعه اعلام کردند، مخالفان، یعنی جناح های مترجع و انحصار طلب، برای خنثی کردن این سیاست و حفظ موقعیتشان نیاز به ادامه جو ارباب و آشوب و خشونت دارند. چون اگر شرایط قدری آرام و امن شود و آزادیها نیز تضمین بشود، طبیعی است که جرایم و روزنامه ها و بعد هم بتدریج گروه های مخالف و اپوزیسیون و احزاب و مجامع صنفی بوجود می آیند و با یک نظارت مردمی، دیگر آن سیاست های غلط و غارتگری ها و سوء استفاده ها میسر نمی شود. اینها تشنج و ناامنی را برای این منظور می خواهند و می خواهند به این بهانه آزادی هایی را که تا اندازه ای اکنون تامین شده، از بین ببرند. حتی اگر گروه های واکنش متقابل با گروه های تشارخودی (مثل انصار حزب الله و...) هم بوجود بیایند، بنظر من، از جانب خودشان است و هدف ایجاد تشنج در جامعه است. مثلاً همین اعلامیه هایی که مثلاً در تهدید به کشتن نفرات انصار حزب الله پخش می شود. اینها هم کار خودشان است! من تصور نمی کنم از میان ملت ایران و گروه های آزادیخواه و روشنفکر، حتی از میان جناح های اپوزیسیون، هیچ نیرویی در حال حاضر در داخل کشور، طرفدار قهر و خشونت باشد. همه به این نتیجه رسیده اند که فضای امن و قانونمند به نفع جامعه است و برای گسترش آزادی ها و دموکراسی ضرورت حیاتی دارد. مگر آنکه بنام آنها و برای لوٹ کردن چهره مبارزین یک چنین چیزهایی را راه بیاندازند و خشونت های مصنوعی درست کنند، تا بتوانند فضا را دوباره تحت کنترل کامل خود در بیاورند. ما مطمئن هستیم که آنها دنبال چنین فرصت هایی هستند و از این بابت ملت ایران فوق العاده هوشیار است. متأسفانه مردم در جریان انتخابات نشانه این هوشیاری بود. مردم چنان رفتار کردند، که هیچ بهانه ای برای خشونت و درگیری و مقابله به طرف مقابل ندهند. الان هم همینطور است و مردم خشونت را خواست جریانات انحصار طلب و مترجع می دانند.

ولایت فقیه - ما، اصولاً در اعتراض به تمرکز قدرت و حاکمیت های مطلقه، با همه کسانی که طرفدار آزادی و حاکمیت قانون و مردم هستند موافقیم، به رغم اختلاف در نوع نگرش و زاویه دیدها. مثلاً زاویه دیدی که آقای منتظری دارند، خاص خودشان است و از همان زاویه هم انتقاد دارند. ما ممکن است از آن زاویه نگاه نکنیم. ما بحث و اعتقاداتمان راجع به اصل ولایت فقیه را مفصل نوشته ایم و در انتخابات هم به کرات اعلام کردیم. اختلاف نگرش وجود دارد، اما آنچه که امروز همه رویش نظر واحد دارند، این است که تمرکز قدرت و قدرت، مطلقه، مانع پیشرفت و توسعه ایران و عامل مهم و اساسی این تنش ها در داخل کشور و در روابط خارجی است. بنابراین و از این جهت، همه یک حرف را می زنند، به رغم اینکه، در خیلی زمینه ها دیدگاهها موافق نباشد.

دولت خاتمی - آقای خاتمی وقتی جامعه مدنی را طرح کردند، مهمترین شعار بود. در ایران، حاکمیت قانون، آزادی ها، آزادی همه گروهها و جریانات و احزاب، صرفنظر از تفاوت دیدهای فکری و ایدئولوژیکشان خیلی اهمیت داشت و هنوز هم دارد. مسائل مملکت خیلی زیاد و پیچیده است و برای حل همه آنها، مقدمه اش ایجاد شرایط امن و آزادی است که همه استعدادها و اندیشه ها برای حل معضلات بکار گرفته شود و مشارکت همه وجود داشته باشد. الان مشکلات اقتصادی جامعه ما، بسیار است، اما برغم همه اینها، حکومت همچنان خودش را از مشارکت نیروهای فکری و کارشناسی آزاد و مستقل محروم نگاه داشته و اجازه نمی دهد این ملت با همکاری و همدستی و با همه استعدادها و انسانی و توانائی های خودش بتواند براین مشکلات غلبه کند. فقط بدلیل انحصار طلبی، آقای خاتمی از مخالفان این انحصار طلبی بودند و بنفع آزادی و گسترش مشارکت عمومی بحث کردند و این مهمترین مسئله بود و فکر می کنم هنوز هم حیاتی ترین است، زیرا تا این مسئله حل نشود، ما نمی توانیم بر مشکلات بزرگ اقتصادی - اجتماعی فائق بیاییم. جامعه مدنی، که از اصول و شعارهای آقای خاتمی بود، تضمین کننده یک چنین آزادی ها و امنیتی باید باشد. ما با خیلی از قوانین موجود موافق نیستیم و نسبت به آنها انتقاد و اعتراض داشتیم و داریم. حتی درباره قانون اساسی هم از آن ابتدا به برخی از اصولش اعتراض داشتیم و ضرورت متمم اصلاحات را همان ابتدا اعلام کردیم و با شرط متمم به قانون اساسی رای دادیم، ولی الان قبل از اینکه همین قانون اجرایش تضمین بشود، نمی توانیم صحبت از تغییرات بکنیم. هنوز شعار حاکمیت قانون عملی نشده، اگر این عملی شد و آزادی اندیشه و بحث بوجود آمد، اصلاح قوانین، بویژه درباره قوه قضائیه مطرح است. این قوه، دستگاه قضائی کشور را به وسیله ای در اختیار ارباب زور و ثروت تبدیل کرده و بهیچ وجه نمی تواند مدافع حقوق مردم باشد. بدلیل نوع قوانینی که اجرا می شود؛ همینطور ساختارش و یا برخی از اصول قانونی اساسی که در یک فرصت مناسب باید اصلاح شود. این قوه تنها قانون شکنان را مجازات نمی کند، بلکه قربانیان قانون شکنی را محاکمه و مجازات می کند! شعار اصلاح قانون اساسی، قبل از اینکه آزادی در جامعه مدنی بوجود بیاید، بنظر من شعار زود رس است. به این دلیل که اگر همین حالا هم بخواهند هر قانونی را اصلاح کنند، و کسانی بخواهند اینکار را بکنند، هنوز مردم نمایندگان حقیقی شان را ندارند، هنوز گروه ها و احزاب مختلف تشکیل نشده اند و یا رسمیت نیافته اند، تا در یک فضای آزاد همه اهل فکر و اندیشه و حقوقدان ها نظر بدهند و بعد قانونی پیشنهاد شود و به تصویب برسد. هنوز کانونها و مجامع صنفی حقوقدان ها و گروه های مختلف بوجود نیامده اند. بنابراین، فقط باید آزادی و امنیت و حاکمیت قانون را بخواهیم تا شرایط برای حضور مطبوعات آزاد و مستقل و احزاب و انجمن های صنفی فراهم شود. تدریجاً، در چنین فضائی همه می توانند نظر بدهند راجع به اینکه چه نوع اصلاحاتی باید در قوانین بشود. از این نظر، ما فکر می کنیم، الان شعار همچنان باید همین تضمین آزادی و امنیت همه مردم و احزاب و انجمن ها و مطبوعات باشد. تا این رعب و هراسی که وجود دارد و همچنان تشدیدش می کنند، از بین برود. در حالیکه آنها سعی می کنند این ارباب را همچنان زنده نگه دارند و با جو سازی مانع از این شوند که حالا نیروهای مخالف و دگر اندیش رسماً و قانوناً بتوانند فعالیت داشته باشند. همه کارهائی که می کنند، ایجاد ترس و هراسی که مخالفان و منتقدان خاموش شوند، منفعل شوند، مردم نومید شوند، مردمی که در انتخابات با امید تمام شرکت کردند، با مشاهده این واکنش ها منفعل و مایوس شده و خاموش شوند و احیاناً اگر کسانی هم خواستند بایستند، سرکوب شوند و فضای خالی برای آنها بماند. بنابراین من معتقد هستم، تمام نیروها و گروهها، صرفنظر از دیدگاههای مختلفشان، باید الان روی شعار تضمین آزادی ها و حقوق مردمی و حاکمیت مردمی و کنترل همه جریانات سرکوبگر، به معنی واقعی آن وحدت نظر داشته باشند، تا فضائی ایجاد شود که درباره اصلاحاتی که باید انجام بگیرد، بتوان صحبت کرد. در این صورت هجوم به آزادی ها و حقوق افراد آسان نخواهد بود. روشنفکران ما، بیشترین تلاش خودشان را نه فقط در اشاعه اندیشه های نو و نقد از وضع موجود و تغییر بنیان های فرهنگی، بلکه عملاً باید آنرا در ایجاد نهاد های صنفی و سیاسی و فرهنگی دست به کار گیرند. اینها اگر بوجود بیایند، سنگرهای خواهد شد برای حفظ حقوق مردم و تضمین مشارکت مردم...

(بقیه در ص ۲۶)

به درخواست خوانندگان، علاقمندان و بویژه اعضا و هواداران حزب توده ایران، و با کمک، یاری و ابتکار آنها منتشر می شود:

فهرست مطالب منتشر شده در "راه توده"

درماه های اخیر، نامه ها و درخواست های گوناگونی، برای اطلاع از موضع گیری های راه توده، در دوران انتشار "دوره دوم" آن دریافت داشته ایم. عده ای نیز، خواهان شماره های گذشته راه توده شده اند. این درخواست ها، بویژه پس از انتخابات ریاست جمهوری و موضع گیری صریح و بگانه "راه توده" پیرامون ضرورت شرکت در این انتخابات و رای دادن به محمد خاتمی، رو به فزونی داشته و دارد. این درخواست ها ابتدا با تقاضای انتشار دوباره تحلیل های راه توده پیرامون دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری رو به فزونی گذاشت، سپس درخواست ها برای دریافت آن شماره های راه توده که در آنها سلسله تحلیل ها و بررسی و پاسخ هائی که تحت عنوان "سخنی باهمه توده ایها" در آنها منتشر شد، مکرر شد و اکنون به تقاضای دریافت دوره راه توده و یا اطلاع از مطالب و موضع گیری های آن انجامیده است.

تا آنجا که برای ما مقدور و ممکن بوده است، برای برخی درخواست کنندگان دوره "راه توده" (دوره دوم) را ارسال داشته ایم و اعلامیه ها، تحلیل ها و شماره های "سخنی با همه توده ایها" نیز در حد ممکن ارسال شده است. چاپ مجدد دوره دوم راه توده، بصورت یک مجلد نیز در دستور کار قرار دارد، که این امر نیز بستگی مستقیم به تامین هزینه مالی آن دارد.

برای آنکه، به بخشی از درخواست ها، بصورت عام پاسخ گفته شود، تصمیم گرفته شد، با کمک برخی دوستان و علاقمندان راه توده، در این مرحله، فهرستی از مطالب راه توده، همراه با خلاصه ای بسیار کوتاه از برخی مطالب آن را منتشر شود. این فهرست، در یک تقسیم بندی ساده (ایران- ایدئولوژیک- جنبش کمونیستی- اخبار و تحلیل ها)، تا حدودی تهیه شده و از این پس، در هر شماره "راه توده"، بخشی از این فهرست (ه شماره) منتشر می شود.

راه توده خواهند شد، اگر نظرات و پیشنهادات اصلاحی، در این مورد را دریافت داشته و با کمک آنها، این امر را تکامل بخشد.

شماره ۱ مهر ۱۳۷۱ سپتامبر ۱۹۹۲

* ایران

- "سلامی دوباره" درباره ضرورت انتشار، دوره "راه توده" در دوران پس از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود.

* توریک-سیاسی

- "پاسخی کوتاه به سوالاتی بزرگ" طرفداران انحلال احزاب کمونیست، کدام سازمان و ایدئولوژی جانشینی را پیشنهاد می کنند؟ آیا با فروپاشی اتحاد شوروی و پیروزی امپریالیسم در جنگ سرد، نبرد طبقاتی نیز پایان یافته است؟ ریشه یابی علل فروپاشی و بحثی پیرامون تئوری عمومی: عمل مشترک برپایه یک نظر مشترک: سوسیالیسم علمی: حمایت و جانبداری از ترقی اجتماعی: تغییر انقلابی جامعه: گذار انقلابی: آگاهی طبقاتی!

* اخبار جنبش کمونیستی و کارگری

- کنفرانس ۷۰ عضو رهبری و کادر احزاب کمونیست در پراگ: "فروپاشی سوسیالیسم به معنای پایان نبرد طبقاتی نیست!"
- شرکت کنندگان در دومین کنفرانس "مائو یاک" خواستار دفاع از کمونیست های روسیه شدند.

- امپریالیسم در جنگ سرد پیروز شد: اما نبرد ایدئولوژیک علیه سوسیالیسم اما ادامه دارد! ("ایدئولوژی زدایی خیر، دوری از ایدئولوژیزه کردن، آری!")
- سرمایه داری سعی در خلع سلاح جهان از ایدئولوژی علمی دارد! در نبرد ایدئولوژیک از چه چیز باید دفاع کرد؟

- اقتصاد بازار، یک جنگ است با وسایل دیگر!

- کدام سوسیالیسم را ساختیم؟ از: "مابین بورگ، گ. کازاروا". مارکس و ایده سوسیالیستی در روسیه: سه فاز فرماسیون: از تئوری تا عمل: بازگشت به واریانت اتوپیستی.

- نظم نوین، یا دفاع از غارت؟ (مردم جهان باید با چهره عریان امپریالیسم آلمان که پشت ماسک دیوار برلین پنهان شده بود، آشنا شوند: ژنرال های مدافع ارتش هیتلری آرزوهای شکست خورده خود را در آرایش نوین ارتش آلمان جستجو می کنند.)

* اخبار

- جنگ خلیج فارس، سرآغاز "نظم نوین جهانی" (بوش در مقدمه گزارش استراتژی امنیت ملی امریکا نوشت: جهان باید رهبری امریکا را قبول کند).
- "ارقام نجومی" هفده کنسرن مجموعاً ۹۹۲ میلیارد دلار درآمد دارند.

شماره ۲ آبان ۱۳۷۱ اکتبر ۱۹۹۲

* ایران

- "یکپارچگی ایران در خطر است؟" (اتحاد شوروی، بهر تقدیر و تحلیلی، حافظ یکپارچگی ایران بود!؛ کمونیست ستیزها از بی وفائی امریکا گله دارند!)
- ریشه های بحران کجاست؟

* ایدئولوژیک-سیاسی

- "دمکراسی سوسیالیستی را بازشناسیم!" (تلاش تئوریک وظیفه کمونیست هاست. برخی ها اعتقاد دارند، در یک دمکراسی ناب به این هدف دست یافت! باید قدرت دولتی را به نفع خودگردانی زندگی اجتماعی محدود ساخت.)

* جنبش کمونیستی و کارگری

- "خورخه هندل: وحدت با بسیج تمام نیرو علیه ارتجاع امکان پذیر است." (در السالوادور نبرد، میلیمتر به میلیمتر پیش می رود. نظام سرمایه داری پایان تاریخ بشر نیست، اما با سوسیالیسم دولتی به سبک اروپای شرقی هم، موافق نیست.)

- هشداریش حزب کمونیست یونان درباره بحران در یوگسلاوی

* اخبار

- "افغانستان، اگر باره پاره شود!" (کارنامه آبادسازی کشور در حکومت ملی و مترقی پیشین را باید در میزان ویرانی ها و خساراتی جستجو کرد که پس از سقوط این دولت در افغانستان به بار آمده است.)

- "جنگ داخلی، تنها سرنوشت است؟" (خلق های شوروی سابق در برابر همه گیر شدن جنگ داخلی، حساسیت خود را از دست داده اند و کشور را مثل گوشت قربانی تقسیم می کنند.)

- بحران امریکا در آستانه انتخابات ریاست جمهوری.

- شعبده بازی وسائل ارتباط جمعی در امریکا

شماره ۳ آذر ۱۳۷۱ نوامبر ۱۹۹۲

* ایران

- امیر حسین آریان پور: مهاجرین چپ ایران، خود را باخته اند (سرمایه داری در فساد غوطه ور است و سوسیالیسم به راهی نو افتاده است.)

- محمود دولت آبادی: ماجرای این آقای سلمان رشدی، یک برگ از پرونده ایست که برای وطن ما ترتیب داده اند. مهاجرین، برصندلی پاسخگویی در داخل خواهند نشست، نه آنها که در ایران مانده اند!

- "در جستجوی روزه ای برای رهائی." (تحلیلی پیرامون اوضاع ایران، موقعیت دولت رفسنجانی و ناراضانی مردم. "یک رژیم متکی به رای مردم می بایستی تسلیم نتیجه ای شود، که مردم پس از جمع بندی کارنامه آن رژیم می گیرند.)

- "تراژدی تکراری همیشه خنده آور نیست!" (آیت اله جنتی و مبارزه طلبی او).
- "ستاد ضد شورش کنترل تهران را بعهده گرفت!" (تحلیل شورش های سازمان نیافته مردم، با این عنوان: "ریشه های عصیان مردم، کدام واقعیات است؟"

* ایدئولوژیک-سیاسی

- "حلقه گمشده مبارزه را بازیابیم." (مبارزه علیه امپریالیسم، حلقه گمشده است. کدام تدبیر را باید برای جلوگیری از پنجه اندازی به ایران اتخاذ کرد؟)

- "بی قانونی در حزب!" (در یک حزب کارگری با ایدئولوژی مارکسیست-لنینیستی وحدت نظر بر روی چه اصولی غیر قابل چشم پوشی است؟)

- "خلق ها به احزاب انقلابی نیاز دارند." (باید به بهره برداری امپریالیسم از دو سوم بشریت خاتمه داد! آزادی واقعی بشریت بدون یک نیروی رادیکال انقلابی ممکن نیست! سوسیال دمکرات ها دست به انطباق سرمایه داری با شرایط جدید زده اند! ابتکار عمل را دوباره بدست گیریم!"

* جنبش کمونیستی و کارگری

- اجلاس ۶ حزب کمونیست اروپا در پرتغال.
- کمونیست‌های شوروی متحد می‌شوند؟

* اخبار

- "بازگشت عراق به عصر حجر!" (نامه سرگشاده در اعتراض با آنچه با عراق کردند؛ و نقشه احیای امپراتوری عثمانی).
- کنگره مشروطه خواهان. (جدایی از شاه پرستان؟)
- پلیس بین‌المللی در جستجوی تروریست‌های رژیم ایران.
- رشد اقتصادی چین با سکوت بدرقه می‌شود.

شماره ۴ دی ماه ۱۳۷۱ دسامبر ۱۹۹۲

* ایران

- "مافیای حجتیه ایران را به کجا می‌برد؟" (تحلیلی پیرامون اوضاع ایران، با عنوان: "آقایان" فصل سیاه تراژدی نابودی ایران را می‌نویسند!)
- "جانی برای خوش‌باوری نیست!" (شعله‌های حریق در اطراف ایران بالا می‌گیرد و ایران خود انبار باروت است!)
- "ایران از هر سو در خطر است، دست یکدیگر را بگیریم!" (هدف نظم نوین جهانی امپریالیسم در یک جهان یک‌قطبی: اعمال نئوکولنیالیسم نوین است، که ایران را نیز شامل می‌شود. این سیاست، دورنمای نگران‌کننده‌ای را برای جهان سوم و جنوب، از جمله برای ایران، ترسیم می‌کند.)
- "آنها که جنگ با عراق را طولانی خواستند، شاید ایران را هم تکه پاره بخواهند!"
- "جاسوس کیست؟" (نگاهی به "نامه مردم" و "پرش پاسخ‌ها" از مهر ۵۹ تا مرداد ۶۲)
- مانور ضد کودتا در تهران برگزار شد.
- "دعوا بر سر چیست؟" (در ایران طشتی که آقایان لباس کهنه‌های یکدیگر را در آن پهن می‌زنند، از بام افتاده است!)
- تشدید حملات آیت‌الله منتظری علیه حاکمیت. (مخالفتان مذهبی حاکمیت فعال شده‌اند.)
- شایعات درباره حمله اتمی به ایران ادامه دارد.

* جنبش کمونیستی و کارگری

- "نگاهی به فروپاشی" (در کشورهای سوسیالیستی، آنقدر نبض جامعه را نگرفتند، تا جامعه در تب سوخت و یا در حقیقت خودسوزی کرد. سوسیالیسم واقعا موجود نظرات مارکس را درباره بازار، به سرمایه‌داری تقدیم کرد. رابطه دیالکتیکی تولید و مصرف را احزاب حاکم قریانی حاکمیت ایدئولوژیک خود کردند. در هر بررسی درباره فروپاشی اقتصاد کشورهای سوسیالیستی سابق، نمی‌توان توطئه جهان سرمایه‌داری در تحمیل رقابت تسلیحاتی به این کشورها را ندیده گرفت و بر غارت جهان توسط سرمایه‌داری جهانی چشم‌پوشید.)
- کنگره ۱۴ حزب کمونیست چین: اقتصاد برنامه‌ای و اقتصاد بازار بی‌انگه دو سیستم اجتماعی نیستند.
- گفتگو با فیدل کاسترو: انقلاب حلقه محاصره کوبا را خواهد شکست! (کوبا، نگران رویدادهای شوروی، دو سال و نیم پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، برنامه‌های ویژه دوران جدید را تدارک دید.)
- "بحران سرمایه‌داری یک بحران ساختاری است" (نگاهی به برنامه حزب دمکرات سوسیالیست آلمان PDS)
- حزب کمونیست جدید هلند تشکیل شد.
- عضو زهری حزب کمونیست افریقای جنوبی: کمونیست‌ها بخش آگاه جنبش آزادی بخش افریقای جنوبی را تشکیل می‌دهند: استقبال مردم برای عضویت در حزب، بهترین دلیل صحت برنامه و عمل حزب است.
- "خودکامگی" حزب کمونیست شوروی را متلاشی کرد! (بیانیه برنامه‌ای حزب کمونیست اتحاد شوروی در اکتبر ۹۲)
- کنگره حزب سوسیالیستی پیشگام، در الجزیره، که کمونیست‌ها نیز در آن شرکت دارند.

* اخبار

- فرار نیم میلیونی از کابل.
- بازار ۵۰۰ میلیارد دلاری مورد نظر اسرائیل در خاورمیانه.

* اخبار

- هفته‌نامه آلمانی: جزئیات عملیات تروریستی رژیم ایران در آلمان.

- جایی برای خوش‌باوری نیست. (نگاهی به مواضع سلطنت طلبان و وابستگان رژیم گذشته: آقای داریوش همایون در جستجو طرف صحبت در واشنگتن، پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در این کشور است.)
- ناو اتمی آمریکا در خلیج فارس. (کنترل نظامی از طریق فضا توسط ماهواره آمریکایی.)
- غارت الباس و نفت در آنگولا (آنگولا و موزامبیک پس از سومالی مستعمره‌های آینده امپریالیسم جهانی؟)
- "جنگ گرم، پس از پیروزی در جنگ سرد!" (دریاره استراتژی جدید آمریکا).
- برای شرکت در عملیات نظامی ناتو، ارتش آلمان آماده می‌شود.
- هزار کشته در جنگ تاجیکستان
- "جهان در محاصره ابزار نوین جنگی!" (ارتش کشورهای بزرگ سرمایه‌داری برای مداخله در کشورهای جنوب آماده می‌شود.)

شماره ۵ بهمن ۱۳۷۱ ژانویه ۱۹۹۳

* ایران

- "کلام به قیمت خود!" (تحلیلی پیرامون ضعف جنبش، پراکندگی نیروهای طرفدار تحولات و بی‌سازمان منتقدان مذهبی، درونی و پیرامونی جمهوری اسلامی.)
- "خطر تجزیه ایران." (کدام جریان آگاه، در حکومت جمهوری اسلامی، رژیم و کشور را به سو تجزیه هدایت می‌کند؟)
- "ویرانه را چگونه باید آباد کرد؟" (تفسیری پیرامون عملکرد کابینه رفسنجانی و کسر بودجه ۲۰ میلیارد دلاری دولت او!)
- "آقای تراقی با پرونده‌سازی برای حزب توده ایران، بلیت دوسره می‌خرد!" (پاسخ به اتهامات و تبلیغات علیه حزب توده ایران و سیاست آن در برابر انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی. احسان تراقی در ستیز با حزب توده ایران، کیهان کنونی چاپ جمهوری اسلامی را، همان کیهان دوران انقلاب مبعرفی می‌کند، که رحمان هاتفی سردبیر آن بود!)

* ایدئولوژیک-سیاسی

- "درک واقعیت گریزناپذیر است." (درک اتوبیایی و غیرواقع‌بینانه از شرایط موجود، از جمله علل فروپاشی بود. تضمین اردوگاه سوسیالیسم برای حفظ پیروزی جنبش‌های آزادی‌بخش، تا چه حد واقع‌بینانه بود؟ تضاد بین وظایف انترناسیونالیستی و امکانات.)
- سخنان صدر فرقه دمکرات آذربایجان، دیدگاه همه توده‌ای‌ها نیست!
- مارکس مرده است؟! خیال کردید!! (به نقل از مطبوعات حزب کمونیست آلمان)

- جنبش کمونیستی و کارگری
- کنگره حزب کمونیست چک و موروا: در راه سوسیالیسم به پیش! -- دیدار رهبران احزاب کمونیست آروانتین و فرانسه: اجلاس احزاب ترقی‌خواه در آمریکای لاتین برپا خواهد شد.
- دبیرکل حزب کمونیست پرتغال: دبیرکل باید گوش شنوا داشته باشد! -- ت. ت. قوی‌ترین سازمان کارگری فرانسه.
- پیرامون ضرورت وحدت نیروهای چپ اروپا.
- کارزار دفاع از آزادی اریش هونکر، رهبر زندانی آلمان دمکراتیک. -- دوازدهمین کنگره حزب کمونیست آلمان.
- سرانجام یوگسلاوی، سرانجام نابرابری و تبعیض بین خلق‌ها در هر کشور است!

فرماندهان نظامی

در "جمعیت موفقه اسلامی" چه می کنند؟

جمعیت موفقه اسلامی، پدنبال کنگره چهارم خود و تغییراتی که در ترکیب رهبری و اشکال سازمانی آن داده شد، در سراسر ایران و بویژه در شهرهای بزرگ و مراکز استان های ایران، دفاتر و شعبه های خود را رسماً گشود و بدین ترتیب فعالیت دیرپای خود را در جمهوری اسلامی علنی ساخت. در نشریه ارگان این حزب، بنام "شما"، اخبار مربوط به سخنرانی های اعضای شورای رهبری در شهرهای مختلف انتشار می یابد. در همین نشریه، تاکنون در یک مورد حمله به دفتر این جمعیت توسط مردم منتشر شده است. این حمله در شهرستان کوچک "تضیا" بر استان گیلان، صورت گرفته است و به نوشته "شما"، انگیزه حمله نیز اختلافات محلی و قومی بوده است! بدین ترتیب مشخص می شود که "موفقه اسلامی" در کوچکترین شهرستانهای ایران نیز شعب سازمانی خود را دایر کرده است.

اعضای رهبری "موفقه اسلامی"، پس از کنگره چهارم، با محمد خاتمی ریاست جمهوری دیدار کردند. محمد خاتمی در این دیدار طی سخنانی در اشاره به علنی شدن کامل فعالیت موفقه اسلامی و ضرورت ورود به صحنه دیگر احزاب گفت: «... کنگره چهارم موفقه اسلامی را گامی ارزنده و پیشگامی در شکل نیروهای علاقمند به جامعه می دانیم و این اقدام شجاعانه و خوب را تبریک می گوئیم. ما چاره ای نداریم که تشکلهای شناسنامه دار داشته باشیم. اگر اختلاف نظرها در قالب تشکلهای رسمی مطرح شود، زمینه رشد و کمال را فراهم می سازد. جمعیت موفقه اسلامی، ضرورت زمان را درک کرده و با این سازماندهی تشکیلاتی است که نظرات به شکل قانونی و سازماندهی شده مطرح می شود.»

با آنکه لیست اعضای شورای رهبری موفقه اسلامی، اعلام نشده است، اما برخی مطبوعات داخل کشور، اعلام داشته اند، که محسن رفیق دوست، رئیس بنیاد مستضعفان و حاج سعید امانی، رئیس اتحادیه انجمن های اسلامی بازار، برای راه یابی به شورای مرکزی رای نی آورده اند. دلیل این امر را پرونده اختلاس و عملکرد محسن رفیق دوست و بدنامی او در میان مردم، و در مورد سعید امانی، نیاز موفقه اسلامی برای خنثی سازی شناخت مردم از این جمعیت، بعنوان تشکلی وابسته به بازار، ارزیابی کرده اند.

در ترکیب جدید رهبری موفقه اسلامی، یک زن بنام "شهلا حبیبی" وارد شده است، که پیشتر مشاور ریاست جمهوری در امور زنان، در کابینه هاشمی رفسنجانی، بوده است! (وی برخلاف اخبار اولیه، همسر حسن حبیبی، معاون اول ریاست جمهوری در کابینه رفسنجانی و خاتمی نیست)

کنگره موفقه اسلامی، در حسینیه ارشاد تهران و با حضور سران و مقامات لشکری و کشوری جمهوری اسلامی برگزار شد و حضور برخی فرماندهان نظامی در این کنگره، اعتراض هایی را از سوی نیروهای وابسته به طیف چپ مذهبی بوجود آورد. از جمله نشریه "عصرما"، در اعتراض به عضوگیری موفقه اسلامی از میان نیروهای نظامی، آن را خلاف قانون اساسی و یک تخلف آشکار اعلام داشته و از مقام رهبری جمهوری اسلامی، بعنوان فرمانده کل قوا، خواهان رسیدگی به این امر شد. این در حالی است، که در جریان انتخابات ریاست جمهوری، وابستگی برخی فرماندهان بسیج و سپاه به موفقه اسلامی، تا حد آمادگی برای دخالت مستقیم نظامی در امور انتخابات آشکار شده بود.

نشریه "عصرما" در شماره ۲۴ دیماه خود نوشت:

«... جمعیت موفقه اسلامی که اخیراً مبادرت به برگزاری کنگره چهارم خود نموده... اقرار کرده است، که: جلسه افتتاحیه چهارمین کنگره جمعیت موفقه اسلامی، در محل حسینیه ازاد طی مراسمی با حضور جمع کثیری از مسئولین کشوری، لشکری و روحانیون حوزه علمیه، اعضا و هواداران موفقه اسلامی برگزار گردید.»

چنانکه از متن فوق بر می آید، در کنگره این جمعیت که متشکل از اعضا و هواداران آنست، جمعی از مقامات لشکری هم شرکت داشته اند که علی القاعده شاخه نظامی این جمعیت در درون نیروهای مسلح به شمار می روند.

چنانکه همگان می دانند، پرسنل نظامی و انتظامی و اطلاعات از حق عضویت و همکاری با احزاب و دستجات سیاسی محرومند و سازمان حفاظت اطلاعات نیروهای مسلح موظف به پیگیری این قبیل جرائم که با

وصایای امام ومقررات جاری کشور مغایرت دارد، هستند... بار دیگر به خطر دخالت نیروهای مسلح در امور سیاسی هشدار می دهیم و از ستاد فرماندهی کل قوا درخواست می کنیم که این جرم آشکار را مورد پیگیری قرار داده و مرتکبین را به مراجع قضائی معرفی نمایند.»

راه توده: این همان ممنوعیتی است، که با استناد به آن، دهها نظامی برجسته، به اتهام ارتباط هائی بسیار جزئی با حزب توده ایزان، تحت دستگیر، شکنجه و سپس در دادگاهی در بسته و غیر علنی، با هدایت حجت الاسلام زینشهری (به عنوان رئیس دادگاه نظامی نیروهای مسلح) محکم به زندانهای طولانی و جمعی از آنها اعدام شدند! محکومین به زندان نیز، پس از چند سال اسارت، در جریان قتل عام زندانیان سیاسی به دارکشیده شدند و یا تیرباران شدند!

دو قاضی عام اجرای این قتل عام، حجت الاسلام نیری و حجت الاسلام رازینی، که وابسته مستقیم به جمعیت موفقه اسلامی می باشند یکی- نیری- سرپرست تشکیلات مالی و بر قدرت "کمیتة امداد امام" است و دیگری، یعنی رازینی، رئیس کل دادگستری تهران و رئیس مجمع قضائی تهران است. مجمع قضائی تهران، که نیروهای نظامی و بخشی از زندان اوین را نیز در اختیار دارد، اکنون یکی از عاملین مستقیم توطئه علیه نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در ایران است. دستگیری شهرداران، شکنجه، اعتراف و محاکمه آنها زیر نظر این مجتمع انجام شد. (به گزارش نشریه "ایران فردا" در مورد شکنجه شهرداران در زندان، در همین شماره راه توده مراجعه کنید)

گام هائی در چارچوب

قانون اساسی ج.ا.

اتحاد حزب ها و نیروهای ملی ایران، به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب سال ۵۷ اطلاعیه ای صادر کرد. در این اطلاعیه، از جمله آمده است:

«شش ماه از شروع کار رئیس جمهوری اسلامی جدید، با کوله باری از نویدهای شیرین در زمینه مهار ستم و فقر، هنوز برای اصلی ترین بغرنجی های زندگی همگانی نه تنها راهکاری پدید نی آمده، بلکه دامنه فقر سیاه و تورم سرسام آور و خانمان برانداز گسترده تر شده است.

هر چند در راستای آزادی های فردی و اجتماعی، در هر فرصتی سخنان شیوائی به گوش می رسد و دلخوشی هائی جوانه می زند، ولی برای استقرار ایمنی قضائی که تضمین کننده نگهداشت حقوق انسان می باشد، نه تنها حرفی زده نمی شود، بلکه نیش و دندان نشان دادن ها هم شکل تلافی جویانه پیدا کرده است و دادگاه های انقلاب که از هر گونه شایستگی قضائی و آئین دادرسی درست بی بهره اند، با کیفر دهی های ظالمانه روند سرکوب را پاس می دارند.»

در ادامه این اطلاعیه آمده است: «گرچه این ساختار آشفته و چند قطبی اعجاز نمی کند و نمی تواند دگرگونی اساسی پدید آورد، هنوز مردم بکلی قطع امید نکرده اند و برآستی هم اگر حسن نیتی در کار باشد، در چارچوب همین قانون اساسی پر نقص می توان گام های موثری برداشت که فضای سیاسی باز و ایمنی قضائی پدید آید و زمینه بازنگری در قانون اساسی و امکان دستیابی به نظام مردم سالار فراهم گردد. در این راستا، رئیس جمهوری اسلامی که در میثاق خود با مردم، بر احترام به حقوق انسانی تاکید داشته و پیوسته به رای آنان بالیده بر این نیروی چشمگیر و با بهره گیری از نکته سنجی و تیز هوشی ذاتی ایرانیان که در بزنگاه ها جانب حق و راستی را گرفته و دست رد بر سینه توطئه گران زده اند، باید شجاعانه جامه عمل بر وعده های خویش بپوشاند، زیرا شعارها اگر از پشتوانه راهکارهای درست بی نصیب باشد، در کوتاه زمان بی اعتبار می گردند و تلخکامی ناشی از دل به سراب بستن چه بسا واکنش های غیر قابل پیش بینی در پی داشته باشد!»

در بخش پایانی این اطلاعیه آمده است: «باشد که برای رسیدن به هدف های بنیادین انقلاب، تارو بود پیله تنگ خود محوری از هم بگسلد و دیگر سازمان های سیاسی ناوابسته و نهادهای صنفی حق طلب نیز دست همیاری ما را بفشارند.»

اتحاد حزب ها و نیروهای ملی ایران (جنبش برای آزادی ایران - حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) - حزب ملت ایران - حزب مردم ایران)

بحث دوم از یادداشت های احسان طبری

همانگونه که در شماره ۶۸ وعده داده بودیم، بخش دیگری از یادداشت ها و نوشته های زنده یاد احسان طبری را در این شماره منتشر می کنیم. این بخش از یادداشت های مورد بحث، اختصاص به برخی ارزیابی ها و آشنائی های احسان طبری با بزرگان شعر و هنر معاصر ایران دارد. به یاد و احترام، شاعر توده ای، "افراشته"، قسمتهائی از دوشعر بلند او را نیز، به این یادداشت ها اضافه کرده ایم. همچنین اطلاعیه هیات اجراییه حزب توده ایران، درباره مرگ ناگهانی و زودهنگام "افراشته"، را نیز آورده ایم.

نیما

همه، عکس های "نیما" را دیده اند. او بسیار شبیه این عکس ها بود. مردی سازندارانی و جنگلی، درشت چشم، آشفته مو، میانه بالا، با تخیل شاعرانه ای کم نظیر. من و او از همان آغاز دیدار به هم انس یافتیم. نیما مردی بسیار شوخ طبع بود و می توانست رویداد های روزمره زندگی را با طنزی که شخص را حتی گاه به خنده های هیستریک و می داشت، وصف کند. یک سناریوساز عالی کم دی، از ساده ترین حوادث زندگی بود... نیما به فشار عالیله خانم (همسرش) به دنبال کار می رفت. ولی البته کاری به دلخواه خود نمی یافت. تنها از جریان کاریابی های خود صحنه هائی چنان مضحک پرورش می داد که همه ما را از خنده به تمام معنی روده پر می کرد.

نیما در اثر انس خویشاوندیانه با من، شروع به همکاری با حزب کرد. من از او خواهش کردم که اشعارش را برای چاپ به ما بدهد. او برخی اشعار کهنه اش مانند "آی آدم ها" را به ما داد و دو قطعه شعر "مادری و پسر" و "پادشاه فتح" را برای ما سرود. برخی اشعار قدیمی خود را در مجله ای که تحت نظارت حزبی من بود (ماه نامه مردم) به چاپ رساند. از این که وارد محیط هنری شد شادمان بود. در کنگره اول نویسندگان شرکت جست. نامش به تدریج بر سر زبان ها افتاد.

در جریان انشعاب (شکست حکومت خودمختار آذربایجان و انشعاب خلیل ملکی) عده ای او را علیه حزب تحریک کردند. بی دلیل رنجیده خاطر شد. دوست شاعر من، سیاوش کسری می گوید، که پس از عزیمت من به مهاجرت، نیما شعر زیبایی "بی دارو چوپان" را با یادی از من نوشت. نمی دانم و تعجب می کنم. اگر چنین باشد، بسیار شادمان می شوم، زیرا من نیما را به دلائل مختلف هنری، انسانی، خانوادگی و فکری زیاد دوست داشتم و دور شدنش از ما برای من بسی ناگوار بود و این عدالت تاریخ است، اگر او پی برده باشد، که زیاده روی کرده و به عواطف محبت آمیز خود بازگشته باشد.

من، نیما را سکان دار بزرگ کشتی شعر در معبر از یک اقیانوس (یعنی اقیانوس کلاسیک) به اقیانوس دیگر (یعنی اقیانوس نوپردازی) می دانم. او را مانند ویکتور هوگو شمرده ام که "باستیل" (یا قزل قلعه) وزن و قافیه را تصرف کرده و ویران ساخته و شعر را از اسارت عروض رها کرده است. نیما از جهت اندیشه اجتماعی، انقلابی بود ولی انقلاب واقعی او در عرصه قدوسی شعر روی داد... او کاروان سالار نوپردازان و از سیماهای برجسته ادب ما است. بافت اندیشه ای و هنری و استه تیک ظریف و بدیعی در روانش بود. از آن محصولات ویژه است که تاریخ ما پیوسته عرضه داشته است.

افراشته

محمد علی افراشته، پیمانکار و معمار شهرداری بود که با او آشنایم. در باشگاه حزب ما، در خیابان فردوسی برای حیاطی پر از مردم (غالباً از کارگران) با ژست های خنده آور و بسیار مطبوعی، اشعار طنزآمیز اجتماعی خود را که تاکنون چند بار چاپ شده، می خواند و هم رزمان خود را از ته دل می خنداند.

گاهی به قول خودش "تو لک می رفت" و محصولی نمی داد. گاه می گفت "شعرم زیر چوب بست است" و این چوب بست ماه ها برداشته نمی شد. ما ابتدا بیشتر جهت فکاهی اشعارش را می دیدیم و دیرترها، متوجه ارزش ویژه هنری آن شدیم.

در دوران فعالیت روزنامه "چلنگر" و دوران جنبش ملی کردن نفت، فعالیت افراشته اوج گرفت. چهل قصه کوچکی که به همت دوستش "تصرت ا لله نوح" نشر یافته، افراشته را گاه یک "چخوف" ایرانی نشان می دهد. بدون تردید، طنز در خورش بود. دوست من، نویسنده و مترجم مغزوف "به آذین" که خود گیلک است، برای اشعار گیلکی او ارزشی، حتی بیش از نوشته های فارسی اش قائل است. کم دی های کوچک او نیز بسک نیست ولی به پایه اشعار و حکایت هایش نمی رسد.

در مهاجرت، به هنگام نخستین دیدار از "صوفیه"، افراشته را پس از سال ها، شاید پس از ده سال، بار دیگر در آن جا دیدم. از این دیدار عکس هائی باقی است. از فعالیت او در چلنگر و از شهرت و محبوبیت روزنامه چلنگر با خبر بودم، ولی باید اعتراف کنم که دامنه این فعالیت و اثر بخشی و عمق و ارزش کار افراشته بسی پیش از آن حدی بود که من حدس می زدم. با همه علاقه ای که به افراشته داشتم، او را چنان که بود نمی شناختم. افسوس!

... از بیماری قلب شکوه داشت و همین بیماری سرانجام او را در سن ۵۱ سالگی، در عین جوانی، با یک سکتة در ربود.

خانواده "پهلوی" با تبار نویسندگان چه کرد! سرنوشت شاعران "عشقی"، "عارف"، "فرخی"، "لاهوری"، کارگردان "کرمانشاهی"، شاعر "ذره"، نویسنده "هدایت"، کارگردان "نوشین"، نویسنده "جلال آل احمد"، نویسنده "بهرنگی"، نویسنده "به آذین"، هنرپیشه "خیرخواه"، طنزنگار "افراشته"، نویسنده "بزرگ علوی"، نویسنده "رحیم نامور"، شاعر "گل سرخی" و شاعر "کیوان" و خود این نویسنده را در نظر آورید. تنها کسانی توانستند میدان داری کنند که سرخ کردند. گورها پراکنده است: لاهوتی و نوشین در مسکو، هدایت در پراشتر، افراشته در صوفیه، خیرخواه در برلین و آن هائی که در ایران مدفون شدند برخی نام و نشان آشکاری ندارند و برخی مانند بهار، دهخدا و بهمنیار و نصرالله فلسفی رازها و رنج های بسیاری را زیر خاک بردند. مسلماً فهرست من سخت ناقص است و من از رنج دیدگان فراموش شده پوزش می طلبم.

نام افراشته در تاریخ ادبیات انقلابی معاصر ایران پیوسته جای

نمایانی خواهد داشت و در نزد توده های رنج دیده خلق ایران پیوسته گرامی

خواهد بود.

اطلاعیه هیات اجراییه حزب توده ایران

هیات اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران، در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۸ بمناسبت درگذشت محمد علی افراشته، اطلاعیه زیرین را منتشر ساخت:

« کمیته مرکزی حزب توده ایران مرگ نا بهنگام رفیق محمد علی افراشته، عضو حزب توده هاران، شاعر توده مدیر روزنامه چلنگر را که در ساعت صبح روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۸ در ۵۱ سالگی در بیمارستان "صلیب سرخ" صوفیه در اثر سکتة قلبی روی داد با تأثر تمام با اطلاع رفقای حزبی می رساند.

همه اعضاء حزب ما رفیق محمد علی افراشته را می شناسند و می دانند که وی از نخستین سالهای تاسیس حزب توده ایران، همه نیروی هنری و ادبی خویش را در خدمت خلق گذاشت. افراشته که خود از طبقات زحمتکش ایران برخاسته بود و زندگی و آرمان ها و آداب و سنن و زبان عادی این طبقات را جزء به جزء می موفقیت شایان آفرینی توانست، زندگی و مبارزات توده های مردم را در اشعار خود منعکس سازد. ساخته های افراشته نمونه برجسته ای از در آمیختن ادبیات با سیاست است. افراشته مطالب اجتماعی و سیاسی را غالباً بصورت مکالمه افراد عادی در می آورد و اثر خود را از این راه به درک عموم نزدیک می ساخت. توده ها و مردم از هر قشر و طبقه ای اشعار افراشته را با شور و شوق استماع می کردند و چه بسیار از قطعات شیوای او را از بر داشتند. افراشته از طرف مردم به حق شاعر توده نام گرفت. روزنامه چلنگر که در دوران اوج نهضت ضد استعماری مردم ایران به مدیریت افراشته منتشر می شد، نقش بزرگی در پیشرفت این مبارزه مقدس بازی کرد.

نام افراشته در تاریخ ادبیات انقلابی معاصر ایران، پیوسته جای

نمایانی خواهد داشت و در نزد توده های رنج دیده خلق ایران پیوسته گرامی

خواهد بود.

دروود به خاطره رفیق فقید ما محمد علی افراشته»

ابن الوقت

نوشین، خانلری، صبحی،
مجتبی مینوی و...

هست افراشته اشعار تو حواس علی
من یکی مخلص گفتار تو هستم بعلی
شعر دیدیم ولی شعر تو چیز دگراست
سنگر کارگر و مقبره گنجیراست
اندرا این مملکت این مفتخور بی همه چیز
هست چون گریه مولا سر هر سفره عزیز
من بیچاره که در واقع یک رنجبرم
با همه جوش و جلا کوفت ندارم بخورم

پندیات

تخته کن افراشته مغازه را
این ادا اطوارهای تازه را
ما نفهمیدیم اندر این دیار
توجه کاره هستی این گوشه کنار
اغصیا را سخت دلخور می کنی
صفحه ها برضد ما پر می کنی
بدتر از سیل ملخ اشعار تو
هست عزرائیل ما گفتارتو
تخم غوغای غریبی کاشتی
جای یک سانت آشتی نگذاشتی
ایکه عزلقورت بادت حنجره
ای الهی پرت شی از پنجره
دست و بال را چه کس آلوده کرد
کی ترا داخل به حزب توده کرد
ما ندیدیم هیچ حزبی اینچنین
ارمنی هم با مسلمان همنشین؟

ترک هم با فارس میجوشد مگر؟
کی شوند این دو رفیق یکدیگر
بی سر و بی پا کجا اعیان کجا
برزگر لختی کجا و خان کجا
آنکه دارد خانه و باغ و چمن
فرق با لختی ندارد، مرگ من؟
خالق رزاق، خدای عدل و داد
هرکه را هرچیز لایق بود داد
گریه مسکین اگر برداشتی
تخم گنجشک از زمین برداشتی
کارگر را خیره بیخود می کنیدی
مرگ طفل، جعفر، بد می کنیدی
پاسبان از نعل می سازیم ما
با همان بر نعل می تازیم ما
کم اگر هستیم اما محکمیم
دزد اگر هستیم اما با همیم

لاهووتی

لاهووتی را در سال ۱۹۵۰، برای اولین بار، در نخستین سال مهاجرت دیدم. در آن هنگام ۶۲ سال داشت و هشت سال بعد، به علت غود بیماری سل، که در جوانی بدان دچار آمده بود، درگذشت. آن هنگام، من جوانی ۲۱ ساله بودم، ولی سنگلاخ زندگی را پیموده، زندان کشیده، در کنگره های اول و دوم به عضویت رهبری حزب برگزیده شده و شهرتی به عنوان نویسنده و شاعر در چته داشتم، و اینک با اجازه حزب به علت دو بار حکم غیابی اعدام به مهاجرت آمده بودم...

لاهووتی از ایرانیان معدود ساکن مسکو بود. او از بازماندگان مهاجرت سیاسی ایرانی سال های ۲۰ میلادی بود. پس از شکست جنبش گیلان و قیام لاهوتی و تار و مار حزب کمونیست ایران به دست رضا شاه، با جمع انبوهی به مهاجرت آمده بود. لاهوتی در مسکو با حرمت می زیست. او دو خصلت شاعری و سپاهی گری را به حد کامل همراه داشت. گاه تند خود و دوستی گسل و غالباً بسیار مهربان و حساس بود. در آن ایام، لاهوتی به کار ترجمه شاهنامه فردوسی به روسی اشتغال داشت. اشعار لاهوتی دارای نراز و نشیب لفظی بسیار است. غزلیات و قطعات استادانه در دیوانش کم نیست ولی برخی اشعارش کمابیش سرسری است. لاهوتی نخستین شاعری است که مواضع انقلابی و رنجبری را وارد شعر فارسی ساخت و پس از مهاجرت شعر فارسی را در راستای شعر انقلابی روس به پیش راند و از این باب جای ویژه ای دارد... آن هنگام که لاهوتی رنجش هائی داشت، رنجش او هرگز از سوسیالیسم نبود که بدان و به شخصیت لنین عشق می ورزید. رنجش او از رفتار برخی مقامات دولتی با خود بود. او مانند کودکی ساده و صدیق بود... در دوران غود سل، لاهوتی را در بیمارستان مجهزی در نزدیکی های مسکو بستری کردند و من که در آن ایام سخت سرگرم تحصیل در آکادمی علوم اجتماعی بودم، قصد دیدارش را داشتم و لاهوتی چند نامه منظوم برایم فرستاد، ولی انسوس که بر خلاف انتظار من که فکر می کردم لاهوتی از بیماری خواهد رست، به ناگاه ناتوس مرگش نواخته شد و من از این که شتاب نورزیدم و به سراغ شاعر پیر نرفتم، متاسفم.

نوشین با ایرانی و بزرگ علوی در دوران فعالیت سیاسی گروه ۵۳ نفر در تماس بود، ولی آن ها در بازجویی هایشان از او نامی نبرده بودند. لذا بازداشت نشد و در مجله موسیقی با هدایت و صبحی و خانلری و فرزاد و مجتبی مینوی و رویبک گریگوریان در تماس کاری و فکری بود. هدایت و مینوی هر یک از لحاظی، دو شخصیت قوی در این جمع به نظر می رسیدند. با نیما که غد و خود رای بود سر سارگاری نداشتند. خانلری در میان آن ها جوان تر و فرزاد گوشه گیرتر بود. صبحی چکه و شوخ و دنیا دیده و سرودگرم چشیده و شیرین سخن بود... فرهنگیان چاپلوس مانند فروزانفر، اورنگ، حکمت، صدیق اعلم، صورتگر، مرآت، شفق و یاسمی و امثال آن ها که عتبه بوس رضا خان بودند و نیز دستگاه «پرورش افکار»، سخت مورد استهزای این جوانان دانا و هوشمند بود... در مجله موسیقی، در واقع دنباله اپوزیسیون زندان قصر رحل اقامت افکنده بود، ولی بعدها هر یک راه دیگری رفتند: نوشین و هدایت به اصول انسانی خود وفادار ماندند، مجتبی مینوی در ایام جنگ گریخته بی. بی. سی شد و تنها به نام محقق عالی مقام است که از او نامی باقی مانده است. صبحی سرانجام قصه گوی رادیو شد. نیما از دوستان کهنه کناره گرفت و چهره خود را به عنوان شاعر نوآور انقلابی حفظ کرد و از جبهه ناسی پرهیز داشت. خانلری پس از دورانی رو آوردن به چپ، نه سوی داست رفت و از نازپروندگان دربار محمد رضا و فرح شد. رویبک گریگوریان ویلونیس پرقریحه، به امریکا رفت.

نوشین با گروه اول دانشجویان اعزامی به فرانسه رفت و بعدها موفق شد به بخش تئاتر و دکلامسیون منتقل شود. به شیوه فرانسویان نواختن آکوردیون را آموخته بود و به تئاتر به تمام معنای کلمه عشق می ورزید. وقتی به تهران آمد به تعلیم تئاتر پرداخت. با «لرتا» که یانوسی ارمنی ایتالیائی نژاد بود ازدواج کرد و با او یک زوج تئاتری نامدار آفرید. با حسین خیرخواه، حسن خاشع، جلال ریاحی، کهنمونی، اسکونی، شایبوز و بهرامی و محتشم و جمعی دیگر از هنرپیشگان آن دوران که گاه شاگردان خود او بودند، کار می کرد. نمایش نامه هائی از فرانسه بر می گرداند و می کوشید از نمایش نامه های ایرانی استفاده کند: مانند «توکرخان لنکران» از میرزا فتحعلی آخوندوف. از شکسپیر آثاری چند ترجمه کرد. به شاهنامه فردوسی عشق می ورزید و از روی متن آن به مناسبت هزاره فردوسی نمایش نامه هائی ترتیب داد که در نزد سرگل روشن فکran آن ایام جلوه کرد.

مردی بود بلند قامت، با دماغ بزرگ سالک دار، چشم های ملایم و بی حال، سر مو ریخته و در مجموع خوش سیما و گیرا. متکبر به نظر می رسید و درواقع نیز بود. ولی در لحظاتی سخت شوخ و خند رو می شد. تمام حرکات ظاهریش از لحاظ استه تیک تئاتری سخت تنظیم شده بود! هرگز روی رفاه و ثروت ندید و با لرتا غالباً تنها در یک اتاق زندگی می کرد. تمیز و مرتب بود. لباس کازرونی خط دار را سال ها با چنان دقتی حفظ کرده بود که گویی نو و تازه خریده است. جذاب و دوست داشتنی، مودب و لطفه گو بود. از آن ایرانیانی بود که فرهنگ فرانسو در روحش رخنه کرده و او را گرگون ساخته بود.

شروع فعالیت حزب در نوشین که از همان آغاز عضو کمیته مرکزی شد، شوری برانگیخت. به کارهائی پرداخت که در نیمرخ حیاتی او نبود، مانند ترجمه کتاب علم اقتصاد و یا رهبری سازمان حزبی در خراسان؛ ولی مسا دوستانش اصرار داشتیم که او به تئاتر پردازد. صحنه های کوچکی ساخت که در حیاط باشگاه حزب نمایش می داد. سپس «تروپ فرهنگ» و بعدها «تروپ سعدی» را درست کرد و یک تئاتر دائمی بوجود آورد که شهرتی تهران گیر و ایران گیر کسب کرد و نام نوشین به عنوان بزرگ ترین کارگردان و هنرپیشه پی رقیب کشور ما طنینی عظیم یافت. در این تئاترها، نوشین «مستنطق»، «پرنده آبی» (از موریس مترلینگ)، «مونسرا»، «توپاز»، «بادبزن خانم وینده میر»، «توکرخان لنکران» و غیره را به صحنه آورد. ولی نمایش نامه انقلابی «خروس سحر» را که خود او نوشته و در مجله «مردم» به چاپ رسانده بود، هرگز به صحنه نیآورد. این نمایش نامه ملهم از نمایش نامه های اجتماعی ماکسیم گورکی است.

تئاتر فرهنگ را نوشین در دوران آزادی خود شخصا اداره می کرد ولی تئاتر سعدی به هنگامی دایر شد که نوشین در زندان بود و به هدایت این تئاتر از دور اکتفا می ورزید. تروپ تئاتر او سرشار از احترام و اطاعت نسبت به او بود.

در مهاجرت آموزشگاه عالی ادبیات را تمام کرد و بعدها با نوشتن «واژه نامک» بعنوان پایان نامه دکتری، دکتر در ادبیات شد. کار پرتلاشی را بر روی انتشار متن انتقادی شاهنامه فردوسی و پژوهش درباره واژه ها و چهره های این اثر جاوید پارسی انجام داد. تا هفتاد سالگی مردی قوی و تندرست بود، ناگاه صاعقه بی رحم سرطان غریدن گرفت و آن درخت تناور را فرو سوزاند.

پیرامون آزادی "فرج سرکوهی" از زندان!

راه توده

نشستم کنار و رمانم را تمام کردم. آرزوی من این است که فرج هم بنشیند و نقدش را بنویسد، منتقد است، نه موجود عجیب و زیرزمینی و یا رابط فلان با فلان و بهمان و از این حرف‌ها، که از دو سو خواستند بر سرش بار کنند!

راه توده، پس از بازداشت فرج سرکوهی در فرودگاه مهرآباد، ضمن هشدار پاش به همه نشریات و سازمان‌های سیاسی خارج از کشور که این خبر را با عنوان "ناپدید شدن سرکوهی"، منتشر ساختند، اعلام داشت، که سرکوهی ناپدید نشده، بلکه بازداشت شده است. این بازداشت خود سرانه و غیر قانونی، را نباید "ناپدید شدن" قبول کرد، زیرا به بازداشت کنندگان او امکان می‌دهد، تا او را واقعاً نابود و ناپدید سازند! راه توده در شماره ۵۴ (آذر ۷۵) خود از جمله نوشت: «... فشارهای دوران اخیر، علیه فرج سرکوهی، بیش از آنکه به نقش، موقعیت و مطالب منتشره در نشریه "آدینه" (بعنوان نشریه‌ای میانه رو) مربوط باشد، به برخی تلاش‌های وی برای تجدید سازمان کانون نویسندگان ایران و یا سازمانی مشابه آن و تلاش برای گشایش فضای هنری کشور مربوط است... سفر فرج سرکوهی به آلمان، همزمان شد با اوج تیرگی جدید روابط دولت آلمان و جمهوری اسلامی و بهمین دلیل می‌توان حدس زد که محافل امنیتی مخالف خروج سرکوهی از ایران، در آخرین لحظه و با توجه به موقعیت جدید، نظر خود را اعمال کرده و وی را بازداشت کرده‌اند.

در حالیکه حدس زده می‌شود، جناح راست و وابسته به حجتیه در جمهوری اسلامی، که در تدارک مذاکرات مستقیم با آمریکا، از هیچ فرصتی برای تیره ساختن مناسبات آلمان و جمهوری اسلامی و گشایش باب مذاکرات و زدو بند با آمریکا فرو گذار نیست، می‌توان این گمان را نیز داشت، که فرج سرکوهی نیز قربانی این ماجرا شده است... ترفند دیگر ارتجاع، در رابطه با دستگیری فرج سرکوهی، می‌تواند ایجاد رعب و وحشت در میان روشنفکران کشور و متغفل ساختن آنان در جریان دو انتخابات پیش رو (مرحله دوم مجلس پنجم و ریاست جمهوری) باشد. روشنفکرانی که تا حد ممکن و مقنور در جریان انتخابات مجلس پنجم نتوانستند در داخل کشور و در کنار جنبش آزادیخواهی مردم عمل کرده و بر حوادث تأثیر بگذارند. این تأثیر گذاری تا حدی بود، که ارتجاع برای مقابله با آن به حربه "لیبرال ستیزی" و "انقلاب فرهنگی اسلامی" در دانشگاه‌های متوسل شد! بدین ترتیب، فرج سرکوهی نیز در حقیقت قربانی یکی دیگر از توطئه‌های داخلی و خارجی مافیای حجتیه در جمهوری اسلامی شده است... عنوان "ناپدید شدن سرکوهی" که نخستین بار توسط رادیو اسرائیل بکار برده شد و سپس مورد استفاده همه مطبوعات خارج از کشور نیز قرار گرفت، عملاً به جمهوری اسلامی امکان داد، تا بازداشت سرکوهی را در روزنامه‌های داخل کشور، تحت عنوان "ناپدید شدن" وی طرح کند و حتی از دولت آلمان خواهان یافتن رد پای سرکوهی در شهر "هامبورگ" آلمان شود!...

راه توده، ضمن مردود دانستن "ناپدید شدن" فرج سرکوهی و تأکید بر بازداشت وی توسط مأموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، این دستگیری و بازداشت را محکوم ساخته و خواهان آزادی بی قید و شرط وی و اگر اتهامی بر وی وارد است، محاکمه علنی و قانونی او می‌باشد.»

مصاحبه بهزاد نبوی با خبرنگار "شرق الاوسط" چهار گروه‌بندی و دولت محمد خاتمی

بهزاد نبوی، از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، طی مصاحبه‌ای با خبرنگار "شرق الاوسط"، در تهران، پیرامون "ولایت فقیه" گفت: «... یک پنجم جمعیت ایرانی سنی مذهب هستند و اصولاً فقه شیعه را قبول ندارند. بنابراین ولایت فقیه فقط در چهارچوب قانون می‌تواند یک نهاد قابل قبول باشد. قانونی که حدود و وظائف ولی فقیه و راه‌های انتخاب و یا برکناری آن را مشخص کرده است.»

نبوی درباره مخالفت‌ها و کارشکنی‌های جناح راست علیه دولت خاتمی گفت: عده‌ای خواهان براندازی مسلحانه رژیم هستند و انتخابات دوم خرداد مثبت محکمی بود به دهان آنها. گروهی که مخالف رژیم هستند، ولی راه‌های خشونت آمیز را رد می‌کنند و با حاصل انتخابات ریاست جمهوری هماهنگی نشان می‌دهند و امیدوار به تحول آرام از درون هستند. گروه سوم حج اسلامی، اصلاح طلبان، نیروهای ملی و مذهبی معتدل هستند که بخش‌های عمده‌ای از روحانیون، دانشگاهیان و دیگر قشرهای جامعه را در بر می‌گیرد. این جمع با تمام نیرو از خاتمی حمایت می‌کند. گروه چهارم جناح راست و قدرت طلب است، که فاسد و زورمدار است و مانند گروه اول، با دیست و پای شکسته از انتخابات دوم خرداد بیرون آمد. این گروه، به نوعی با گروه اول و برانداز اشتراک نظر و عمل دارد. گروه چهارم با تمام نیرو تلاش می‌کند، تا خاتمی شکست خورده و سرنگون شود. از سوی دیگر، خاتمی در صدد برپایی جامعه مدنی و بسط حاکمیت ملی و دموکراسی و اخلاق متعالی و جلوگیری از زور و تجاوز است. او انسان صادق و مصمم به تحول در جامعه ایران است.

فرج سرکوهی، سردبیر مجله "آدینه"، که به یکسال زندان - با احتساب دوران بازداشت - محکوم شده بود، سرانجام در تاریخ مقرر و پس از پایان دوران محکومیتش آزاد شد.

فرج سرکوهی، یکبار بمدت چند روز بازداشت و آزاد شد، سپس هنگام مسافرت به آلمان، در فرودگاه مهرآباد تهران، توسط مقامات امنیتی بازداشت گردید. بازداشت فرج سرکوهی، با اعتراض آزادیخواهان، روشنفکران، نویسندگان، روزنامه نگاران و محافل بین المللی دفاع از نویسندگان همراه شد. بدنبال این اعتراض‌ها و انتشاراتی‌ها، سرانجام وزارت اطلاعات و امنیت ناچار شد در یک نمایش مضحک، فرج سرکوهی را به فرودگاه مهرآباد برده و به این عنوان که او در خارج از کشور بوده و حالا به کشور بازگشته، یک مصاحبه مطبوعاتی ترتیب دهد. فرج سرکوهی در این مصاحبه، که تحت نظارت وزارت اطلاعات و امنیت انجام شد، مدعی شد که از ترکمنستان به کشور بازگشته است!

پس از مدتی فرج سرکوهی از زندان آزاد گردید، اما از همان ابتدا به برخی نویسندگان داخل کشور که با آنها تماس گرفته بود، از بازداشت و حتی صحنه آفرینی قتلش توسط حکومت ابراز نگرانی شدید کرده بود. او در همین دوران نامه مشروحی نوشته و ضمن افشای صحنه سازی مصاحبه فرودگاه مهرآباد، شرحی نیز درباره زندان و شکنجه‌های وزارت اطلاعات و امنیت و درهم شکستن خویش در دوران بازداشت نوشت. سرکوهی در همین نامه و با استناد به بازجویی‌هایی که از او کرده بودند، خود را قربانی توطئه‌ای اعلام داشت، که رژیم در ارتباط با دادگاه برلین (مربوط به ترور رهبران کرد ایرانی) و مناسبات جمهوری اسلامی و آلمان معرفی کرد.

این نامه، توسط سازمان "راه کارگر" در خارج از کشور منتشر شد و انعکاس وسیع جهانی یافت. مدت اندکی پس از انتشار این نامه، بار دیگر فرج سرکوهی بازداشت شد. این بار وزارت اطلاعات و امنیت اعلام داشت، که بازداشت سرکوهی بدلیل اقدام او برای خروج غیر قانونی از مرزهای کشور بوده است. موج جدیدی از افشاکاری و جلب حمایت افکار عمومی برای دفاع از فرج سرکوهی، به قبول محاکمه علنی او توسط حکومت ختم شد. این محاکمه سرانجام و پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران انجام شد، اما دستگاه قضائی جمهوری اسلامی اعلام داشت که بنا بر خواست و تقاضای کتبی فرج سرکوهی این دادگاه را غیر علنی برگزار می‌کند. در همین ارتباط نامه‌ای که محتوای آن تقاضای عفو از رهبر جمهوری اسلامی بود، توسط مقامات امنیتی در اختیار مطبوعات قرار گرفت. این مقامات اعلام داشتند که نامه را فرج سرکوهی شخصاً نوشته است. محاکمه فرج سرکوهی پشت درهای بسته و پس از انتشار این تقاضای عفو برپا شد و بدون آنکه معلوم شود اساساً چنین محاکمه‌ای صورت گرفته یا نه و اگر گرفته چه مطالب، مبارک و اظهاراتی در آن مطرح شده، حکم دادگاه، مبتنی به محکومیت یکساله فرج سرکوهی اعلام شد. پس از اعلام این حکم، مطبوعات وابسته به ارتجاع، بازار و وزارت اطلاعات و امنیت (روزنامه‌های رسالت، شما، شلمچه، کیهان) چند بار به این حکم اعتراض کرده و خواهان تجدید محاکمه فرج سرکوهی و جلوگیری از آزادی او از زندان شدند. تا روزی که فرج سرکوهی از زندان آزاد شد، این احتمال که جناح ماوراء راست جمهوری اسلامی که بر دستگاه‌های امنیتی و قضائی جمهوری اسلامی تسلط دارد، بتوانند از آزادی سرکوهی جلوگیری کنند، وجود داشت.

فرج سرکوهی، پس از آزادی از زندان، با چند تن از نویسندگان مقیم داخل کشور دیدار و گفتگوهای در ارتباط با کار حرفه‌ای خویش، یعنی روزنامه نویسی، نقد هنری و داستان نویسی داشته است. از میان این جمع، هوشنگ گلشیری، رمان نویس ایرانی مقیم داخل کشور، در گفتگوی کوتاهی پیرامون وضع فرج سرکوهی، پس از آزادی از زندان مطالبی را عنوان کرد، که در زیر می‌خوانید:

هوشنگ گلشیری:

فرج را پس از آزادی از زندان دیدم. آمد خانه ما و با هم پیرامون کار حرفه‌ای او صحبت کردیم. امیدوارم به سردبیری "آدینه" بتواند ادامه بدهد و هیچ مشکلی برایش نباشد. این مجله، در غیاب او از کیفیت روشنفکری خارج شده است. امیدوارم نقدش را بنویسد و کار فرهنگی‌اش را بکند. او فعلاً برخی کارهایش را که قبلاً نوشته، دارد جمع و جور می‌کند، تا ترتیب انتشارش را هم بدهد. من خوشحالم که او بلافاصله پس از آزادی از زندان کارش را شروع کرد. ما در عمل هم باید نشان بدهیم که نویسندگانی که چیز دیگری که می‌خواستند روی دوش ما بگذارند.

ماجرای او از جاسوسی و این حرف‌ها سرانجام به همان نامه‌ای ختم شد که نوشته بود و به همین جرم هم یکسال محکوم شد و بیرون آمد. امیدوارم وارد جنگ جناح‌ها و قدرت‌ها و این حرف‌ها که هیچ ربطی به ما ندارد و ما تخصصی هم در آن نداریم، نشود. البته کار دشواری است، برای خود من هم دشوار است، جواب ندادن به دشمن‌هایی که منتشر می‌کنند. من هم ۹ ماه

مقاله وارده

"سوسیالیسم" دلیل وجودی سازمان اکثریت است!

م. طاهری

برای "فلسفه" تعریف شناخته شده‌ای در دست است: «فلسفه از دو کلمه "فیلو" یعنی "دوست" و "سوفیا" یعنی "علم" تشکیل شده است. یعنی دوست داشتن علم، و فیلسوف، در معنی، کسی است که دوستدار علم است.» اینکه کسانی، بنا به ذوق و سلیقه و برداشت خویش، "فلسفه" را تعریف کنند، به خودشان مربوط است، نه به این تعریف شناخته شده! مثلاً، جانی خواندم که فلسفه را "آورد دلائل ابلهانه، برای اثبات امور بدیهی" تعریف کرده بودند، و در اثبات این ادعا، این مثال را ذکر کرده بودند: «فلاسفه دهها هزار برگ کاغذ سپاه کرده اند، تا ثابت کنند، حرکت وجود دارد یا ندارد! درحالیکه حرکت امری بدیهی و روشن است و ظاهراً نیازی به اثبات ندارد.»

شاید این مثال خوبی، برای آنچه را می‌خواهم بنویسم نباشد، اما جز این به ذهنم نرسید و به همین دلیل نیز آنرا نوشتم. در نشریه "کار" شماره ۱۷۴ اسناد پنجمین کنگره سازمان اکثریت را می‌خواندم که رسیدم به متن زیر:

«... متن زیر ... با ۷۵ درصد آرای مثبت به تصویب رسید: کشورما نیازمند حکومتی دموکراتیک در شکل جمهوری، به جای جمهوری اسلامی است. ما برای تحقق چنین هدفی مبارزه می‌کنیم. تلاش ما این است که این هدف از طریق مسالمت آمیز محقق شود.»

اولاً این مصوبه، همان است که در سالهای گذشته هم سازمان آن را تصویب کرده است. پس چه نیازی به تکرار آن بوده است؟ مگر در خود سازمان کسی شک داشته باشد، جمهوری دموکراتیک بهتر از جمهوری کنونی در ایران است! اگر هم منظور شعار سرنگونی جمهوری اسلامی است و اینگونه آنرا بسته بندی کرده اند، که باید پرسید: اگر بر این باور هستید، چه نیاز و هدفی به این نوع بسته بندی‌ها وجود دارد؟ راست و پوست کنده حرف را بزنید و جای شک و شبهه باقی نگذارید. بالاخره هر شعاری، طرفداران و هواداران خودش را دارد و یا پیدا می‌کند.

اما "ایدئولوژی"!

در میان همین مصوبات، به بندی درباره "ایدئولوژی" برخورد کردم. با هم بخوانیم: «این برداشت که سازمان فاقد برنامه و ایدئولوژی است، در اظهار نظر سخنرانان برداشتی غیر واقعی و بی پایه تلقی شد. درعین حال، این فکر نیز در میان نمایندگان کنگره مدافعی نداشت، که سازمان می‌تواند و باید درک و فهم معینی از ایدئولوژی را به تصویب برساند و همان درک و فهم را مبنای مرزبندی خود با دیگران قرار دهد.»

اگر دو طرف این جمله را در یک منفی ضرب کنیم، بدون اینکه تعادل آن بهم بخورد، می‌توانیم آن را این گونه هم بنویسیم: «این فکر درمیان نمایندگان کنگره مدافعی نداشت که سازمان نمی‌تواند و نباید درک و فهم معینی از ایدئولوژی را به تصویب برساند و...»

این درک از ایدئولوژی و فلسفه (که از نظرم پابندی جدا ناپذیر است) و عاقبت آن را مقایسه کنید با دریانوردی که نه نقشه دارد، نه قطب نما،

کتاب ستاره شناسی اش را نیز در خانه جا گذاشته است و حالا می‌خواهد از اقیانوس گذشته و خود را به خلیج فارس و آب‌های ایران برساند!

این سرگردانی در اقیانوس‌ها را اینگونه، با استناد به اسناد و در پیام به یاران و دوستداران سازمان بخوانید: «اندیشه دموکراسی و اندیشه سوسیالیسم، هم آرمان و هم چراغ راهنمای ما در هر عمل روزمره ماست»

به تعبیری دیگر، یعنی اینکه سوسیالیسم را هنوز قبول داریم، تنها مسئله این است که تا کجایش را باید قبول داشته باشیم؟ مثلاً اینگونه که از متن مطالب بر می‌آید. سوسیالیسم قبلاً موجود را اصلاً قبول نداریم! از طرف دیگر، علاوه بر اینکه «دست یابی به سوسیالیسم را از طریق تحقق انقلاب سیاسی و کسب قدرت عملی... غیر واقعی تلقی می‌کنیم»، همزمان، از این تصور که «اندیشه سوسیالیستی آرمان دست نیافتنی باشد نیز دفاع نمی‌کنیم» غلط ترین شعار و نادرست ترین سیاست، همان "سیاست دو پهلو"ست، که نه تنها هوادار و دوستدار، بلکه خود رهبران را سر بزنگاه‌ها فلج می‌کند! درباره این تعریف از سوسیالیسم، فلسفه و ایدئولوژی، مرد کهن می‌خواهد تا بفهمد بالاخره، این مصوبه چه می‌خواهد بگوید!

همین سرگیجه است، که در شعار جدید و مصوبه کنگره میوه و حاصل خود را در این تز به بار می‌دهد: «سمت اصلی مبارزه، افشاکاری و بسیج نیروها علیه ولایت فقیه و کوتاه کردن دست جناح خامنه‌ای از قدرت سیاسی و تاکید بر برقراری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی است.» معلوم نیست، اگر فردای فرضی، آقای خامنه‌ای سخته کرد و به جمع خفتگان در خاک پیوست، تکلیف این تز و شعار چه می‌شود؟ و یا اگر بساط ولایت فقیه جمع شد، تکلیف چیست؟ بند ناف مبارزه و افشاکاری بریده می‌شود؟

این تز و شعار، از سوی طیف راست نیز مطرح می‌شود؛ بنابراین چه تفاوتی هست بین سازمانی که اندیشه سوسیالیستی را آرمان و چراغ راهنمای خود اعلام داشته، با مثلاً یک سوسیال دمکرات؟ و یا مشروطه خواه؟ و یا سلطنت طلب؟

این نوع اندیشه‌ها، علیرغم اعلام پیوند آنها به سوسیالیسم، حکایت از درک غلط از کل مسئله ندارد؟ در بند ۱۶، درباره "دیدگاه‌ها و آماج‌ها"، این نگرانی را تأیید می‌کند، چرا که در این بند "سوسیالیسم" هم "نظام" است و هم "جامعه" و هم "مبارزه‌ای هدفمند"!

در بند ۱۷، این درک از سوسیالیسم تجلی کامل تری پیدا می‌کند و حفظ جامعه سرمایه داری با هدف «ارزش‌های سوسیالیستی در بطن آن شکل بگیرد و بر پایه آنها گسترش یابند» عنوان می‌شود.

این تعبیر و درک از سوسیالیسم، واقعاً آن مفهوم مبارزه‌ای را با خود دارد، که سازمان خود را بدان پایبند اعلام داشته است؟ آن جمهوری دموکراتیک که قرار است جانشین جمهوری اسلامی شود، متعهد به همین ارزش‌های سرمایه داری، قرار است تشکیل بشود؟ در آن جمهوری، با این تعریف از سرمایه داری، واقعاً آزادی نیروهای خواهان سوسیالیسم و نفی کننده سرمایه داری تأمین خواهد بود؟ اگر پاسخ منفی است، که ظاهراً اینگونه است، این مبارزه، اندیشه و تکاپو، جاده صاف کن نیروهای طرفدار سرمایه داری و حذف کننده نیروهای طرفداری سوسیالیسم نخواهد شد؟ این مبارزه کسک به تاسیس جمهوری، مثل ۹۹ درصد جمهوری‌های معلوم الحال موجود در جهان نخواهد کرد، که در همه آنها آنچه را سرمایه داری انگلی تجاری قادر به انحصار آن نیست، سرمایه داری وابسته غیر تجاری، بر آن چنگ انداخته و در توافق با هم، مردم را غارت می‌کنند؟ در این نوع جمهوری، که امیدوار باید بود، مصوبات کنگره اکثریت هدفش مبارزه برای برقراری آن نباشد، آزادی بیان و عقیده طرفداران سوسیالیسم، در مقایسه و در نسبت به قدرت سرمایه داری در حاکمیت آن قابل تعریف است. وقتی کنگره طبقاتی بودن جامعه را تصویب می‌کند، «آزادی» را جز این می‌توان تعریف کرد؟ و تازه، سوال بزرگ، در برابر "چپ" قرار می‌گیرد، که گریزی از پاسخ به آن نیست: تکلیف «آزادی "کار" از شر "سرمایه"» چه می‌شود؟

نشریه "کار" می‌نویسد: «اکنون، دیگر سیاست‌ها و موضعگیری‌ها، برای ثبت در اسناد و نشریات نیست.» و به همین علت می‌بایستی با واقع بینی، تعادل نیروها در کشور و جهان را، با ابزار علمی بررسی کرد و سیاستی صحیح و اصولی، به دور از جمله پردازی‌های رایج ریزی کرد. با این قسمت از مقاله "ماشا الله سلیمی" در نشریه "کار" و در ارتباط با کنگره اخیر، هیچ مخالفتی نمی‌توان داشت: «آرمان سوسیالیسم علت غائی و دلیل وجودی سازمان فدائیان است. دور شدن از این آرمان مساویست با جدا شدن جان از تن سازمان!»

استراتژی گسترش حضور نظامی امریکا در خلیج فارس، به بهانه بازدید از تاسیسات نظامی عراق

احتمال جنگ جدید در خلیج فارس

ب. امید (سوند)

جنگال بر سر بررسی تاسیسات نظامی عراق از سوی فرستادگان سازمان ملل متحد و مقاومت دولت عراق از دادن اجازه ورود به کاخ‌های صدام حسین، تشنج در منطقه خلیج فارس را تشدید کرد و زمینه‌های تبلیغاتی را برای ادامه و گسترش حضور نظامی امریکا در منطقه فراهم ساخت. کانون این تبلیغات و جنگال نوین را، ضرورت بازرسی و یسافتن سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک تولید شده توسط دولت عراق عنوان کردند. این جنگال نا اعلام امکان ضربه اتمی به عراق پیش رفت. هدف امریکا از لشکر کشی و تهدید عراق به حمله نظامی و حتی استفاده از بمب اتمی در اظهارات مقامات رسمی پنتاگون منعکس گردید، چیست؟

امریکا در حالی دفاع از قطعنامه‌ها و تصمیمات سازمان ملل را بهانه جنگال‌های اخیر کرده، که هنوز خود بدهی‌هایش را به سازمان ملل پرداخت نکرده و از این طریق نیز این سازمان را تحت فشار برای هماهنگی با سیاست‌های امریکا قرار داده است. دفاع امریکا از قطعنامه سازمان ملل متحد برای بازرسی از عراق، درحالی صورت می‌گیرد که متحد اصلی امریکا در خاورمیانه، یعنی دولت اسرائیل، نه تنها به قطعنامه‌های سازمان ملل واقعی نی گذارد، بلکه از تعهدات خود در قبال فلسطینی‌ها نیز به اشکال مختلف شانه خالی می‌کند. امریکا تمامی این عهد شکنی‌های اسرائیل را با سکوت برگزار می‌کند و در این زمینه نه از سازمان ملل حرف می‌زند و نه از اجرای تصمیمات آن. امریکا، همچنین نه از دولت اسرائیل که داشتن بمب اتمی را حق خود می‌داند، انتقاد می‌کند و نه اعمال تروریستی دولت اسرائیل را محکوم می‌کند.

دولت امریکا، از دهه ۹۰ و بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی سابق و انحلال پیمان ورشو، جهان را صحنه ترکنازی خود قرار داده است. پس از شکست امریکا در جنگ ویتنام، در سال ۱۹۷۵، این کشور در هیچ جنگی به این وسعت و گستردگی به اعزام نیرو اقدام نکرده است. فشار افکار عمومی امریکا و وجود قطب نیرومند نظامی کشورهای اروپای شرقی، مانع اصلی ماجراجویی‌های ماشین جنگی امریکا بود. در آخرین دهه قرن بیستم، امریکا با عنوان استراتژی "نظم نوین جهانی"، در واقع خود را مالک جهان قلمداد کرد. چه در سومالی، در اوائل سالهای ۹۰ و چه در عراق و کویت و چه در قلب اروپا، یوگسلاوی، امریکا مناطقی را اشغال نظامی کرده و آنرا پایگاه خویش ساخته است.

مطبوعات مترقی سوئد، بدرستی این سؤال را که پاسخ آن برای ما ایرانی‌ها بسیار مهم است، مطرح می‌کنند: امریکا و متحدانش، در طول جنگ ۸ ساله ایران و عراق، از دولت متجاوز عراق حمایت همه جانبه کرد و دولت صدام حسین را در تجهیز ماشین جنگی یاری کرد. همین سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک را دولت عراق، علیه مردم کرد این کشور بکار برد، اما این جنایت، در آن زمان هیچ نوعی محکومیت جدی را از سوی امریکا به همراه نیاورد. نه تنها محکومیتی را همراه نیاورد، بلکه تشویق و تجهیز بیشتر ارتش عراق را نیز همراه داشت!

سیاست امریکا در منطقه خلیج فارس، در تمامی سالهای گذشته، برپایه دو اصل اساسی قرار داشته است:

- گسترش تشنج، ایجاد جنگ‌ها و درگیری‌های منطقه‌ای، تضعیف بنیه مالی کشورهای درگیر، گسترش بازار فروش اسلحه و در نهایت، گسترش حضور مستقیم نیروهای نظامی خود در منطقه خلیج فارس به بهانه ایجاد امنیت در این منطقه.

- ایجاد شکاف در جبهه کشورهای متحد در جبهه مخالف اسرائیل، تقویت رژیم صهیونیستی و در نهایت، پیشبرد سیاست خود در منطقه خاورمیانه، خواه در قالب یک صلح نمایشی و یا تحمیل صلح غیر عادلانه.

جنگ ایران و عراق، با بیش از یک میلیون تلفات و زخمی و معلول و صدها میلیون دلار خسارات وارده بر دو کشور، جنگ عراق و کویت، جنگ در منطقه کردستان، جنگ در افغانستان، همگی با تشدید حضور امریکا در خلیج فارس همراه بوده است و در هر زمان که جنگ گسترش یافته است، خفقان و سرکوب نیز در کشور مربوطه به همان نسبت افزایش و فزونی گرفته است. از این دیدگاه است، که می‌توان یکی از احتمالات تشنج آفرینی‌ها و جنگال‌های اخیر امریکا در منطقه را، مقابله با باز شدن فضای سیاسی در ایران و بازگشت آزادی‌ها به جامعه ایران دانست. این تجربه‌ایست که امریکا در جریان جنگ ایران و عراق و سرکوب آزادی‌ها در ایران، به بهانه حالت جنگی در کشور بکار برده و احتمال می‌خواهد این تجربه را یکبار دیگر نیز بکارگیرد.

جنگ‌ها، کینه و برادرکشی را گسترش داده و راه را برای تفاهم و نزدیکی مردم منطقه دشوار کرده است. اگر جنگ ایران و عراق، انقلاب ایران را با دشواری بسیاری روبرو ساخت، خفقان را افزایش داد و زمینه‌های مادی را برای رشد سرمایه داری محترک، بازار، دلان اسلحه در سپاه پاسداران و ارتش و گسترش ناوگان جنگی امریکا در خلیج فارس فراهم ساخت، در جنگ عراق-کویت میان کشورهای عربی شکاف عمیقی پدیدار شد، سرمایه عظیمی از مردم این کشورها به چاه جنگ افزارهای پیشرفته آمریکایی ریخته شد و رژیم‌های مرتجع منطقه بخش اعظم لشکر کشی امریکا را از نظر مالی تامین کردند، منطقه خلیج فارس به آزمایشگاه سلاح‌های پیشرفته تبدیل شد، هر دو کشور عراق و کویت آسیب‌های جبران ناپذیری دیدند و انفجار منابع عظیم نفتی در کویت فاجعه آلودگی اکولوژیک خلیج فارس را به همراه داشت.

دو کانون جنگ، در دو کشور همسایه ایران، یعنی عراق و افغانستان، کشور ما را در مرکز یک آتشفشان قرار داده است. امریکا، با براه انداختن گروه طالبان در افغانستان و ایجاد حالت جنگی درعراق، می‌خواهد سیر تحولات در ایران را به آنسو که می‌خواهد، هدایت کند. امریکا می‌خواهد با تشدید جنگ‌های جدید منطقه‌ای، پشت جبهه نیرومندی را برای نفوذ هر چه بیشتر در کشورهای آسیایی اتحاد شوروی سابق فراهم کند. این خود تدبیری است از سوی امریکا برای مقابله با تحولات انقلابی و مترقی در همین کشورهای و حتی روسیه!

از اوائل سالهای ۱۹۸۰ میلادی، یا در کشورما و یا در یکی از کشورهای همسایه ایران، جنگ و خونریزی جریان داشته و این جنگ به نوعی بر سرنوشت و آینده ایران دخالت داشته است. البته این بار، بر خلاف جنگ اول خلیج فارس، امریکا نتوانسته است، آنگونه که انتظار داشت، حمایت همه کشورهای اروپایی را برای اعمال سیاست جنگی خود به منطقه، جلب کند. بویژه با مخالف روسیه با حمله نظامی امریکا به عراق، سیاست جنگی امریکا در منطقه با دشواری روبرو شده است. مخالفت روسیه با سیاست‌های نظامی امریکا در منطقه خلیج فارس نیز، عملاً توسط فراکسیون پر قدرت کمونیست‌ها در پارلمان روسیه، به دولت این کشور تحمیل شده است. این درحالی است، که فرانسه نیز در میان کشورهای اروپایی، با حمله نظامی امریکا به عراق موافقت نکرده است، و ایران نیز رسماً با هر نوع حمله نظامی امریکا به خاک عراق مخالفت کرده است. در این نکته که کشورهای منطقه طی دو دهه اخیر، تحت تاثیر سیاست‌های صدام حسین، که اغلب همسو با خواست‌ها و سیاست‌های امریکا در منطقه و یا به تحریک آن صورت گرفته، متحمل صدمات بسیار شده است تردید نیست، اما این سادگی است، اگر تصور شود آنچه امریکا در منطقه خلیج فارس می‌کند و سیاست نظامی که در منطقه پیگیری می‌کند، بدلیل وجود صدام حسین درعراق و یا وجود سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک در این کشور است. امریکا به سیاست‌ها و سیاستمدارانی نظیر صدام حسین، برای استراتژی خود در منطقه نیازمند است، چرا که تشنج و جنگ انرژی را در منطقه می‌خواهد.

انگلستان در پشت صحنه توطئه های نظامی

اسرائیل علیه ایران، نقش ایفاء می کند

اسرائیل در تدارک

ضربه اتمی به ایران!

منبع: "Neue Solidaritat"

ترجمه و تنظیم: ر. زادفر

جنرال نوینی، که به بهانه بازدید از تاسیسات نظامی دولت عراق برپا شده، بی شک نمی تواند بی ارتباط با توطئه های صهیونیسم، اسرائیل و امپریالیسم امریکا علیه ایران و تمامیت ارضی آن باشد. آن شناختی که تاکنون برای همه ما ایرانی ها خدشه ناپذیر بوده، نقش ایالات متحده امریکا در حمایت و همکاری همه جانبه با اسرائیل بوده است. این شناخته به گونه ایست، که راستگراترین جناح حکومتی در جمهوری اسلامی، که آشکارا متمایل به روابط پنهان و آشکار با انگلستان است، از آن سوء استفاده کرده و بی وقفه انگلستان را از این نظر، از زیر ضربه بیرون می کند. (غفلت مطبوعات جناح چپ مذهبی و نشریات و مطبوعات غیر حکومتی، در این عرصه نیز برخاسته از همین واقعیت است.) شاید مطلبی که در زیر می خوانید، نقش انگلستان را در ماجراهای جدید چنان برجسته کرده باشد، که نقش مهم و کلیدی امریکا، تا حدی به حاشیه رانده شده باشد، اما نقطه نظرات مستندی که در آن عنوان می شود، خود حد و حدود واقعیات مربوط به نقش امپریالیسم کهنه کار انگلستان را، در رویدادهای منطقه تعیین می کند. نقشی که می تواند با سرنوشت تمامیت ارضی ایران، نابودی بخشی از ایران و تلفات سنگین و تاریخی همراه شود.

راه توده، از بدو انتشار دوره دوم خود، پیوسته بر نقش و موقعیت اسرائیل در منطقه و جهان تاکید کرده و توجه همه میهن دوستان و نیروهای ملی و مترقی را نسبت به آن جلب کرده است. براساس همین شناخت و برداشت، که ما اعتقاد داریم توسعه پایگاه های نظامی اسرائیل در ترکیه، آذربایجان و در شمال عراق گام های بسیاری جدی اسرائیل و صهیونیسم برای تبدیل خاورمیانه به مستعمره این کشور نژادپرست است. نفوذ مالی تعیین کننده صهیونیسم جهانی و اسرائیل بر بورس های بزرگ جهان، شرکت های عظیم نفتی-تسلحاتی و تسلط آن بر بزرگترین شبکه های تلویزیونی و مطبوعاتی اهرم های بزرگی است که اسرائیل برای این سیاست خود در اختیار دارد. براین امکانات، باید بهره گیری تسلیحاتی-فنی اسرائیل از فروپاشی اتحاد شوروی را افزود. صدها کارشناس ممتاز جهانی، که در تاسیسات پیچیده و الکترونیک نظامی اتحاد شوروی کار می کردند و بزرگترین کارشناسان اتمی این کشور، بصورت سازمان یافته و به بهانه های گوناگون (از جمله بازگشت یهودیان به اسرائیل) به این کشور منتقل شدند. این امکان عظیم مغزی، به اسرائیل امکان داد تا در سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی، به تسلیحات پیچیده نظامی، اتمی، فضائی و ماهواره ای دست یابد. همین اهرم ها و امکانات، در کنار نفوذ مالی صهیونیسم جهانی بر بانک جهانی، صندوق بین المللی، بورس ها و... است، که امروز به اسرائیل جراتی در حد توطئه "ضربه اتمی" به ایران را داده است!

روز ۱۲ نوامبر، "لیندون لاروش" (۱)، رهبر یکی از جناح های حزب دمکرات امریکا، در یک مصاحبه رادیویی گفت که خاورمیانه و خاور نزدیک، در آستانه یک مقابله هسته ای قرار دارد. او تلویحا اشاره کرد، که نخست وزیر اسرائیل، "نتانیاهو"، در تدارک یک سناریوی تیرد سرنوشت (۲) و مقابله هسته ای در منطقه بسر می برد. "لیندون لاروش"، البته برای آنکه از بار نقش دولت امریکا در این فاجعه بکاهد، گفت: سرنخ نتانیاهو در لندن است! و ماجراجویی خطرناکی که نخست وزیر اسرائیل دنبال می کند، بحران کویت، در سال ۱۹۶۲ را بین امریکا و اتحاد شوروی تداعی می کند.

صرفنظر از پیوندهای انکار ناپذیر اسرائیل و امریکا، نکاتی که توسط "لیندون لاروش" مطرح می شود نیز، در نوع خود، واقعیاتی را در ارتباط با سیاست های جدید انگلستان در جهان و پیوندهای صهیونیسم با انگلستان دربر دارد. آنچه که او مطرح می کند، شاید کمی اغراق آمیز بنظر برسد، اما بهر حال نکاتی است، قابل توجه:

«گروه های قدرتمند در الیگارش انگلستان، تصمیم دارند با به راه انداختن یک رویارویی هسته ای در خاورمیانه، کنترل مجدد خود بر سیاست بین

المللی را، که به واسطه بحران مالی جهانی و عقد "قرارداد همکاری استراتژیک" بین امریکا و چین به مخاطره افتاده است، احیا کنند.»

لاروش معتقد است، که مجادله اخیر بین عراق و بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل، روحیه رویارویی در منطقه را تقویت کرده و زمینه را برای ایجاد بحرانی نظیر بحران ۱۹۶۲ کوبا آماده می سازد. جرقه شروع این بحران، به سادگی با اجرای یک یا چند عملیات هدایت شده تروریستی علیه اسرائیل -حتی با همکاری خود اسرائیل- می تواند زد شود. جرقه ای که بلافاصله آن را متوجه ایران و عراق خواهند کرد. در چنین وضعیتی است که "نتانیاهو" تصور می کند، خواهد توانست علاوه بر غلبه بر بحران حکومتی خویش، حمایت افکار عمومی اسرائیل و جهان را آماده این ماجراجویی کند. البته، در این وضعیت فرضی، "نتانیاهو" مستقیما و بلافاصله دست به حمله نخواهد زد، بلکه با تهدید به ضربه هسته ای (که مطبوعات اسرائیل بصورت شایعات و بصورت هدایت شده آنرا منتشر ساخته اند) احتمالا عملیات نظامی معینی را علیه اهدافی در عراق و ایران اجرا خواهد کرد. (مانور مشترک نظامی با ارتش ترکیه و در اختیار گرفتن پایگاه نظامی در این کشور، از جمله با همین اهداف هماهنگ است)

لاروش، معتقد است، که بحران اتمی از خاورمیانه سرچشمه نمی گیرد، بلکه این الیگارش انگلستان است که با استفاده از کنترل درپیشای خود بر نیروهای افراطی و تروریستی در اسرائیل و کشورهای منطقه، به فتنه جویی پرداخته است.

پیشگویی ها

اظهارات متعدد مقامات عالی رتبه و سیاستمداران با نفوذ انگلستان، فرد را به این نکته هدایت می کند که بروز یک بحران اتمی در خاورمیانه، برنامه ریزی شده است. "گنت هیودوکسی"، ژئوپلیتیکر و از نخبگان سیاسی انگلستان و عضو یکی از خانواده های وابسته به خانوان سلطنتی انگلستان است. با وجود آنکه وی ظاهرا در دستگاه امنیتی انگلستان عضویت ندارد، اما از جمله اعضای "گارد های قدیمی" است. (۴) این گروه، یکی از گروه های اصلی گرداننده پشت صحنه سمت گیری های استراتژیک سیاست جهانی انگلستان بشمار می آید. برنامه این گروه، بنام "Office Brief Special"، اخیرا، همانند سال ۱۹۹۱ که بروز جنگ خلیج فارس را پیش بینی کرده بود، از به راه افتادن جنگ جدیدی در خاورمیانه خبر می دهد.

"دوکرسی" به یک منبع موثق گفته است، که روسیه به ایران و سوریه، که دشمن اسرائیل هستند و قصد حمله به آن را دارند، تکنولوژی تسلیحات هسته ای منتقل می کند. در مقابله با این آماده سازی اتمی، انگلستان می بایستی آماده باشد تا علیه اتحاد "روسیه-ایران-سوریه" یک جنگ را هدایت کند. اما این کار تنها وقتی امکان پذیر است، که امریکا با زرادخانه عظیم اتمی خود، به عنوان متفق انگلستان وارد عمل شود. انگلستان می بایستی امریکا را به سوی جنگ سوق دهد. اما اگر امریکا در ورود به این ماجرا تاخیر کند، نتایها می تواند "ضربه هسته ای اولیه" را وارد کند.

علاوه بر اینها، "دوکرسی" ادعا می کند که چین به روسیه فشار وارد خواهد آورد تا به صورت فعال در اتحاد نظامی فرضی ضد اسرائیلی وارد شود، تا از بحران متعاقب آن استفاده کرده و به سبیری و مناطق خاور دور روسیه یورش ببرد.

اظهارات "دوکراسی" نیایستی کم اهمیت ارزیابی شود. او به گروه "پروتستان-بنیادگرا" (۵) یهودیان انگلستان تعلق دارد که در الیگارش انگلستان از نفوذ فوق العاده ای برخوردار می باشد. از طریق این گروه، متخصصان جاسوسی و امنیتی انگلستان گروه های راست افراطی اسرائیل را تحت کنترل دارند. این گروه های افراطی یهودی، از خرابکاری در روند صلح خاورمیانه توسط نتایهاو حمایت می کنند. این گروه ها محل تجمع و سازماندهی متعصبین و افراطیون است که در قتل اسحاق رابین، نقش داشتند.

ارتباط تنگاتنگ "دوکرسی" با "جنبش حقوق عیسوی" (۶) نیز از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. این تشکیلات یک جنبش توده ای اعتراضی-بنیادگرا در امریکاست. (پسر "دوکرسی"، ژوزف، مقیم واشنگتن است و خبرنگار موسوم به "Inteligence Deigest" را منتشر می کند، که در میان محافل افراطی راستگرای مخالف کلینتون، از نفوذ قابل توجهی برخوردار است.)

"دوکرسی" توضیح می دهد که در صورت سرباز زدن کلینتون از ایفای نقش در سناریوی خاورمیانه -که احتمال آن کم نیست- می بایستی از این جنبش تحت کنترل انگلستان که در امریکا ۶۰ میلیون نفر عضو دارد، استفاده کرده و این توده را در جهت جنگ به حرکت درآورد.

یکی از محتمل ترین آنها، حمله و یا ضربه ای به اسرائیل از سمت لبنان است که به راحتی به حزب الله مستقر در جنوب لبنان نسبت داده خواهد شد. در فرهنگ ژئوپولیتیک خاور نزدیک، این عملیات به معنی مسئولیت ایران در تروریسم تبلیغ خواهد شد. هنگامی که نتیجه عملیات به اندازه کافی شدید باشد، نتایج خواهد توانست از آن به عنوان بهانه ای برای آغاز عملیات نظامی استفاده کند، و همزمان، همه کسانی که امروز در اسرائیل مخالف او هستند را به صف طرفدانش اضافه کند.

فتنه انگیزی انگلستان

روزنامه اسرائیلی "معاریو"، در ادامه زمینه سازی در افکار عمومی برای سیاست های نتانیاهو، برای حمله نظامی به ایران، می نویسد: نتانیاهو در حال بررسی اجرای یک "ضربه بازدارنده" علیه ایران است، زیرا شواهدی در دست است که ایران در حال ساختن بمب اتمی است. این روزنامه می نویسد: «دولت اسرائیل آماده است تا در صورت ضرورت "خطرات ایران" را با استفاده از سلاح هسته ای خنثی کند». وزیر دفاع اسرائیل، اسحاق ماردخای تهدیدات مشابهی را در گفتگو با "هفته نامه دفاعی جینس" (۱۲) چاپ انگلستان ابراز نموده است. از دیگر سو، در میان مردم اسرائیل ماسک های ضد گاز و داروهای تزریقی ضد گاز سمی توزیع می شود، که همه اینها، برنامه ایست برای آماده سازی افکار عمومی اسرائیل برای ماجراجویی های نظامی دولت اسرائیل علیه ایران.

"استانلی گلدنود" (۱۳) یک راستگرایی افراطی مذهبی و از وابستگان بنیاد تمپل برگ در اورشلیم، در مصاحبه ای گفت: «امریکا ضعیف شده است. طی ۷ سال نتوانسته ایم صدام حسین را سر جای خودش بنشانیم. گریه را باید جلوی حمله گشت: اسرائیل بایستی با اجرای یک ضربه بازدارنده، ابتکار عمل را بدست گیرد. می بایستی کار به مقابله هسته ای برسد. اسرائیل می بایستی در رابطه با سوریه از عملیات نظامی استفاده کند.» بنیاد تمپل برگ آقای "گلدنود" تا بحال تلاش هایی انجام داده است تا مسجد "حرم الشریفین" در اورشلیم را، که یکی از مقدس ترین اماکن مذهبی مسلمانان است، تخریب کند. همزمان گروه تروریستی "جهاد اسلامی" با عملیات بمب گذاری تازه اش، امنیت اسرائیل را مورد تهدید قرار داده است.

مجموعه این تهدیدات و عملیات، منطقاً می تواند آتش فتنه بزرگی را بیافروزد که نیروهای صلح طلب و نیروهای سیاسی دوراندیش در خاور نزدیک بعید است از عهده پیشگیری آن برآیند. متأسفانه، یاسر عرفات، هم از نظر جسمی و هم از نظر سیاسی در موقعیت دشواری قرار گرفته است. در صورتی که موج جدیدی از عملیات تروریستی بدست افراطیون فلسطینی برآید، او نخواهد توانست نقش متعادل کننده را ایفا کند. این نکته ایست که هم انگلیس و هم دولت اسرائیل از آن اطلاع دارند و نقشه های خود براساس آن پیش می برند!

تحریم اقتصادی "کوبا"

مجمع عمومی سازمان ملل، برای ششمین سال متوالی، با صدور قطعنامه ای، تحریم اقتصادی ۳۵ ساله کوبا، از جانب ایالات متحده را محکوم کرد. سازمان ملل، با ۱۴۳ رای موافق، ۱۷ رای ممتنع و ۳ رای مخالف، تحریم اقتصادی کوبا، بویژه قانون "هلمز-برتون" را مغایر قوانین بین المللی دانست. به گفته "ریکار دو آلارکان"، سخنگوی مجلس ملی کوبا، امسال نه تنها آراء مخالف تحریم افزایش یافت، بلکه خطوط جغرافیایی و اقتصادی را نیز در نوردید. بعنوان مثال، ژاپن که در گذشته به قطعنامه های مشابه رای ممتنع می داد، امسال موضعش را تغییر داده و به آن رای مثبت داد.

"آلا کران" طی سخنرانی در مجمع عمومی گفت: «گرچه خود سری امریکا در رابطه با کوبا به اوج می رسد، واشنگتن در سال های ۱۹۹۲-۹۶ بیش از ۶۱ مورد تحریم اقتصادی علیه ۳۵ کشور مستقل را اعمال کرده است.» او پیش بینی کرد که تحریم اقتصادی کوبا، بعلاوه تناقضات درونی آن و مخالفت جهانی با آن، بزودی فرو خواهد ریخت.

در شش سال گذشته، هزینه اضافی حمل و نقل تجارت کوبا با اروپا بالغ بر ۲٫۵ میلیارد دلار بوده است.

نتانیاهو استعداد ویژه ای برای به جان هم انداختن مخالفانش دارد. او از این استعداد خویش بطور سیستماتیک استفاده می کند. از سوی دیگر، او با جلب حمایت حوزه های قدرتمند در بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده، موقعیت خود را تحکیم ساخته است. او در امریکا از حمایت متعصبین ضد کلینتون در حزب جمهوریخواه (مانند سناتور نیویورک "آلفونسو داماتو") (۷) و نیز فراکسیون از سازمان یهودیان امریکائی و جنبش حقوق عیسوی برخوردار است.

در این میان، وضعیت سیاسی داخلی اسرائیل بسیار قطبی شده است. طی مراسم دومین سالگرد ترور رابین، بیش از ۲۰۰ هزار نفر در "تل آویو" به نفع تحرک بخشیدن به روند صلح خاورمیانه راهپیمائی کردند. رهبران اصلی حزب کارگر و دیگر احزاب صلح طلب تقاضای استعفا از نتانیاهو را مطرح کردند. حتی در حزب خود او "لیکود"، نتانیاهو با مقاومت رهبران سنتی حزب روبروست، که از تلاش او برای برقراری دیکتاتوری بر حزب و دولت وحشت دارند. اساس قدرت نتانیاهو نه در حزب لیکود، بلکه بر حمایت مجموعه ای از احزاب کوچک مذهبی-ژئودپرست-راست افراطی استوار است. برخی از این گروه های فاشیستی مخلوقات حوزه های قدرتمند در انگلستان، امریکا، کانادا و استرالیا هستند.

ارتباط های انگلیسی- امریکائی

کلینتون سعی می کند خود را مخالف سیاست های نتانیاهو نشان دهد. برای همین هدف، او با نتانیاهو، که به منظور سخنرانی در مجمع سازمان های یهودی امریکائی در "آیندیاناپولیس" به امریکا سفر کرده بود، ملاقات نکرد. البته برخوردی از اینگونه در امریکا و در ارتباط با اسرائیل سابقه ندارد و به همین دلیل نیز این نمایش، خیلی زود مورد توجه قرار گرفت. در انگلستان، اما وضع به گونه ای دیگر به نمایش گذاشته می شود.

نتانیاهو در انگلستان با آغوش باز استقبال می شود. نه تنها نخست وزیر انگلستان "تونی بلر"، بلکه وزیر خارجه و وزیر خزانه داری این کشور نیز با او ملاقات کردند. وی همچنین با رهبران اپوزیسیون از احزاب "لیبرال دموکرات" و "محافظه کار" نشست هایی ترتیب داد.

نتانیاهو، که او را فاشیست کوچک می شناسند، در این جو پرتنش، کنترل خود را بر نخبگان، سران ارتش و دستگاه امنیتی اسرائیل تثبیت کرده است. او می خواهد به تنهایی مقام فرمانده عملیات زرادخانه اتمی اسرائیل را کسب کند. از این حقیقت "ماکسیم گیلان" (۸) در مقاله ای، در شماره جدید مجله "اسرائیل و فلسطین" پرده برداشته است. گیلان چهره شناخته شده سیاسی و اجتماعی اسرائیل، در این مقاله چگونگی روند سیستماتیک تسلط نتانیاهو بر دستگاه امنیتی اسرائیل را شرح داده است. او تاکید می کند که رهبری دستگاه امنیتی اسرائیل بویژه ستاد کل-همچنان در اختیار افراد معقولی قرار دارد که فتنه جوئی های نتانیاهو را رد کرده اند. گیلان اضافه می کند که نتانیاهو برای اینکه به کلید استارت جنگ اتمی دست پیدا کند، به موافقت وزیر دفاع، رئیس ستاد کل، رئیس سازمان امنیت و رئیس جمهوری اسرائیل نیاز دارد.

در ماه های آینده، تمام این پست ها توسط افراد جدیدی اشغال خواهند شد. در اوایل سال آتی، دوره زمامداری رئیس جمهوری عزرا وایزمن پایان خواهد یافت. نتانیاهو، قصد دارد به هر شکل ممکن از انتصاب مجدد وایزمن جلوگیری کند. (این انتصاب در اختیار مجلس اسرائیل است) در مقابل نتانیاهو، از کاندیداتوری سخنگوی سابق مجلس اسرائیل "دوف شیلانسکی" (۹) حمایت می کند که نقطه نظرهای افراطی او مشخص می باشد. همچنین رئیس ستاد کل نیز تغییر خواهد کرد و در اینجا نیز، نتانیاهو از "عقاب" شناخته شده، ژنرال "شاول موفاز" حمایت می کند.

نتانیاهو، همچنین تلاش می کند، رئیس "موساد" (سازمان جاسوسی اسرائیل) بنام "دانی یاتوم" را که در زمان تصدی "شیمون پسرز" نصب شده بود، وادار به استعفا کند. "یاتوم" می بایستی جای خود را به ژنرال مه ایر داگان" (۱۱) بدهد، کسی که محدوده تخصصش در سرویس مخفی اسرائیل "عملیات قتل" می باشد. عزل وزیر دفاع و رهبر حزب لیکود، ژنرال ماردخای، و جانشین ساختن او با یک فرد گوش به فرمان، مورد نظر نتانیاهو قرار دارد.

با وجود اینکه پایان جنگ قدرت در اسرائیل، تحت شرایط عادی به چند ماه زمان احتیاج دارد، اما، در عین حال جو بحران موجود در خلیج فارس می تواند بدان سرعت بخشد! نقطه عطفی که این روند را تحت تاثیر قرار می دهد، نقش "فاکتور" انگلستان در پشت پرده است. پس از تصمیم گیری الیگارشی انگلیس، در براه انداختن یک بحران شدید بین المللی دراز مدت و جنگ، دست های نامرئی از همه سو درگیری ها را فعال می کنند: سیاستمداران اسرائیلی و یا عرب، جاسوسان و تروریست ها، سپس فتنه ها آغاز خواهند شد.

نگاهی به ماجرای بازداشت و محاکمه "اکبر گنجی"

دگراندیش مذهبی در جمهوری اسلامی

اولین فاشیست، شیطان است!

مقامات قضائی جمهوری اسلامی سرانجام پس از دو ماه اعتراف کردند، که اکبر گنجی، سردبیر نشریه "راه نو" را بازداشت و زندانی کرده‌اند. بدنبال این اعتراف، اعلام شد که وی محاکمه علنی خواهد شد، اما نخستین جلسه محاکمه وی پشت درهای بسته تشکیل شد و به همین جهت با اعتراض وی و وکیل مدافعش روبرو شد. اکبر گنجی معتقد است که اتهامات وارده به او سیاسی و مطبوعاتی است و به همین دلیل باید در یک دادگاه علنی و با حضور هیأت منصفه برگزار شود. برخی آگاهان در تهران می‌گویند، که عباس گنجی در ادعای نام‌های که برای ترانیت در دادگاه تهیه کرده، شرح مفصلی از فشارهای روحی، شکنجه و نحوه بازداشت خود ارائه داده و سپس به انشای مدعیان واقعی پرونده خویش، که شکست خوردگان در انتخابات ریاست جمهوری و دستهای پشت پرده انصار حزب ا. ل. ه. هستند، پرداخته است. اکبر گنجی اعلام داشته است، که این ادعا نامه را تنها در یک دادگاه علنی و با حضور هیأت منصفه و نمایندگان مطبوعات خواهد خواند. همین محافل آگاه که با خانواده اکبر گنجی ارتباط دارند، اطلاع داده‌اند، که با اکبر گنجی، که خود یکی از چهره‌های متفکر مذهبی در جمهوری اسلامی است، رفتاری مشابه رفتار با "مهین"، شهردار ناحیه ۶ تهران کرده‌اند. جلسه محاکمه او نیز غیر علنی برگزار شد، زیرا از پیش اعلام کرده بود، که در دادگاه خواهد گفت، که در زندان با او چه کرده‌اند. مهین نیز از جمله نیروهای مذهبی و جوانان مذهبی دوران اولیه انقلاب بود، که در سپاه پاسداران، جبهه‌های جنگ و برخی پست‌های اجرایی در جمهوری اسلامی خدمت کرده بود. (مراجعه کنید به شرحی که از قول حجت الاسلام کربوسی، در این ارتباط و در نشریه ایران فردا منتشر شده، و ما در همین گزارش آنرا نقل کرده‌ایم.)

اکبر گنجی، از جمله نو اندیشان و متفکران مذهبی است، که در سالهای اخیر، عمدتاً در اطراف مجله "کیان" حلقه زده‌اند. سابقه فعالیت مطبوعاتی او نیز محدود است به همین سالهای اخیر، که صف بندی‌ها بین ارتجاع مذهبی و مدرنیسم مذهبی روشن تر شده است.

با آنکه رسماً اعلام نشده است، اما آنگونه که در تهران گفته می‌شود، اتهام اکبر گنجی نطقی است که وی در جلسه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاههای شیراز، در تاریخ ۳۰ خرداد ایراد کرده است. این نطق سپس در مجله کیان، شماره ۳۹ و با عنوان "اولین فاشیست، شیطان بود" منتشر شد.

سخنرانی تحققی اکبر گنجی در انجمن اسلامی شیراز، عمدتاً متأثر از فعالیت‌های گروه‌بندی‌های شبه فاشیستی است، که از ابتدای پیروزی انقلاب، در ایران حضور داشته‌اند و اکنون نیز تحت عنوان "انصار حزب ا. ل. ه." سرگرم فعالیت و گسترش تشکیلات خود هستند. فعالیت این گروه‌ها، در سال‌های اول پیروزی انقلاب، با شعار "بحث بعد از مرگ شاه" در دانشگاه تهران شروع شد و بسیاری از مذهب‌پوئی که امروز خود یا قربانی این دارو دسته‌ها هستند و یا توسط آنها تحت فشار قرار دارند، در آن دوران یا به نوعی از فعالیت آنها علیه چپ غیر مذهبی دفاع می‌کردند، و یا در برابر آن سکوت اختیار کرده بودند.

اکبر گنجی، در سخنرانی خود در شیراز، ضمن انتقاد از نشریه "عصر ما" که در تقسیم بندی جناح‌ها به چهار گروه‌بندی "راست سنتی"، "چپ"، "راست مدرن" و "چپ جدید"، طیف خشن، بی‌اندیشه و وابسته به راست سنتی و بازار را "چپ جدید" لقب داده، گفته است:

«... ما اینجا (در جمهوری اسلامی) یک جنبش فاشیستی داریم که جناح "چپ سنتی" ما حداقل تاکنون از درک ماهیت و گوهر آن عاجز مانده است... به نظر من در ایران، مشکل ما با این جنبش فاشیستی، خصوصاً جناح چپ و چپ سنتی، این است که از درک این پدیده عاجز بودند. به طور نمونه می‌توانید به هفته نامه "عصر ما" مراجعه کنید. تا قبل از انتخابات، همیشه می‌بینیم که اینها در تقسیم‌بندی‌هایی که جریان‌های کشور را طیف بندی می‌کردند، از راست سنتی، "راست مدرن"، "چپ" و "چپ جدید" سخن می‌گویند. چپ جدید در واقع همان جنبش فاشیستی است که در جامعه ما وجود دارد. دوستان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، به خاطر عجز نظری و عملی در تبیین این پدیده، اینها را "چپ جدید" می‌نامند. (۱) ... فاشیسم، دست‌آورد "راست محافظه کار" یا آنچه در جامعه ما "راست سنتی" خوانده می‌شود است. فاشیسم اصولاً فرزند "راست سنتی" است، نه چپ!

بیشترین بخش سخنرانی اکبر گنجی اختصاص به یک سلسله نظرات و برداشت‌های فلسفی-اجتماعی وی درباره پایگاه اقتصادی-اجتماعی فاشیسم و دیدگاه احزاب کمونیسم در مورد پایگاه طبقاتی در آلمان و موسیلمانی در ایتالیا و اسپانیا و

... دارد، که اغلب نیز مغشوش، نادرست و ناکامل است و یا تحت تاثیر تبلیغات امپریالیسم جهانی و آیدئولوگ‌های سرمایه داری علیه اتحاد شوروی و کمونیسم قرار دارد. بی شک آنچه که موجب بازداشت اکبر گنجی در جمهوری اسلامی شده، این بخش عمده سخنرانی و نظرات او نیست، بلکه همان بخش‌هایی که در بالا و در ارتباط با انصار حزب ا. ل. ه. و دستهای پشت آن آورده شد، انگیزه این بازداشت است و با احتمال بسیار شاکیان پرونده او نیز با چهره‌های روی صحنه انصار حزب ا. ل. ه. می‌باشند و یا چهره‌های پشت پرده و حامی این طیف.

با آنکه مطبوعات جناح راست مهاجرت و برخی رادیوهای فارسی زبان - بویژه رادیو اسرائیل - مدعی اند، اکبر گنجی بدلیل انتقاد از "ولایت فقیه" دستگیر شده است، در متن سخنرانی او که در "کیان" چاپ شده، چنین نکته‌ای وجود ندارد و یا حداقل با این صراحت وجود ندارد. تنها بخشی که می‌تواند چنین مفهومی را تداعی کند، نقل بخشی از نظر یکی از جامعه‌شناسان غیر مارکسیست، بنام "مانس اشپرنر" و به نقل از کتاب او بنام "نقد و تحلیل جباریت" است. بنابراین، انگیزه واقعی شاکیان و بازداشت‌کنندگان اکبر گنجی، که به بهانه توهین به ولایت فقیه او را دستگیر و محاکمه می‌کنند، همان بخش مربوط به انشای فاشیسم واقعی، یعنی سرمایه داری بازاری و "راست سنتی"، یعنی ارتجاع مذهبی در جمهوری اسلامی باید باشد.

ما آن بخش از نظرات مانس اشپرنر را، هم به نقل از "کیان" در زیر می‌آوریم، تا مشخص شود، ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازاری که دستگاه امنیتی و قضائی جمهوری اسلامی را در اختیار دارند، چگونه ریشه و سبیل را به هم وصل کرده‌اند، تا جلوی افشای نقش آشکار و پنهان خود در جامعه و برای مردم را بگیرند:

فرد قدرت طلب

«... آدم‌های پریشان فکر و مجنون را به دارالمجانین می‌سپارند؛ اما در مورد آنان که جنون قدرت دارند، باید گفت که اگر اقبالشان یاری کند و خط فکری آنها با نیاز تحولات اجتماعی جور درآید، آینده درخشان است! سرنوشت آنها زمانی که علاوه بر تنها فکری که در سرشان دور می‌زند - یعنی اعتقاد به خاص و صاحب رسالت بودن خویش - پیام آور یک نظریه ریشه دار اجتماعی هم بشوند، که در آن شرایط، ظرفیت دلالت و قابلیت ارجاع داشته باشد. در چنین مواقعی، دیری نمی‌گذرد که فرد قدرت طلب را در راس نهضتی می‌بینیم. او بال و پر خواهد گشود و خواهد شکفت.»

مروری بر تغییرات سیاسی در طیف "چپ جدید" مذهبی!

زمانی که این تقسیم بندی‌ها در "عصر ما" اعلام شد، نیروهای گرد آمده در اطراف نشریه پیام دانشجو را نیز شامل می‌شد. در این دوران این نیروها، که رهبری آنها با مهندس حشمت ا. ل. ه. طبریزی است، در حرف و تبلیغات مواضعی چپ روانه و در عمل مواضعی در نهایت به سود ارتجاع مذهبی و بازاری‌ها داشتند. در این دوره مبارزه با فساد اداری و دزدی در دستگاه دولتی، حربه اصلی تبلیغاتی نشریه پیام دانشجو بود. پس از انشای پرونده دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی محسن رفیق دوست و پیگیری این دزدی توسط نشریه پیام دانشجو، این طیف مورد بی‌مهری بنیاد مستضعفان، سازمان تبلیغات اسلامی، مولفان اسلامی، جامعه روحانیت مبارز و... قرار گرفت.

بعدها، این طیف که از رهبر جمهوری اسلامی با لقب "امام خامنه‌ای" یاد می‌کردند و او را با همین عنوان در نشریه خود "پیام دانشجو" خطاب می‌کردند، تغییر مواضع دادند؛ تا جایی که نشریه‌شان توقیف شد و خودشان نیز مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. این طیف در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری نیز نتوانستند مواضع خود را از مواضع جناح راست کاملاً جدا کرده و با نیروهای چپ مذهبی به توافق برسند. بعد از انتخابات ریاست جمهوری، طیف مذکور، به منتقدان دو آتشه ولایت فقیه و رهبر کنونی جمهوری اسلامی تبدیل شدند و رویارویی انصار حزب ا. ل. ه. با آنها در دانشگاه تهران، یورش به انجمن اسلامی دانشجویی (تحت رهبری طبریزی) و یک سلسله حوادثی از این دست، فصل جدید فعالیت این طیف است.

پس از تغییر مواضع طیف "پیام دانشجو"، انصار حزب ا. ل. ه. با موضوعی خشن تر و سطحی تر، در جلد چپ نمائی، سرمایه ستیزی، مقابله با یورش فرهنگی، مقابله با ثروت‌های باد آورده و یک سلسله از همین‌ها و جنجال‌های بی محتوا، اما هدفمند، وارد میدان شد.

هدف اساسی این شعارها، انحراف افکار عمومی از آماج‌های اساسی جنبش مردم، جلوگیری از ورود به صحنه احزاب و پرده برداشته شدن از چهره غارتگران واقعی و نقش ضد ملی ارتجاع مذهبی-بازاری در جمهوری اسلامی است! همین طیف در جریان انتخابات ریاست جمهوری، صحنه گردان توطئه‌های عملی و جنجالی علیه محمد خاتمی شد و حتی در تهیه فیلم جنجالی تبلیغاتی علیه محمد خاتمی نیز نقش داشته‌اند. این فیلم، توسط یک شرکت تبلیغاتی به سرپرستی معاون سینمایی وزارت ارشاد اسلامی در زمان وزارت مصطفی میرسلیم و با تأمین هزینه آن توسط بنیاد مستضعفان، شورای تبلیغات اسلامی، آستان قدس رضوی و کمیته امداد امام خمینی تهیه شد. در این فیلم، چند زن به توصیه و صحنه گردانی تهیه کنندگان فیلم، چادر خود را از سر برداشته و گفته‌اند که برای اینکار به خاتمی رای می‌دهند. همچنین، در این فیلم، صحنه سازی‌های ترتیب داده شده است، که براساس آن در شب قتل امام حسین ائمه‌میل‌های بنز گران قیمت، بوق زده و با شادی در محلات شمال تهران به سود محمد خاتمی در انتخابات شعار می‌دهند. تهیه

سپس در مقامات اجرایی در جمهوری اسلامی کار کرده بود. درباره ریشه‌های دشمنی جناح راست و شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری نیز، مراجعه کنید به پرسش و پاسخ آیت الله مهنوی کنی در شماره ۶۸ راه توده.

نشریه ایران فردا می‌نویسد:

«... گزارش غیر عمومی هیات بازرسی رئیس جمهور، درباره مسئله شهرداران، آقای مهجاری (وزیر ارشاد) گفته اند اگر مدیری را ماهها در انفرادی نگه دارند و از او اعتراف بگیرند، این اعتراف از لحاظ قانونی و شرعی مطلقا ارزش ندارد» و آقای کروی (دبیر مجمع روحانیون مبارز و رئیس مجلس دوره سوم) نیز از اطلاع واقعی سخن سخن گفته اند که برخورد با مدیران دستگیر شده با ضوابط قانونی و ارزش‌های اسلامی نبوده است و شدیداً به اعتراض به قضاوتیه پرداخته و خواهان پاسخ به این پرسش شده اند که چرا حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی پیگیر رسیدگی به جرائم نهادهای دولتی شده است؟ رئیس کل دادگستری تهران، آقای رازینی نیز گفته اند که این سوال را باید خود نیروی انتظامی پاسخ دهد. اما به حبس انفرادی طولانی صد و بیست روزه اذعان نموده اند. پوشیده گونی‌ها و عدم انتشار گزارش هیات بازرسی برای افکار عمومی، اخبار و شایعات بسیاری را در بین مردم و به ویژه اهالی مطبوعات ایجاد کرده است. شایع شد که یک بار شهرداران را ساعتها با یک جسد دستبند زده و در راه به رویشان بسته اند. و یا بیخوابی‌های ده‌ها ساعته و سرپا نگهداشتن‌هایی در همین مقیاس صورت گرفته است. و یا یک روزنامه جعلی کیهان که با تیتربزرگ به دستگیری و اعتراضات شهرداران تهران پرداخته است! به برخی متهمان در انفرادی نشان داده شده و... حکایات گوناگونی نقل می‌شود. غیر علنی کردن دادگاه یکی از شهرداران بنام آقای مهیمنی که گویا نگاهی در همین مورد عنوان نموده نیز مزید بر علت گردیده است.»

(راه توده خبر مربوط به شکنجه شهرداران و بویژه مهیمنی در زندان وزارت اطلاعات و امنیت را در شماره ۶۶ خود (آذر ماه) و در صفحه ۴ منتشر کرده است)

رفیق دوست، اختلاس را کجا یاد گرفت؟

دو کانون اقتصادی توطئه‌های ارتجاع و سرمایه داری تجاری ایران، علیه جنبش نوین مردم ایران، روز به روز بیشتر برای مردم شناخته می‌شوند. این شناخت به گونه ایست که بتدریج اخبار مربوط به آن، در نشریات داخل کشور نیز منتشر می‌شود. با کمال تأسف، هنوز آنچنان که باید، کانون سوم توطئه‌ها و بویژه نقش اقتصادی آنها در جمهوری اسلامی، که خارج از نظارت مردم ایفاء می‌شود افشاء نشده است. این سومین کانون، «استانقدس رضوی» است که یکی از سران ارتجاع برآن تولید دارد. یعنی حجت الاسلام «شیخ واعظ طبعی». انتشار روزنامه «قدس» در تهران و توزیع آن در سراسر ایران، که زیر نظر واعظ طبعی صورت می‌گیرد، خود گوشه‌ای از امکانات و نقش او در جمهوری اسلامی است. این روزنامه، یکی از مخالفان آشکار دولت خاتمی است و مطالب آن علیه خواست و اراده مردم. دو کانون دیگر، بنیاد مستضعفان و کمیته امداد امام خمینی هستند. که اولی را محسن رفیق دوست اداره می‌کند و دومی نیز تحت سرپرستی حجت الاسلام «تیری» یکی از عاملین اجرای قتل عام زندانیان سیاسی است. البته نماینده رهبری در این کمیته، حبیب الله عسگرآلادی، دبیرکل موفته اسلامی است. در جریان کنگره اخیر موفته اسلامی، محسن رفیق دوست از شورای رهبری این حزب کنار گذاشته شد، که بسیاری اعتقاد دارند، این امر ناشی از پیش بینی افشای اختلاس‌ها، ثروت اندوزی‌ها و مجموعه تحرکات سیاسی و اقتصادی وی در جمهوری اسلامی در آینده است.

* روزنامه سلام در شماره ۲۷ بهمن خود، به نقل یکی از خوانندگان می‌نویسد: من یکی از خوانندگان همیشگی شما هستم. در یکی از روزنامه‌ها خواندم آقای رفیق دوست اعلام کرده بودند که اقتصاد را پای منبر یاد گرفته اند. می‌خواستم سوال کنم که اخوی ایشان اختلاس را از چه کسی یاد گرفته اند؟

* همین روزنامه و در همین شماره، از قول یکی از خوانندگان می‌نویسد: «آیا ضروری به نظر نمی‌رسد که چکیده‌ای از فعالیت‌ها و هزینه‌های یکساله کمیته امداد برای مردم روشن شود تا مردم بدانند که چرا بیشتر نمایندگان محترم مجلس اینقدر تلاش می‌کنند تا بودجه آن اضافه شود؟»

روزنامه سلام در پاسخ می‌نویسد: «در مهرماه سال جاری از کمیته امداد میزان کمک‌های مردمی در ارتباط با جشن عاطفه‌ها خواسته شد که تاکنون پاسخی داده نشده است. تعجب است که اینگونه موسسات خیریه برای جلب کمک‌های مردمی خود باید در دادن گزارش خدمات پیشقدم باشند و از مطبوعات و رسانه‌ها درخواست کنند که میزان کمک‌ها و بودجه و میزان خدمات آنها را تبلیغ کنند، ولی اکنون که روزنامه خود پیشقدم شده است، آنها امتناع می‌کنند!»

کنندگان این فیلم اکنون در زندان بسر می‌برند، اما هنوز نه آنها محاکمه شده اند و نه جزئیات پرونده افشاء شده است.

ارگان رسمی این طیف اکنون «شلمچه» و «گزارات الحسین» است، در حالی که دو روزنامه کیهان و رسالت و نشریه «شما»، ارگان رسمی موفته اسلامی و همچنین نشریه «قدس» وابسته به استانقدس رضوی و سخنگوی شیخ واعظ طبعی، تولید این آستان نیز حامی مطبوعاتی، مالی و سیاسی این طیف و فعالیت‌های شبه فاشیستی است. اکنون در دانشگاه‌ها، بیشترین درگیری‌ها و حادثه آفرینی‌ها، بین همان طیف انجمن اسلامی دانشجویی، به رهبری حشمت الله طبرزدی و طیف شلمچه و لغارات (انصار حزب الله) صورت می‌گیرد.

بدین ترتیب، طیف «جپی» که مجاهدین انقلاب اسلامی، در ابتدا طرح کردند و طیفی که اکنون اکثر گنجی از آن نام می‌برد، دستخوش برخی تغییر و تحولات و تصفیه‌ها شده است. آنچه که از محتوای مطالب اکثر گنجی بر می‌آید، او در ترسیم خطر فاشیسم در جمهوری اسلامی و ظهور طالبان در ایران، نظرش عمدتاً متوجه طیف انصار حزب الله و حامیان و سازماندهندگان واقعی و پشت صحنه است. البته در دوران اخیر، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز با صراحتی که انتظار می‌رود، به این تغییر مواضع و صف بندی‌های جدید پرداخته است.

عباس امیرانتظام

عباس امیرانتظام، پس از خروج از زندان و در دوران جدید زندگی سیاسی‌اش در جمهوری اسلامی، طی اظهار نظرهای، مصاحبه‌ها و یادداشت‌هایی که نوشته و قرار است بزودی در خارج از کشور منتشر شود، علاوه بر شرح جنایاتی که در زندان‌های جمهوری اسلامی شاهد بوده است، دو اظهار نظر قابل تأمل درباره اسرائیل و فعالیت‌های اخیر طیف تحت رهبری مهندس طبرزدی کرده است، که ما در زیر آنرا نقل می‌کنیم:

اسرائیل در آستانه ابرقدرتی

«... پس از سقوط شوروی، من در همان زندان هم گفتم و پیشتر هم نشانه‌های این امر را احساس کرده بودم، که اسرائیل ابتدا در منطقه و سپس در سطح جهانی تلاش خواهد کرد تا به یک ابرقدرت تبدیل شود. سلاح اتمی، تکنولوژی پیشرفته، قدرت مالی و نفوذی که یهودی‌ها در آمریکا دارند، همگی اسباب این امر را فراهم ساخته است. آنها بیشترین بهره‌را از سقوط شوروی بردند. ما در آینده شاهد قدرت نمایی‌های بسیار خطرناک اسرائیل در منطقه و علیه ایران خواهیم بود.»

تاریخ می‌گوید: احتیاط، شرط عقل است!

«(در مورد فعالیت‌ها و اظهارات تازه این آقایان (طبرزدی و دوستانش) من نمی‌خواهم آنها را متهم کنم، چون ملکی هم ندارم و امینوارم این برداشت که آنها متحول شده و مسیر خودشان را روز به روز بیشتر اصلاح کرده اند، کاملاً درست باشد. اما ما در همین تاریخ معاصر خودمان هم شواهد زیادی را داریم. در همان دوران مصدق، مگر حائری‌ها، ملکی‌ها، بقاتی‌ها و از این نوع طرفداران دو آتشه مصدق که بعداً معلوم شد، اتفاقاً مخالفان جنی مصدق بوده اند، کم نقش بازی کردند؟ البته باز هم تأکید می‌کنم، که امینوارم همه این رویدادها، مخصوصاً موضعگیری‌های اخیر این طیف ناشی از تحول سیاسی باشد.»

در جریان شکنجه و گرفتن اعتراف

شهرداران تهران را با "اجساد"

دستبند زده بودند!

نشریه ایران فردا، در شماره دیماه خود، زیر عنوان اطلاع واثق از پاره‌ای واقعیت‌های غیر قابل انکار، پرده از شکنجه شهرداران نواحی تهران، در زندان‌های وزارت اطلاعات و امنیت برداشته است. این شهرداران، پس از شکنجه باصطلاح محاکمه علنی شدند، تا آنچه را در زیر شکنجه پذیرفته بودند، در دادگاه بگویند، بر زبان برانند. از میان شهرداران دستگیر شده، وحشیانه‌ترین رفتار در زندان، با «مهیمنی» شهردار ناحیه ۶ تهران شد و سرانجام نیز او را که حاضر گفته بود از خود و شهردار تهران در دادگاه دفاع خواهد کرد، در دادگاه غیرعلنی محاکمه و محکوم کردند. مهیمنی، از جوانان مذهبی بود، که در آستانه انقلاب به سازمان‌های مذهبی پیوست و پس از پیروزی انقلاب نیز وارد سپاه پاسداران شد و سالها در جبهه‌های جنگ و

نگاهی به انقلاب همه خلقی ۵۷، در آغاز بیستمین سال آن - ۲

طلبه هائمی جوان و پشت مرتجع، که در مکتب "استاد" های حجتیه تربیت شده بودند! آنچه که دیروز روی داد، به گذشته تعلق دارد، اما "امروز" با "دیروز" پیوند دارد. نصی توان مدافع تحولات مثبت در ایران امروز بود، اما به دیروز مراجعه نکرد و از درون تجربه باقی مانده، سیاست و تاکتیک امروز را اتخاذ نکرد. همه بحث ما، با تمام نیروهای طرفدار تحولات مثبت در ایران، امروز و در این شرایط، همین است. همه کوشش ما در دعوت از همه این نیروها برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و پذیرفتن سهم خویش در جنبش نوین مردم ایران، بر همین اساس بود و امروز نیز بر همین اساس است!

اگر از فردای پیروزی انقلاب، توجه به توطئه های داخلی و خارجی علیه انقلاب، توجه به نقش "حجتیه" و "فراماسونی" بخشی از وظیفه انقلابی ما بود، امروز این وظیفه دو صد چندان است. به همین دلیل بخش دوم "نگاهی به انقلاب ۵۷ و سرگذشت آن" را با نقش انجمن حجتیه در جمهوری اسلامی شروع می کنیم. امسال، سالگرد پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، همزمان شد، با مرگ پایه گذار و رهبر "حجتیه" در ایران. او در سالهای اخیر، تنها نقش مرشد و استاد را داشت و امور در دست وفادارترین یارانش بود، اما نام "حجتیه" و "توطئه علیه انقلاب ۵۷" با نام او پیوند ناگسستنی دارد.

وابستگان درجه اول "حجتیه" در ایران شد. مناسفانه و در کمال حیرت، نه این لیست ها در جمهوری اسلامی افشاء شد، نه مردم با این چهره ها و نقش آنها آشنا شدند و نه وابستگان شناخته شده و ناشناس مانده حجتیه و فراماسونی از صحنه خارج شدند. آنها نه تنها ماندند، بلکه هر روز مواضع استوارتری را نیز بدست آوردند. این نفوذ بی وقفه، تا فتح یست آیت الله خمینی و هدایت او برای بزرگترین اشتباهات تاریخی پیش رفت!

بحث حزب ما و محتوای نامه های مستدلی که رهبری حزب در اختیار آیت الله خمینی و دفتر مخصوص او گذاشت، نه بر سر برکناری و تصفیه، امثال "طیب" ها و یا آیت الله "مصباح" ها، بعنوان مهره های حجتیه در تلویزیون و یا حوزه های علمیه، بلکه بر سر درک عمیق از نقشی بود، که این انجمن مافیائمی در ارتباط با امپریالیسم جهانی برعهده داشت.

"حجتیه" که با پیروزی انقلاب ابتکار عمل را در ایران از کف داده بود، سرعت توانست خود را بازسازی کرده و نقشی مطابق آنچه که برای جمهوری اسلامی ضرورت داشت را برعهده گیرد. نخستین تیر، برپشتانی آیت الله مرتضی مطهری شلیک شد، که متفکر بود و اهل اندیشه و مخالف ارتجاع مذهبی! گروه مذهبی "فرقان"، مخلوطی از وابستگان حجتیه و باقی مانده های بخشی روحانیت ساواک شاهنشاهی بود. رهبران این گروه، پس از دستگیری، در زندان خود را مجری حکم خداوند معرفی کردند، که یک منحرف از اسلام را از روی زمین برداشته اند!

در آغاز بیستمین سال انقلاب عظیم و همه خلقی ۵۷، نگاهی دوباره به جزئیات همه آنچه که در این ۲۰ سال بر میهن ما، مردم ایران و انقلاب ۵۷ گذشت، امری ناممکن است. اما، ناممکن بودن این امر، نمی تواند به معنای فراموش کردن و یا نادیده گرفتن بزرگترین و تعیین کننده ترین حوادث و یا به فراموشی سپردن نقشی باشد، که بزرگترین نقش آفرینان در جمهوری اسلام کردند. نقش و نقشی، که یکی از خلقی ترین و مردمی ترین انقلاب های این قرن را، تا به پرتگاه قطعی هدایت کرده است. اگر پورش ارتش عراق به ایران، بزرگترین رویدادی است که از خارج به انقلاب ایران تحمیل شد، در داخل کشور، بزرگترین و مخرب ترین نقش را، برای نابودی این انقلاب، انجمن و یا بهتراست، گفته شود: مافیای "حجتیه"، ایفاء کرد.

حزب توده ایران، یگانه سازمان و حزب سیاسی ایران بود، که از همان نخستین ماه های پس از پیروزی انقلاب ۵۷، مستقیم و غیر مستقیم، توجه همه نیروهای حامی انقلاب را، فارغ از هر اندیشه مذهبی و یا غیر مذهبی، به نقش پنهان "حجتیه" جلب کرد. حزب توده ایران، در تمام این دوران و با آگاهی از ارتباط های پنهان "حجتیه" با "فراماسونی" جهانی، حضور و نقش امپریالیسم کهنه کار انگلستان، در پایه گذاری و هدایت این انجمن، اطلاعاتی که از فعالیت های این انجمن در دوران پیش از انقلاب داشت، حضور مهره های دستچین شده این انجمن در کنار رهبران جمهوری اسلامی و... بارها خواهان افشای لیست "فراماسونی" و لیست رهبران و

"حجتیه"

و انقلاب ۵۷

می شدند. در مقابل، تشکل های وابسته به "حجتیه"، در میان روحانیون و بازاری های مذهبی عضوگیری کرده و سازمانی سراسری در ایران بوجود آورده بودند. سران هر دو جریان، با آنکه یکدیگر را خوب می شناختند، کاری به کار یکدیگر نداشتند و ساواک شاهنشاهی نقش میانجی را بین آنها بازی می کرد. در حالیکه "حجتیه"، علاوه بر پیوندهای داخلی اش با ساواک، در سطح بین المللی و از طریق شاخه های انگلیسی "آخوان المسلمین"، با سرویس های بین المللی سازمان جاسوسی انگلستان - انتلیجنس سرویس - ارتباط برقرار ساخته بود، سران کانون های بهائی نیز، در حالیکه در عالی ترین مقامات نظامی، درباری و حکومتی شاهنشاهی حضور داشتند، با سازمان جاسوسی اسرائیل "موساد" و سازمان جاسوسی آمریکا "سیا" نیز ارتباط ها مستقیم برقرار ساخته بودند. همه این پیوندها، بنا بر نوشته ها و گفته های ارتشبد "حسین فردوست"، با اطلاع دربار و شخص شاه برقرار شده و اطلاعاتی که از این طریق بدست می آمد نیز، بصورت دسته بندی شده، از طریق دفتر مخصوص شاه، که "فردوست" آنرا اداره می کرد، در اختیار شاه قرار می گرفت. این ارتباط ها، در نوع خود، امکاناتی را برای مانور در میان سازمان های اطلاعاتی انگلستان، آمریکا و اسرائیل به شاه می داد. مانورهای درحد پا درمیانی بین مصر و اسرائیل، پس از درگذشت ناگهانی جمال عبدالناصر و روی کار آمدن

آیت الله شیخ "محمود تولاتی" معروف به "حلبی" در تهران درگذشت. او بنیانگذار انجمن ضد بهائیت "حجتیه" بود. انجمنی که به توصیه و هدایت انگلستان و توسط بخش انگلیسی سازمان اطلاعات و امنیت شاهنشاهی ساواک - تشکیل شد.

فعالیت انجمن حجتیه در دوران حیاتش در نظام شاهنشاهی، بر سه محور استوار بود: کمونیسم ستیزی، منحرف ساختن تشکل های مذهبی از مبارزه با نظام شاهنشاهی، تبلیغ برای تحمل ستم نظام شاهنشاهی تا ظهور حضرت مهدی. آن بخش از مبارزه و اهداف حجتیه، که به ستیز با "بهائیت" ختم می شد، ریشه در همین محور سوم داشت. بهائی ها، بعنوان شاخه ای از شیعه، اعتقاد دارند، "امام زمان"، همان بنیانگذار "بهائیت" - بهاء الله بوده و ظهور کرده است، در حالیکه "حجتیه" ظاهراً در دفاع از غیبت امام زمان و مبارزه با بهائی ها که اعتقاد دارند امام زمان ظهور کرده است، وارد میدان شده بود. بدین ترتیب، دو گروه بندی انگلیسی - آمریکائی در دوران شاه به رقابت با یکدیگر سرگرم بودند: بهائی ها و حجتیه ای ها

بهائی ها، که محافل و تشکل های مخفی حکومتی نیز داشتند، بسیاری از پست و مقام های حکومتی و درباری را در زمان حکومت شاه در اختیار داشتند و از سوی دربار و ساواک شاهنشاهی حمایت همه جانبه

انورسادات، برخی مانورهای سیاسی-اقتصادی در "اوپک"، خرید برخی سلاح‌های نظامی پیشرفته و...

گسترش حمایت آمریکا از شاه و سپس پیوند همه جانبه شاه با اسرائیل، بتدریج از وزن و اعتبار "حجتیه" و حامیان مستقیم و غیر مستقیم آن در دربار شاهنشاهی کاست. شاه، که پس از قیام ۱۵ خرداد، بنیانگذاری، تقویت و حمایت از تشکل‌های حجتیه را پذیرفته و دست امثال "اسدا" "لله اعلم"، ارتشبد "حسین فردوست" (قائم مقام ساواک و رئیس دفتر ویژه شاه) مهندس "جعفر شریف امامی" (رئیس مجلس سنا)، دکتر "منوچهر اقبال" (مدیرعامل شرکت نفت) امام جمعه تهران، "امامی" را برای حمایت و هدایت این کانون بازگذاشته بود، در دهه ۵۰ خود را بی نیاز از این شاخه ارتباطی-اطلاعاتی احساس کرد. هم نقش مستقلی، که ارتشبد فردوست، در جریان انقلاب و در ارتباط با مذهب و روحانیون ایفاء کرد و کینه و نفرت خویش از شاه را در کتاب خاطراتش فاش ساخت، و هم افشای گلیایه‌ها و انتقادهای امثال دکتر اقبال و اعلم، نسبت به شاه که در خاطرات و نوشته‌هایشان راه یافته، نشان‌دهنده همین تغییر توازن اعتبار در دربار شاهنشاهی است.

انجمن "حجتیه"، در واقع پس از قیام ۱۵ خرداد پایه ریزی اساسی شد و اتفاقات، اسدا، "لله اعلم"، یکی از شناخته شده‌ترین چهره انگلیسی در دربار شاهنشاهی متبرک آن شد. این درحالی بود، که اسدا، "لله اعلم"، که نخست وزیر دربار بود، در سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد، دستگیری آیت الله خینی و تبعید او به ترکیه و سپس عراق، نقش اول را ایفاء کرد. جسارت و سفاکی اعلم در سرکوب قیام ۱۵ خرداد، در برابر ترس و وحشت شاه، که مانند همیشه خود را آماده فرار کرده بود، چنان بود، که این سفاکی و بی باکی، از قول شاه با این جمله توصیف می‌شود: «این مرد نادان، با نادانی‌اش بزرگترین خدمت را به ما کرد!» (۱)

ضرورت نفوذ سازمان یافته در میان مذهب، اطلاع از گرایش‌های سیاسی طلاب جوان و روحانیون طرفدار آیت الله خینی، ایجاد جنگ تبلیغاتی-مذهبی در میان این دسته از روحانیون و مذهب و منحرف ساختن تشکل‌های مذهبی از مبارزه با دربار شاهنشاهی و مطلع بودن از جزئیات آنچه در حوزه‌های مذهبی می‌گذشت، درعین حفظ ارتباط رسمی با مراجع تقلید مذهبی، نخستین انگیزه‌های دربار شاهنشاهی برای حمایت از "حجتیه" بود. پس از آنست که ساواک و دربار شاهنشاهی از حجتیه در عرصه‌های دیگر و در سطح منطقه و در میان دیگر کشورهای مسلمان بهره گرفت؛ وجود سازمان‌های مخفی اخوان المسلمین، در تمامی کشورهای مسلمان و ارتباط حجتیه با آنها، عرصه مانور قابل توجهی را برای دربار شاهنشاهی فراهم ساخته بود. تبلیغ سازمان یافته حجتیه در میان نیروهای مذهبی، براین اساس قرار داشت، که: «باید امکان داد، تا فساد و تباهی آنقدر زیاد شود، تا حضرت مهدی ظهور کند، هر نوع مبارزه با فساد درباری، ظلم و تبعیض اجتماعی، ظهور امام زمان را به عقب خواهد انداخت و باید با آن مخالفت کرد!»

بر پایه همین اندیشه و استراتژی بود، که بسیاری از روحانیون، وعاظ و باصطلاح "اهل منبر"، که به نوعی با حجتیه ارتباط داشتند و ساواک مخالفتی با منبر رفتن آنها نداشت، در تمام سال‌های دهه ۴۰ و سال‌های اولیه ده ۵۰، به هر مناسبتی که بالای منبر می‌رفتند، بخشی از تبلیغاتشان علیه توده‌ای‌ها، فدائی‌ها، کمونیسم، اتحاد شوروی، مجاهدین خلق (با عنوان مارکسیست‌های اسلامی) بود. بر همین اساس، مقابله با "علی شریعتی" و حسینیه "ارشاد"، مسجد "هدایت" و آیت الله طالقانی نیز بخشی از وظائف آنها را تشکیل می‌داد. برای مقابله با "علی شریعتی" در ابتدا آیت الله "مطهری" را حمایت کردند و پس از مرگ ناگهانی علی شریعتی، مقابله و تحمیل انزوا به آیت الله مطهری نیز توسط همین گروه از روحانیون و بازاری‌های وابسته به حجتیه شروع شد! مقابله‌ای که گفته می‌شود، سرانجام به ترور او در همان ماه‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب ختم شد! (۲) کینه و نفرت "حجتیه" از آیت الله طالقانی نیز، در همان دوران اولیه پیروزی انقلاب، با تلاش برای رویاروی قرار دادن آیت الله طالقانی با آیت الله خینی و سپس حذف او به کمک آیت الله خینی بروز کرد. دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی، وابسته اعلام کردن مجاهدین خلق به آیت الله طالقانی و ترفندهایی از این دست، بخشی از تدارک این نقشه بود. نقشه‌ای که پس از مرگ ناگهانی و سؤال برانگیز آیت الله طالقانی، با صبر و حوصله و گام به گام، علیه آیت الله منتظری به اجرای گذاشته شد!

انشعاب مهلک در سازمان مجاهدین خلق

پس از ایجاد انشعاب در سازمان مجاهدین خلق و بیرون آمدن گروه‌بندی "پیکار" با تفکر باصطلاح مارکسیستی از درون این سازمان، بهترین

فرصت برای انجمن حجتیه، جهت یارگیری از میان طرفداران و حامیان سازمان مجاهدین خلق فرا رسید. این انشعاب، که ساواک اگر سازمانده آن هم نبوده باشد، حامی همه جانبه آن بود، بزرگترین شکاف را در میان مذهب و مبارز بوجود آورد. چهره‌های شناخته شده "حجتیه"، مانند شیخ محمود حلبی، آیت الله هاشمی شیرازی، آیت الله راستی کاشانی، آیت الله واعظی و... که از همان ابتدای شکل‌گیری سازمان مجاهدین خلق، از درون نهضت آزادی ایران، آثرا مارکسیست و کمونیست اعلام کرده و مخالف هر نوع کمک مالی مراجع تقلید و بازاری‌ها به این سازمان بودند، با این انشعاب به قهرمان شناخت ماهیت مجاهدین و مخالفان آلوده شدن اسلام به مارکسیسم تبدیل شدند. برخی از زندانیان مذهبی، که اگر با حجتیه ارتباط سازمانی هم نداشتند، پیوند روحی با آن داشتند، از همان درون زندان دست به یارگیری زدند و آشکارا مبلغ حجتیه شدند. "علی اکبر پرورش"، نخستین وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی و نماینده مجلس اسلامی از اصفهان در دوره چهارم، از جمله این افراد بود. این یارگیری و صف بندی تا درون حوزه‌های غلغله راه یافت و رسوخ کرد و در میان گروه‌های مذهبی جوان و دانشجو نیز پیش از ده گروه مذهبی از دل سازمان مجاهدین و یا از میان هواداران آن بیرون آمد، که ستیز با مارکسیسم، ابتدا یکی از اهداف آن‌ها و سپس بزرگترین هدف آنها شد. تشریت، ضدیت با مارکسیسم و مقابله با مجاهدین و سازمان پیکار چنان شد، که با مبارزه با نظام شاهنشاهی برابر قرار گرفت. در زندان‌ها، بزرگترین شکاف بین زندانیان مذهبی و غیر مذهبی تا حد پرهیز از اتصال دست زندانیان مذهبی با دست زندانیان غیرمذهبی پیش رفت و در دانشگاه‌ها و حتی خانه‌های تیمی مجاهدین نیز شکاف تا حد افشای اسرار سازمانی، قتل‌های درون سازمانی و... جلورفت! در همین دوران، بزرگترین تلاش را زندانیان قدیمی توده‌ای، در زندان‌های شاهنشاهی کردند، تا به این نفاق خاتمه بخشد و جلوی رشد آنها بگیرند، اما ساواک و دربار شاهنشاهی که خود سازمانده و یا حامی این ماجرا بودند، با همه نیروی خود برای خنثی سازی این تلاش توده‌ای‌ها عمل کردند. تبعید و تغییر زندان این توده‌ای‌ها، از جمله ترفندهای ساواک و دربار شاهنشاهی، در این زمینه بود. رویدادهای سال‌های پس از پیروزی انقلاب، بخوبی نشان داد، که این نفاق و جدائی چه خدمت بزرگی به دشمنان انقلاب ایران و امپریالیسم جهانی بود! بخشی از زمینه‌های انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی، یک تازی و امکان نفوذ تشکیلاتی حجتیه در تمام ارگان‌های نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی، فجایعی که در زندان‌ها روی داد و سرانجام قتل عام زندانیان سیاسی، تحت همین بهانه تشویق شد و سازمان یافت. ارتجاع مذهبی و حجتیه، با همین پیش زمینه‌ها، در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، که خود قادر نبودند جلو آمده و راسا مقامات کلیدی را اشغال کنند، توانستند از نزدیکی و همکاری چپ مذهبی با چپ غیر مذهبی جلوگیری کنند!

ارتجاع مذهبی و ساواک شاهنشاهی، بیشترین بهره را از انشعاب در درون سازمان مجاهدین خلق بردند!

انشعاب در سازمان مجاهدین، تبلیغ بی وقفه "مارکسیست‌های اسلامی" توسط ساواک و حجتیه، بازگشت به تشریت مذهبی، در میان نیروهای مبارز مذهبی و یک سلسله عواملی از همین دست، شرایط را از هر نظر برای رشد و گسترش سازمان "حجتیه" در ایران فراهم ساخت. بازار و بویژه سران مذهبی بازار در تهران، اصفهان، مشهد، تبریز و شهرهای بزرگ ایران، هر کدام به نوعی مستقیم و غیر مستقیم با "حجتیه" پیوند برقرار کردند. از درون زندان شاهنشاهی، یگانه سازمانی که فاصله خود را با حجتیه و تشریت مذهبی حفظ کرد، باقی مانده‌های رهبری "حزب ملل اسلامی" به رهبری مهندس "کاظم بنجوردی"، "ابوالقاسم سرحدی زاده"، حتی حجت الاسلام "حجتی کرمانی" بود. در مقابل، سازمانی که بقایای آن مستحکم‌ترین پیوند را با حجتیه برقرار ساختند، "موتلفه اسلامی" بود. آن فاصله‌گیری حزب ملل اسلامی و این پیوند موتلفه اسلامی، موجب شد تا ساواک، در حمایت از حجتیه (و احتمالا درخواست شیخ محمود حلبی) با موافقت دربار شاهنشاهی، طی مراسمی که در زندان و بنام "سیاس" برپا شد، سران "موتلفه اسلامی" (نظیر اسدا، "لله لاجوردی"، عسکروالادی، پرورش و...) را از زندان مرخص کند، اما سران حزب ملل اسلامی را در زندان نگهدارد! رهبران "موتلفه اسلامی" بعدها شرکت در مراسم "سیاس" را تبعیت از فتوای مذهبی روحانیون، برای بیرون آمدن از زندان و پیوستن به مبارزه توجیه کردند، در حالیکه سران حزب ملل اسلامی در اوج انقلاب و همراه دیگر زندانیان از زندان‌ها خارج شدند. این فاصله‌گیری از حجتیه و موتلفه

اسلامی، البته تنها شامل حال رهبران و وابستگان حزب ملل اسلامی نشد، بلکه افرادی نظیر "رجائی"، آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری، برخی کادرهای اولیه سازمان مجاهدین خلق و ... را نیز شامل شد، که بخشی از نیروی مذهبی زندان به حساب می آمدند.

بدین ترتیب، در نیمه اول دهه ۵۰، بویژه پس از انشعاب "پیکار" از درون سازمان مجاهدین خلق، و گرایش به سمت "حجتیه" از سوی بازار و روحانیون سنتی، مبارزه با کمونیسم، مارکسیسم و مارکسیسم اسلامی چنان در دستور کار این انجمن قرار گرفت که حتی مبارزه با بهائیت که پوشش و بهانه اولیه برای تشکیل حجتیه بود، در حاشیه قرار گرفت. روحانیون که همیشه با شک و تردید به مبارزات مذهبی نیروهای غیر روحانی، نظیر علی شریعتی و سازمان مجاهدین خلق، سران نهضت آزادی و امثال مهندس بازرگان ها، دکتر پیمان ها و دکتر سامی ها، می نگریستند حمایت خود از "حجتیه" را نه تنها چند برابر، بلکه آشکارتر کردند. در واقع مبارزه با مارکسیسم اسلامی، کمونیسم، مارکسیسم و تشدید و تشویق جدائی ها و دشمنی ها میان نیروهای مبارز مذهبی و غیر مذهبی، سومین هدف و دلیل موجودیت "حجتیه" را نیز با خود همراه داشت؛ یعنی تشویق و تبلیغ انفعال، جلوگیری از مبارزه به بهانه جلو انداختن ظهور حضرت مهدی، و در واقع خدمت به دربار شاهنشاهی برای ادامه حیاتش در ایران!

"حجتیه" به بهانه پاکیزه نگاهداشتن صفوف مذهبیون از افکار مارکسیستی و مقابله با اندیشه هائی که آنرا عین "بهائیت" تبلیغ می کرد، و بهائیت را به نوعی عوامفریبانه (حتی بالایی منابر و روضه خوانی ها) نوعی مارکسیسم معرفی می کرد، در نیمه اول دهه ۵۰ موفق شد، بزرگترین خدمت دوران موجودیت خود - تا آن لحظه - را به دربار شاهنشاهی بکند و آن نبوه، جز ایجاد شکاف و دو دستگی در میان روحانیون و طبقات طرفدار آیت الله خمینی، در حوزه های مذهبی!

این شکاف و دو دستگی با هدایت ساواک و دربار شاهنشاهی، به کمک "حجتیه" و به بهانه ارتباط و نقش آیت الله منتظری در یکی از جنجال برانگیزترین حوادث آن سال ها در شهر اصفهان ممکن شد. یعنی قتل آیت "شمس آبادی"، یکی از سران "حجتیه" ایران و استاد حجتیه در اصفهان! ما این بخش را، بدلیل نقش و اهمیتی که در ماجرای عزل آیت الله منتظری از قائم مقامی آیت الله خمینی دارد و همچنان بعنوان مهمترین کشاکش مذهبی-سیاسی در جمهوری اسلامی مطرح است، جداگانه در همین شماره نشریه آورده ایم. (۳)

شکاف در میان روحانیون و نیروهای مذهبی سیاسی، بی اعتمادی و حتی مبارزه نیروهای مذهبی با نیروهای ملی و بویژه با مارکسیست ها، نفوذ حجتیه در تمام حوزه های علمیه مذهبی و در میان سران مذهبی بازار، در مجموع و به زعم دربار شاهنشاهی دژ استواری را در مقابل هر نوع خیزش عمومی سیاسی و انقلابی بوجود آورده بود. بخشی از وظیفه ساواک برای مقابله با مارکسیست ها، توده ایها، فدائی ها، اتحاد شوروی و ... از شانه ساواک برداشته شده و بر شانه حجتیه گذاشته شد. در عین حال، دو گروه بندی بهائی های حکومتی و سران حجتیه اطلاعاتی را درباره فعالیت های یکدیگر، از طریق دفتر ویژه و ارتشبد "حسین فردوست" در اختیار دربار می گذاشتند، که بهر حال کنترل شاه را بر امور تقویت می کرد.

اختلافات دوران رکود جنبش، بدشوار، جای خود را به تفاهم و همکاری داد!

این وضع به گونه ای بود، که در سال ۱۳۵۶، درحالی که جوانه های خیزش عمومی علیه دربار شاهنشاهی و یکه تازی شاه، در ایران سربرآورده بود و برخی نیروهای مذهبی-ملی ورود به صحنه را ممکن و ضروری (حتی برای در دست گرفتن ابتکار عمل) تشخیص داده بودند، اکثریت قریب به مطلق روحانیون، چهره های سیاسی شناخته شده مذهبی-ملی و ... چنان غرق اختلافات، تردیدها و بی اعتمادی ها به یکدیگر بودند، که ورود به صحنه را جایز نمی دانستند. (در این ارتباط نیز، بخشی از یادمانده ها و مرور یادداشت های پراکنده زنده یاد رحمان هاتفی را در این شماره راه توده و بصورت مستقل می خوانید). (۴)

در این دوران و در میان نیروهای مذهبی، حجتیه بزرگترین مشوق پنهان و آشکار، انفعال، پرهیز از انقلاب، مشکوک بودن حرکات طرفداران آیت الله خمینی، بزرگ جلوه دادن آیت الله ها و مراجع تقلیدی نظیر شریعتمداری، خوئی، گلپایگانی و ... در برابر آیت الله خمینی بود.

برپائی "ده شب شعر" در انستیتو "گوته"، که ابتکار و سازماندهی آن بصورت عمده برعهده شناخته شده ترین چهره های چپ، توده ای و مارکسیست ایران - بویژه شخصیت های شناخته شده ای نظیر "محمود اعتماد زاده" (به آذین)، سیاوش کسرائی - تشدید بحران در دستگاه حکومتی شاه، خیزش های پراکنده اما مصمم مردمی در برخی محلات حاشیه ای و حاشیه نشین تهران (مانند منطقه کج سفید نارمک و حمله مردم به شهرداری ناحیه ۶ و ...)، کاربرد تحلیل و توصیه های "حجتیه" برای ثبات دربار و نظام شاهنشاهی و نرفتن به طرف انقلاب را کم اثر ساخت. برکناری افشا شده ترین چهره های بهائی و وابسته به سازمان های جاسوسی اسرائیل و امریکا، نظیر ارتشبد نصیری، سیهید ایادی، ارتشبد طوفانیان، برکناری و به زندان افتادن "هویدا"، برکناری امثال دکتر "شاهقلی"، وزیر بهداشت، مهندس "روحانی"، وزیر آب و برق (تیرو) و سپس رویکرد دوباره شاه به مهندس "جعفر شریف امامی" و ... همگی تلاش هائی بود، که می توانست به توصیه مستقیم و غیر مستقیم "حجتیه" و برای واگذاری کنترل اوضاع به این انجمن و سران آن صورت گرفته باشد، اما گام های انقلاب، بسیار بلندتر از این ترفندها و جابجائی ها از راه می رسید و انگیزه ها و آرمان های میلیونها توده مردم ایران، برای انقلاب، هرگز در چارچوب خواست ها و توطئه های دربار و حجتیه نگنجید.

خروج روحانیون نظیر آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری از زندان شاهنشاهی، عرصه را بر حجتیه و یکه تازیهایش تنگ کرد. هر کدام از این دو آیت الله طرفداران بی شماری در میان مردم و روحانیون داشتند، که در تمام دوران قدرت نمائی شاه و گسترش تشکیلات و نفوذ حجتیه توانسته بودند استقلال خود را حفظ کرده و آلوده به این تشکیلات مافیائی نشوند. پیش از خروج آنها از زندان نیز، گروه دیگری از روحانیون طرفدار آیت الله خمینی ابتکار عمل را بدست گرفته بودند، که آلوده به تشکیلات حجتیه نبودند. بیم و هراس آیت الله خمینی، از آلوده شدن به مافیائی حجتیه چنان بود، که پیش از پیروزی انقلاب و پس از آن نیز، شرط واگذاری هر مسئولیت و شغلی را به روحانیون و مذهبیون آلوده به حجتیه، استغفار آنها از این انجمن اعلام کرده بود.

توس آیت الله خمینی از حجتیه

برای آیت الله خمینی، در میان وابستگان و رهبران مؤتلفه اسلامی، تنها فردی که به استغفار از حجتیه نیاز نبود، حاج مهدی عراقی بود، که خیلی زود به همان سرنوشتی گرفتار شد، که آیت الله مرتضی مطهری شد. سنگ اندازیهای حجتیه بر سر راه انقلاب، بیم و هراس آیت الله خمینی را از این انجمن، به نفرت تبدیل ساخته بود. او خوب می دانست، که حجتیه یعنی انگلستان!

این آگاهی، بدلیل اسارت آیت الله خمینی در توهماتش نسبت به وحدت میان روحانیون، از یک طرف و انواع ترفندهای حجتیه و حمایت ها و راهنمایی ها حامیان انگلیسی آن، از طرف دیگر، عملاً و بتدریج، در سالیهای پایانی حیات او و در سرزنشگاه های مهم، موجب به اسارت در آمدن آیت الله خمینی در چنگال تشکیلات حجتیه شد.

پس از پیروزی انقلاب، نه آیت الله خمینی شیخ محمود حلبی را به حضور طلبید و نه او تقاضای چنین دیداری کرد. اولین و آخرین پیغام او برای آیت الله خمینی، درعین قبول نقش رهبری او در انقلاب، نوعی اولتیماتوم و پیشنهاد شراکت در رهبری جمهوری اسلامی نیز بود!

آیت الله حائری شیرازی، که اکنون با حکم رهبر کنونی جمهوری اسلامی، نماینده ولی فقیه در فارس و امام جمعه شیراز است، پیام آیت الله خمینی به شیخ محمود تولاتی (حلبی) را، در همان آغاز پیروزی انقلاب، برای آیت الله خمینی برد. شیخ محمود تولاتی پیغام فرستاده بود: «شما هیچ سازمان و تشکیلاتی ندارید. تشکیلات ۳۰ هزار نفری من در خدمت شماست!» آیت الله خمینی این پیشنهاد شیخ محمود حلبی را رد کرد و شرط پذیرش همکاری اعضای حجتیه را نیز استغفار آنها از عضویت و ارتباط با این تشکیلات اعلام داشت. حائری شیرازی نیز، دستش به هیچ یک از ارکان قدرت حکومتی بند نشد! لیست وابستگان حجتیه و روحانیون وابسته به ساواک و فراماسونی، در اختیار آیت الله خمینی بود، اما هرگز این لیست و هیچ بخشی از ارتباط های روحانیون با انگلستان و ساواک و دربار شاهنشاهی، به بهانه حفظ کیان اسلام و حفظ آبروی روحانیت و ضرورت وحدت آن منتشر نشد. این مصلحت اندیشی، بزرگ ترین ضربه را به انقلاب و به شخص خود آیت الله خمینی زد.

دهها عضو رهبری و کادر با تجربه حجتیه، برای حضور در دولت، مجلس، ارگان های انقلابی و حکومتی، به توصیه حجتیه استغفار کردند تا در

تاریخ تشکیلات مملکت داری و حکومتی رسوخ کنند. علی اکبر پرورش، یکی از برجسته ترین این کادرها بود، که پرونده همکاری با ساواک نیز داشت. حجتیه، حتی خود را منحل اعلام داشت، تا کادرها و رهبران بتوانند در جمهوری اسلامی به مواضع کلیدی دست یابند.

حزب جمهوری اسلامی، حزب نبود، جبهه ای بود، مرکب از بازماندگان همه سازمان های مذهبی، بعنوان شورای رهبری، که از همان ابتدا هم با یکدیگر تفاهم نداشتند.

اعلام تشکیل حزب جمهوری اسلامی، بهترین فرصت برای اعلام انحلال حجتیه بود. حزب جمهوری اسلامی، که ابتکار تاسیس آن به آیت الله بهشتی باز می گشت، در واقع جبهه ای بود، که در آن رهبران بسیاری از سازمان ها، احزاب و گروه های سابقه دار مذهبی شرکت داشتند. اتفاقات دلیل فلج سیاسی و انحلال اجتناب ناپذیر آن نیز همین اجتماع گرایش های مختلف و انگیزه های متفاوت در رهبری این حزب بود، در حالیکه اگر این سازمان ها و احزاب تشکیلات مستقل خود را داشتند و در جبهه ای مشترک در کنار هم می نشستند امکان تداوم و موفقیت فعالیت آن بیشتر بود. استعفاي حجت الاسلام محمد منتظری، کناره گیری امثال مهندس کاظم بجنوردی (لیسر حزب ملل اسلامی) از رهبری حزب جمهوری اسلامی، و ادامه اختلافات و کناره گیری ها، همگی دلیل این امر است. رهبران "جمعیت موقوفه اسلامی" (نظیر حبیب الله عسگرآلادی) و برجسته ترین و شناخته شده ترین چهره های فعال انجمن حجتیه (نظیر علی اکبر پرورش، جلال الدین فارسی، حسن آیت، احمد توکلی، مهندس مرتضی نبوی (نماینده کنونی مجلس و مدیرمسئولی کنونی روزنامه رسالت) و... در کنار چهره های مبارز مذهبی و از زندان بیرون آمده، نظیر کاظم بجنوردی، "ابوالقاسم سرحدی زاده"، "رجائی" و... قرار گرفتند. هسته انفجار سیاسی در دل شورای مرکزی گسترده و چند هده نفره ای بود، که بدین ترتیب تشکیل شده بود. انفجاری که سرانجام به انفجار واقعی و مرگ جمع زیادی از رهبران و کادرهای حزب جمهوری اسلامی شد. البته در این انفجار، سران حجتیه، موقوفه اسلامی و... زیر آوار انفجار نماندند!

تشدید کشاکش سیاسی در حزب جمهوری اسلامی، که پس از کشته شدن آیت الله بهشتی به اوج رسید، سرانجام به انحلال حزب ختم شد. انحلال حزب جمهوری اسلامی از ابتدا مورد نظر حجتیه و ارتجاع بود یا نه، مشخص نیست، اما ورود همه جانبه حجتیه به صحنه، پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی، نشان داد، که این انحلال به ضرر آن نبود. همچنان که ترور شناخته شده ترین و پر نفوذترین روحانیون در سراسر ایران، هموار کننده راه برای نفوذ بیشتر روحانیون و وابستگان حجتیه به صحنه سیاسی شد.

بلافاصله پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی و با آنکه "حزب الله" بعنوان یگانه حزب در جمهوری اسلامی اعلام شد و حتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز بنا بر توصیه و توطئه یکی از سرکردگان "حجتیه" بنام آیت الله "راستی کاشانی" (۵) منحل شده بود، جمعیت موقوفه اسلامی، وسیع ترین تشکل سیاسی علنی و مخفی را در جمهوری اسلامی سازمان داد.

بصورت همزمان و با انتشار روزنامه "رسالت"، بعنوان ارگان مشترک سران موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران، پیوند بازار و ارتجاع مذهبی برای در کنترل گرفتن آیت الله خمینی و تدارک قبضه حکومت، پس از درگذشت او سازمان داده شد. نه در حیات آیت الله خمینی و نه اکنون، هیچ مقامی در جمهوری اسلامی افشا نکرده و نمی کند، که روزنامه "رسالت" متعلق به کیست، ارگان کیست و بودجه اش از کجا تامین می شود. کم فروش ترین و منحرف ترین نشریه و در واقع بلندگوی ارتجاع و بازار در جمهوری اسلامی، یعنی "رسالت"، بی اعتبارترین روزنامه نزد مردم است، اما این بی اعتباری سرمونی از ضرورت توجه به نقش آن در جمهوری اسلامی نمی کاهد. بی اعتباری "رسالت" به گونه ایست که در جریان انتخابات ریاست جمهوری نه تنها مردم، بلکه روزنامه فروش ها نیز نام آنرا بجای "رسالت"، "ردالت" گذاشته و علنا آنرا فرساده می کردند.

در تمام دروانی که "رسالت" نقش مخالف دولت میرحسین موسوی را برعهده داشت، آیت الله آذری قمی مدیرمسئول و سردبیر آن بود. بدین ترتیب و زیر شعار "حزب فقط حزب الله"، روحانیت مبارز تهران، به حزب روحانیت تبدیل شد و "موقوفه اسلامی" نیز در سراسر ایران شبکه حزبی خود را گسترش داد. گسترش سازمانی-تشکیلاتی موقوفه اسلامی به گونه ای بود، که سران

نظامی سپاه پاسداران نیز با آن در ارتباط سازمانی قرار گرفتند. تشکیل علنی کنگره چهارم موقوفه اسلامی، خود سند معتبری بود، در ارتباط با فعالیت غیر علنی و غیر آشکار حزبی که بزرگترین نقش را در جمهوری اسلامی دارد و تاکنون سه کنگره و دهها پلنوم و همایش برگزار کرده است. تنها در جریان انتخابات مجلس پنجم و سپس انتخابات ریاست جمهوری، افشاگری پیرامون نقش این جمعیت در جمهوری اسلامی چنان ابعادی گرفت که دیگر پنهان ساختن حیات این حزب در جمهوری اسلامی ممکن نبود. پنهان نگاه داشتن فعالیت و ترکیب رهبری موقوفه اسلامی، آنقدر برای سران این حزب و روحانیون مبارز اهمیت داشت، که نشریه "بهار" به سردبیری عباس عیدی، در همان اولین گام و اولین شماره، که نام و عکس چندتن از رهبران جمعیت موقوفه اسلامی را منتشر ساخته بود، برای همیشه و به حکم هیات بررسی مطبوعات، در وزارت ارشاد اسلامی تعطیل شد. دبیر اجرایی این حزب "اسدا الله بادامچیان" که درعین حال مشاور عالی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی "آیت الله یزدی" است، عضو ارشد این هیات بود!

انجمن حجتیه، بدین ترتیب و بلافاصله پس از اعلام انحلال حزب جمهوری اسلامی، در دو تشکل موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران، شبکه تشکیلاتی خود را گسترش داد. این فعالیت نیمه علنی، درحالی بود که فعالیت و سازماندهی مخفی حجتیه همچنان، چه در زمان حیات آیت الله خمینی و چه پس از او ادامه یافت؛ که البته پس از درگذشت آیت الله خمینی این فعالیت بسیار پرشتاب تر و پرقدرت تر شد. در تفاهم ها و مذاکرات پشت پرده، که همگی اهمیت "راز سربه مهر" را در جمهوری اسلامی دارد، "علی اکبر پرورش" جانشین دبیرکل و در واقع مغز متفکر موقوفه اسلامی شد. احمد توکلی برای یک دوره تحصیلی دکتر، به انگلستان اعزام شد و... (توکلی اکنون بازگشته و روزنامه "فردا" را منتشر کرده است)

حجتیه، آهسته، بتدریج و با حوصله بسیار، توانست نه تنها بزرگترین توطئه ها، ترورها، انفجارها، کشتارها، قتل عام ها، اعدام ها و... را سازمان دهد، بلکه بصورت همزمان جای پای خود را در تشکیلات حکومتی محکم کرد.

ترور روحانیون صاحب نام، راه را برای حجتیه باز کرد!

حذف روحانیون صاحب نام و صاحب ادعائی نظیر آیات عظام مدنی، دستغیب، ملوکوتی، صلوقی، بهشتی، مطهری و... هر کدام نه تنها خلائی را فراهم ساخت تا آنها مهره های مستقیم خود را جانشین کنند، بلکه دشواری های حجتیه در دوران پس از درگذشت آیت الله خمینی و ضرورت قبضه قدرت را آسان کرد. مجلس خبرگانی که پس از درگذشت آیت الله خمینی تشکیل شد، هرگز وزن و اعتبار مذهبی و مبارزاتی مجلس خبرگان اولیه را نداشت. بی شک، اگر آیت الله هاشمی از گروهی که ترور شدند، در جمهوری اسلامی باقی مانده بودند، سرنوشت رهبری جمهوری اسلامی، پس از درگذشت آیت الله خمینی چنین نمی شد، که شد! کار رهبری نمی توانست فردی پیش برود و تشکیل شورای رهبری - که در قانون اساسی نیز بوضوح پیش بینی شده بود - کاملاً قابل پیش بینی بود. حتی در صورتیکه آیت الله منتظری نیز از جانشینی آیت الله خمینی حذف نمی شد. در این صورت، یک تازی شورای نگهبان قانون اساسی نیز ممکن نبود و در واقع شورای رهبری، نقش شورای واگذار می شد. از جمله برای معضل "ولایت فقیه" و اختیارات او در قانون اساسی، احتمالاً از این طریق راه جلی یافت می شد. تمامی این احتمالات، با حذف، ترور و مرگ های مشکوک در جمهوری اسلامی، مسیر دیگری را طی کرد، که همگی به سود "حجتیه" و دو تشکل تحت نظارت و نفوذ آن، یعنی "موقوفه اسلامی" و "روحانیت مبارز" بود. در نتیجه همین خلا، شورای ائمه جمعه رهبری امام جمعه ها را برعهده گرفت و رهبران آن نیز از سوی حجتیه برگمارده شدند. آستانقدس رضوی، به بزرگترین تامین کننده هزینه های مالی حجتیه تبدیل شد و تولید آن، در اختیار یکی از شاگردان شناخته شده شیخ محمود تولاتی، رهبر حجتیه، بنام "شیخ واعظ طبسی" قرار گرفت. شبکه های مخفی حجتیه، مانند سرطان خون، تمام بدن جمهوری اسلامی را فرا گرفت.

بنابراین، حتی اگر سازمان مجاهدین خلق مجری مستقیم برخی ترورها و انفجارها هم بوده باشند، بی تردید باید هدایت کنندگان این ترورها و مسیری که این سازمان بعنوان کارگزار این سیاست طی کرد را کسان دیگری در داخل و خارج از کشور دانست. وقتی همه این حوادث زمینه یورش به آزادی ها، انحراف انقلاب از مسیر واقعی خود، قدرت یابی ارتجاع و قبضه قدرت توسط

با درگذشت شیخ محمود حلبی رهبران جدید "حجتیه" کیستند؟

آیت الله شیخ محمود تولانی، معروف به "حلبی"، رهبر "حجتیه" در تهران درگذشت. او نزدیک به یکصد سال عمر کرد. شیخ محمود حلبی، زاده مشهد بود و به همین دلیل بزرگترین پایگاه حجتیه، بعد از تهران، شهر مذهبی مشهد بود.

مجلس ختم او در تهران و در "مسجد قلهک" برپا شد. با آنکه جمهوری اسلامی، مجلس ختم رسمی برای او نگرفت، اما بسیاری از سران حکومتی و بویژه رهبران شناخته شده حجتیه در مراسم ختم شیخ محمود حلبی شرکت کردند. از جمله، "علی اکبر ولایتی"، وزیر خارجه پیشین، علی اکبر پرورش، احمد توکلی، مهندس مرتضی نبوی، حبیب الله عسگرآلادی و...

شیخ محمود حلبی، سالها امام جماعت مسجد خیابان مولوی بود و از این طریق شاگردان بسیاری را تربیت کرد، که از جمله آنها مهندس مرتضی نبوی، احمد توکلی، مصطفی میرسلیم و... می باشند. از این جمع، مصطفی میرسلیم، سالها در مشهد، بخشی از شبکه حجتیه را در اختیار داشت. بسیاری از این افراد، اکنون رهبران "موتلفه اسلامی" هستند.

با آنکه، حجتیه فعالیت آشکار و علنی در ایران ندارد، اما در تهران گفته می شود، شیخ محمود حلبی، در سالهای اخیر و پیش از مرگ، اختیارات و مسئولیت های سازمانی و تبلیغاتی را بین رهبران آشکار و پنهان "حجتیه" تقسیم کرده بود. آیت الله حاجی شیرازی (نماینده ولی فقیه در استان فارس و امام جمعه شیراز)، آیت الله راستی کاشانی، آیت الله استادی، آیت الله واعظی و شیخ واعظ طبسی، (تولیت آستان قدس رضوی)، از جمله روحانیونی هستند، که گفته می شود، در سالهای پس از انقلاب، تشکیلات و تبلیغات "حجتیه" را از شیخ محمود حلبی تحویل گرفته بودند. همه این روحانیون، کلیدی ترین مواضع اقتصادی و تشکلی های حوزه های مذهبی قم و مشهد را، یا مستقیم و یا غیر مستقیم و از طریق وابستگان خود در اختیار دارند!

حجتیه را همراه آورد، چرا نباید همین طیف را بعنوان بهره گیرنده اصلی از این حوادث، هدایت کننده این حوادث نیز دانست؟ تاریخ در این باره تضاروت قطعی و مستند خود را خواهد کرد، اما آنچه که ما امروز شاهد آن هستیم، نتیجه این زواید ادهاست. بخشی از چپ روی سازمان های چپ غیر مذهبی و بویژه حادثه جونسی ها، ماجراجویی ها و چپ روی های سازمان مجاهدین خلق، بی شک در طنی شدن این مسیر نقش داشته است. این نکته ایست که رهبری حزب توده ایران پیش از یورش به حزب، پیوسته نگران آن بود و تمام تلاش خود را، تا حد سکوت در برابر بزرگترین اتهامات، برای جلوگیری از این فاجعه بکار گرفت!

آخرین پیروزی "حجتیه"، در آستانه درگذشت آیت الله خمینی بدست آمد!

برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری، آخرین و بزرگترین پیروزی حجتیه، در توطئه حذف تمام روحانیون صاحب نام و سابقه، اما غیر وابسته به حجتیه و موتلفه اسلامی بود. این امر، آنقدر برای حجتیه اهمیت داشته و دارد، که هنوز هم در جستجوی فرصتی است، تا آیت الله منتظری را برای همیشه خاموش سازد. این خواست، بدنبال حوادث اخیر قم و حمله و یورش به خانه آیت الله منتظری، توسط "محسن رفیق دوست"، رئیس بنیاد مستضعفان رسماً بیان شد. این یکی از مهم ترین فصول فعالیت ضد انقلابی حجتیه در جمهوری اسلامی است، که تردید نیست، استاد آن سرانجام بیرون خواهد آمد. این اسناد، حتماً آن اسنادی نخواهد بود، که حجت الاسلام ریشهی، در توجیه نقشی که در این ماجرا ایفاء کرد، منتشر ساخته و منتشر می سازد.

حزب توده ایران، وقتی معتقد است تاریخ سالهای پس از پیروزی انقلاب ۵۷ و اساساً تاریخ جمهوری اسلامی، با انبوهی از اسناد و مدارک مربوط به توطئه های جهانی و داخلی علیه این انقلاب نوشته خواهد شد، یکسایک این حوادث را در نظر دارد. براساس همین درک از رویدادهای حیرت انگیز در جمهوری اسلامی است، که در طول فعالیت علنی حزب توده ایران در جمهوری اسلامی و تا پیش از یورش به آن، دهها توطئه توسط حزب افشا، تحلیل و موشکافی شد و بی وقته درباره توطئه های جدید و جدیدتر هشدار باش داده شد. از انگیزه های مهم فشار تبلیغاتی امپریالیسم جهانی، بویژه امریکا، و ضد انقلاب داخلی، ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازاری علیه حزب ما و سرانجام همکاری تنگاتنگ این طیف جهانی و داخلی برای سرهمبندی کردن پرونده برای رهبری و یورش به آن، همین نقش هوشیارانه ای بود که حزب ما، بعنوان وظیفه انقلابی خویش، در جمهوری اسلامی برعهده گرفته بود. کيفر این تیز بینی انقلابی و ایفای این نقش، از سوی این طیف، جز زندان، شکنجه و اعدام نمی توانست باشد و همگان می دانند که چنین نیز شد!

اگر هوشیاری توده های دهها میلیونی مردم ایران، خیزش و جنبش نوین مردم ایران، برای جلوگیری از تسلط آشکار و قطعی مافیای حجتیه بر سرنوشت ایران و ایرانی نبود، نتیجه انتخابات اخیر ریاست جمهوری جز آن بود، که امروز هست.

این هوشیاری و آگاهی، یگانه سلاح نیروهای ملی، چپ، مذهبی و یا غیر مذهبی برای نجات ایران، از سقوط کامل در دامان امریکا و انگلیس و امریکا و یا تبدیل شدن ایران به افغانستان دوم است. بر همین اساس است که نگاهی دوباره به آنچه که در ۱۹ سال گذشته بر ایران و انقلاب سال ۵۷ رفته است، نمی تواند با نتیجه و وظیفه دقیق نیروهای انقلابی برای افشای حجتیه بعنوان کانون همه توطئه ها، در جمهوری اسلامی همراه نباشد.

۱- یاد داشت های "عالیخانی" از دست پروردگان و منتشر کننده خاطرات اسدالله اعلم.

۲- مراجعه کنید به "نبرد حجتیه با آیت الله منتظری" در همین شماره راه توده.

۳- مراجعه کنید به "یاد مانده های رحمان هانفی" در همین شماره راه توده.

۴- رجوع کنید به بخش "نامه های دربارانی" و مطلبی که درباره نظرات آیت الله مطهری چاپ شده است.

۵- راستی کاشانی، نماینده آیت الله خمینی در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود و نقش مهمی در تفرقه و انحلال این سازمان در زمان حیات آیت الله خمینی ایفاء کرد. گفته می شود، اعزام جمعی از پایه مداران و کادرهای این سازمان، و کادرهای دانشجویان خط امام، به جبهه های جنگ که منجر به قتل عام آنها در هویزه و شلمچه شد، توسط او ترتیب داده شده بود. (مراجعه کنید به جانیشیان آیت الله حلبی در جمهوری اسلامی، در همین شماره راه توده)

افشاکاری بی سابقه "سلام" درباره بحث های پشت پرده آیت الله خمینی، با سران ارتجاع و بازار

آیت الله خمینی به سران روحانیت مبارز، رسالتی ها و موتلفه اسلامی نوشت: می ترسم "حجتیه" همه چیزتان را برباد دهد!

نگارش تاریخ جمهوری اسلامی، بدون دستیابی به آنچه در پشت صحنه حکومتی گذشته، امری ناممکن است. هر حادثه، تصمیم مهم و تمایل به راست و یا چپ، در جمهوری اسلامی، مذاکرات و کشاکش های پشت پرده را با خود داشته است. این کشاکش پشت صحنه، از زمان اقامت آیت الله خمینی در پاریس و برعهده گرفتن رهبری مستقیم نیروهای مذهبی تا امروز ادامه داشته است. تنها در سالهای اخیر، که صف بندی در میان طیف های مذهبی-حکومتی آشکارتر و قطعی تر شده، برخی اشارات، مربوط به این تاریخ پنهان و پشت صحنه به مطبوعات راه یافته است.

امامی ها کسانی هستند که به دانشجویان گفتند که معرفی نامزد نمایندگی مجلس تنها در صلاحیت مجتهدین است و دانشجویان نباید در آن دخالت کنند و حضرت امام درباره آنان فرمودند این شیطنت از شیطنت رژیم گذشته خطرناک تر است، آن موقع می خواستند علما را از سیاست کنار بزنند و امروز می خواهند مردم را کنار بزنند! خط امامی ها کسانی هستند که در برابر زای صریح حضرت امام که گفتند: «من به جمهوری اسلامی رای می دهم نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» آن ها گفتند و نوشتند که ما جمهوری را قبول نداریم و به جای جمهوری اسلامی، حکومت عدل اسلامی را پیشنهاد کردند!... یاللعجب اینان همان کسانی هستند که ادعای ذوب در ولایت دارند؟! ذوب شدنشان امروز در ولایت کجا و در آن روز ولایت فقیه را در حد احکام فرعیه از قبیل طهارت و نجاسات تنزل دادن کجا؟ بگذارید پرونده مظلومیت امام و خط امام ناگشوده با آیندگان حرف بزنند. ان شاء الله»

**یادمانده های "رحمان هاتفی"،
بنیانگذار سازمان "نوبد" و عضو
هیات سیاسی حزب توده ایران
- تقویم سیاسی انقلاب ۵۷ -**

"حجتیه" علمای قم را زمین گیر کرده بود!

خانه "علی اصغر حاج سید جوادی"، کانون رفت و آمد سیاسی-ادبی است. هر اندازه او بی پروا تر می نویسد و ساواک بیشتر زیر سیبیلی درمی کند، خانه اش پر رونق تر می شود.

سال ۵۶ است. سیدجوادی که ابتدا نامه هایش را خطاب به "هویدا" و "باهری" نوشته و به اختناق شاهنشاهی تاخته بود، حالا، شخص "شاه" را خطاب قرار داده است.

به خانه اش می آیند و می روند، اما پای ثابت و آشکار، همچنان "شمس آل احمد" برادر جلال آل احمد است و "اسلام کاظمیه" * و از میان مذهبیین نهضت آزادی، "احمد علی بابائی" **

سقوط دولت ۱۴ ساله "امیرعباس هویدا" را بسیاری از نزدیکان سید جوادی، نتیجه نامه های شجاعانه و افشاگرانه او می دانند. شمار تبریک ها همانقدر رو به فزونی دارد، که خیل دیدار کنندگانش.

از رهبری حزب و از مهاجرت، نامه کوتاهی (از کیانوری و با امضای "پدر") به "رحمان هاتفی" رسید. مضمون این نامه کوتاه، کاملاً روشن بود:

«اشتباه دوران اولیه ما با دولت مصدق و تفرقه در میان نیروهای ملی و "ما" هرگز نباید تکرار شود. به دربار، بعنوان کانون همه توطئه ها، باید با همه نیرو حمله برد. نباید فرصت نفس تازه کردن به دربار و شاه داد. کار از تغییر دولت گذشته است. ایران در آستانه تحولات بزرگ تر قرار دارد. جنبه ای از نیروهای "ملی- مذهبی و ما" باید تشکیل شود. همه را تشویق به ورود به صحنه باید کرد. محلود و با احتیاط به "گسراشی" و "به آذین" نزدیک شوید و ضرورت جبهه را طرح کنید. سید جوادی، تا حالا، وظیفه ملی اش را خوب انجام داده است. نباید، زیاد روی تغییر دولت حساب کند، گام های بعدی و بلندتر را باید بردارد. اگر ملی مذهبی هائی مثل مهندس بازرگان کمکش کنند، این احتمال، که او در این مرحله بتواند سخنگوی همه ملیون شود، وجود دارد. ما هیچ خبری از نظرات و یا تحرکات سیاسی مذهبیین، بویژه در میان روحانیون نداریم. خبری نیست و یا ما بی خبریم؟»

از جمله مذاکرات، نگرانی ها و کشاکش های پشت پرده، در جمهوری اسلامی، نقش، قدرت و نفوذ سازمانی و پنهان "حجتیه" در جمهوری اسلامی بوده است. کشاکشی که مردم، درباره آن، تاکنون اطلاع دقیق نداشته و ندارند. روزنامه "سلام" در تاریخ ۲۶ بهمن ماه گذشته، برای نخستین بار گوشه پرده مربوط به نگرانی ها از نفوذ همه جانبه "حجتیه" در جمهوری اسلامی را برداشت. "سلام" در یک موضع گیری صریح، در برابر مقاله روزنامه رسالت، که حجت الاسلام خویشی ها را زیر رگبار حملات تبلیغاتی خود گرفته، در صفحه دوم خود اشاره به همان تاریخ مملو از سند و مدرک و شاهد در جمهوری اسلامی کرد، که نگارش تاریخ جمهوری اسلامی، بدون اطلاع از همه آنها ناممکن است.

"سلام"، ابتدا جناح راست و شکست خوردگان در انتخابات اخیر (بخوانید روحانیت مبارز، شورای نگهبان، دستگاه قضائی، تشکیلات رهبری، مؤتلفه اسلامی، تولیت آستان قدس رضوی و...) را، که ادعای خط امامی دارند، افشاء کرده و نوشته است، که این طیف، که حالا طرفدار ولایت مطلقه و ذوب در ولایت شده اند، خود بزرگترین مخالفان آیت الله خمینی در زمان حیات او بودند و آیت الله خمینی - حداقل در یک مورد که "سلام" فاش ساخته - این جناح را عاملین و مجریان سیاست های حجتیه خطاب کرده است. سلام نوشته که زمان انشای این نامه آیت الله خمینی چه وقت بوده است، اما قرائن نشان می دهد، که این نامه در اوج اختلافات جناح راست با دولت میرحسین موسوی (در سالهای پایانی جنگ با عراق) و متشکل شدن جناح راست در مجلس سوم، تحت نام "گروه ۹۹" بوده است. سخنگوی این گروه، در آن زمان، ناطق نوری، رئیس کنونی مجلس اسلامی بوده است.

این نخستین بار است، که در جمهوری اسلامی، با این صراحت، جناح راست و شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری، به عنوان عاملین "حجتیه" معرفی می شوند، و به همین دلیل نیز، ما این سند معتبر را، در این شماره و در پیوند با بخش دوم "نگاهی به انقلاب سال ۵۷" و بعنوان تائید نقش بزرگی که "حجتیه" در به انحراف کشاندن انقلاب ۵۷ و سیر رویدادها تا لحظه کنونی داشته، می آوریم. سلام، با به تسخیر گرفتن جناح راست، که برای فریب توده مردم مذهبی، و همچنین فریب نیروهای مذهبی متشکل در سپاه و بسیج و... خود را، اصیل ترین خط امامی معرفی می کند، می نویسد:

«... خط امامی آنهاست هستند که مذاکرات لندن را ترتیب می دهند و در مقابل انگلیسی ها مخالف بودن خود را با تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اعلام می کنند! (اشاره به مذاکرات لاریجانی در انگلستان)، خط امام آنهاست هستند، که این قهرمان مذاکره را در آغوش می کشند و دور دنیا می گردانند (اشاره به سفر ناطق نوری به سوریه و همراه با محمد جواد لاریجانی)، خط امامی ها، مدیران صدا و سیماست هستند که از این قهرمان مذاکره چهره سازی می کنند! خط امامی ها همان ۹۹ نفری هستند که پس از مخالفت با صلاح اندیشی حضرت امام درباره نخست وزیر، یکی از چهره های بنامشان گفت: «بگوئید ۲۷۰ پوزه بند برای مجلس بیاورند!»، خط امامی ها کسانی هستند که براهتی مسلمانی را متهم به کمونیست بودن می کنند و مورد عتاب حضرت امام قرار می گیرند! (منظور بهزاد نبوی)، خط امامی ها همانهایی هستند که حضرت امام طی نامه ای به آنان هشدار داد که می ترسم آنچمن حجتیه ای ها همه چیزتان را پریاد بدهند!، خط امامی ها همانهایی هستند، که حضرت امام در مقابل آنها، با اصرار و تاکید، به تشکیل مجمع روحانیون مبارز تشویق فرمودند! خط امامی کسانی هستند، که تصرف لانه جاسوسی توسط دانشجویان را یک عمل غصبی می دانستند و نماز در آن محل را بدون رضایت آمریکائی ها باطل می شمردند، خط امامی ها کسانی هستند که روزنامه شان از طرف حضرت امام از ورود به جبهه های دفاع مقدس ممنوع شده بود! (روزنامه رسالت)، خط امامی ها همان کسانی هستند که وقتی پیگیری پرونده انفجار نخست وزیری در دادستانی تهران آغاز شد و برخی از شخصیت های سیاسی-اجرائی کشور را متهم کردند، حضرت امام درباره آنان فرمود من از اول می دانستم عده ای در پی آن هستند که این افراد مفید - همان شخصیت های سیاسی-اجرائی کشور - را کنار بزنند و خود جای آنها را بگیرند و چون اصل پرونده را ساختگی تشخیص دادند دستور فرمودند برای همیشه این پرونده مختومه شود!، خط امامی ها کسانی هستند که علیرغم این دستور صریح امام، باز هم به استناد همین مطالب مجهول و ساختگی صلاحیت آن فرد مفید را برای نمایندگی مجلس رد کردند! (بهزاد نبوی)، خط امامی های واقعی کسانی هستند که وقتی حضرت امام درباره موسیقی های قابل پخش از صدا و سیما نظر دادند، درباره این فتوی گفتند که چون امام پیر شده و احساسی در برابر این آهنگ ها ندارند به این فتوی نمی شود اطمینان کرد و جوان ها نباید به این فتوی عمل کنند! خط

جمله‌ای که بعنوان حاصل دیدار و گفتگو با "به‌آذین" برزبان راند، فهمید:
«ایشان سراپا ایدئولوژیست!»

نه هاتنی پی جوی ماجرا شد و نه سید جوادی توضیح بیشتری داد، چرا که اگر غیر از این می‌شد، حدس و گمان‌ها پیرامون نقشی که هاتنی ایفاء می‌کرد، باید به یقین‌ها می‌پیوست، و این مرزی بود، که رفتار هاتنی اجازه عبور از آن را به کسی نمی‌داد!

سید جوادی، اشاره به برخی نشست و برخاست‌های مربوط به کانون نویسندگان کرد، که کاظمیه و آل احمد خبرهایش را برای او می‌آوردند. هاتنی چندان پیگیر ماجرا نشد، زیرا سیاوش خود به تنهایی حریف این نوع مذاکرات بود و قبیله‌ای از مریدانش، جبهه محکم او در کانون را تشکیل می‌دادند. آن توصیه رهبری و نامه دریافتی، وظائف تازه‌ای را بر دوش هاتنی گذاشته بود: "جبهه سیاسی"، "دل خوش نبودن به سقوط کابینه هویدا" و "یورش به دربار و شاه".

کتاب تازه اما کمیاب سید جوادی، بنام "محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت"، بهانه خوبی برای ورود به موضوع بود. تبار سید جوادی، از روحانیون بود و تروین پایگاه مذهبی خانواده سید جوادی. هاتنی ابتدا نظر مهندس بازرگان را درباره کتاب سیدجوادی جویا شد، و بعد هم بادی از "علی شریعتی" و جای خالی‌اش در این شرایط کرد، که سخت مورد علاقه و احترام سید جوادی بود. درباره رهبران نهضت آزادی، سید جوادی گفت که برخی تماس‌ها را دارد، اما بختک اختناق ۲۰ ساله آقندر سنگین بوده، که آنها هم بشواری قبول می‌کنند، امکان بیرون کشیدن جنبش از زیر سنگینی این بختک وجود دارد. هاتنی، که در تماس‌های جداگانه‌اش با "احمد علی بابائی"، رهبران نهضت آزادی را تشویق به ورود به صحنه می‌کرد و از برخی تماس‌ها و گفتگوهای محفلی آنها نیز اطلاع داشت، بار دیگر حال و احوال مهندس بازرگان را جویا شد. سید جوادی تیز هوش‌تر از آن بود، که نفهمد مثلث "بازرگان- به‌آذین- سیدجوادی" یعنی "جبهه" و ضرورت تشکیل آن!

دوستانه، و چنان آهسته که دیگر حاضران در اتاق نشوند، گفت: آتای بازرگان بالاخره، پس از آن همه اصرار و ابرام، پیغام فرستاده‌است: "ما دیگر پیرشده‌ایم. نوبت جوان‌ترهاست!"

هاتنی، آن ستوالی را زیرگوش سیدجوادی طرح کرد، که خوش آیند "جوان‌ترها" بود: «(یعنی، بیعت با شما؟)»

سید جوادی آشکارا، از این سوال خوشحال شد، اما با تردید اضافه کرد: «غصه نخورید، اوضاع که تق و لق‌تر شود، همه دستشان را در سفره دراز می‌کنند. حالا می‌گویند "جوان‌ترها"، اما بعد خواهند گفت "ریش سفیدها"!»

این یک گفتگوی کامل سیاسی بود، که همه تاریخ جنبش ملی دوران مصدق، اسامی، تجربه‌های تلخ و شیرین و... را با خود همراه داشت، اما نام و نشانی را همراه نداشت!

هاتنی، همان ارزیابی و تحلیل رهبری حزب را که در نامه کوتاهی برایش ارسال شده بود، در این جملات و با صدائی که دیگر حاضران در اتاق هم بشنوند طرح کرد:

«اگر شاه، کمی عقل داشت، این مجلس را منحل کرده و شما را با همان اختیاراتی که در قانون اساسی پیش بینی شده، بعنوان نخست‌وزیر و برگزارکننده یک انتخابات واقعی به ملت معرفی می‌کرد. شما هم در میان مذهبیون و روحانیون و هم در میان ملیون و چپ‌ها و روشنفکران اقبال حمایت دارید. بردن هویدا به دربار، تعیین آموزگار به جای هویدا و نگهداشتن "هوشنگ انصاری" و "عبدالمجید مجیدی"، در کنار آموزگار، از همان موش و گریه‌بازیهائی است که شاه بارها، برای بیرون رفتن از تنگناها، با اقبال و شریف امامی و اعلم و علاء آن را به صحنه آورده. اما این بار، این تو بمیری از آن تو بمیری‌های گذشته نیست. بنظر من، دولت آموزگار حتی نقش محلل را هم نخواهد توانست بازی کند. کار از این حرف‌ها گذشته و شاه هم خودش را از آخرین شانس که داشت محروم کرد. شما، اوضاع را جز این می‌بینید؟»

سیدجوادی، چشمهایش را در اتاق و در میان پنج، شش نفری که دو چشم و دو گوش هم قرض گرفته و با دهان باز به حرف‌های هاتنی گوش می‌دادند، گرداند. آشکارا، از این ارزیابی خرسند بود، اما برای آنکه این خرسندی زیاد جلب توجه نکند، سخن را از همان جایی شروع کرد، که هاتنی هم منتظر بود:

«...البته در قم هم آقایان به جنب و جوش افتاده‌اند. مشکل اینست، که می‌گویند از سیاست سر در نمی‌آورند...»

سپس، با اشاره دست، سه جوان ۱۸-۱۹ ساله‌ای را نشان داد، که هر سه، لب میل سه نفره سالن نشسته، و به سبک حوزه‌های مذهبی، دستهایشان را میان زانوهای به هم فشرده‌شان گرفته بودند. کت و شلوار رنگ پریده‌ای بر تن، جوانه‌های پریشان ریشی نرم و تیغ ندیده، بر صورت و پیراهنی که تا آخرین تکه‌هایش را در زیر گلو بسته بودند، دربر داشتند. طلبه‌هایی بودند، که در کت و شلوار پنهان شده بودند!

دو سال از خاموشی ابدی "سیاوش کسرائی" گذشت. هر لحظه و هر روز، سالگرد یاد و خاطرات بازمانده از اوست!

زمزمه حضور آشکار "کانون نویسندگان" و بحث‌های مربوط به برگزاری "شب‌های شعر"، فرصت مناسبی است، برای دیدار و آشتی سیاسی "توده‌ای‌ها" با "ملیون" و "ملیون مذهبی"، که سیدجوادی می‌رود تا نماینده آنها شود!

از این سو، چه در جمع سیاسی‌ها و چه اهل قلم، "به‌آذین" بسرو گردنی از همه بالاتر است؛ اما عبوس است و بی اعطاف. سیاوش کسرائی خوش سلوک است و مردم‌دار. رفت و آمدها به خانه "به‌آذین" همانقدر محیود و رسمی است، که خانه کسرائی پر رفت و آمد و خودمانی. شرط احتیاط، همانقدر در خانه سیاوش باید مراعات شود، که در خانه سید جوادی، چرا که در هر دو خانه، "در" به روی "همه" باز است!

نخستین دیدار با "به‌آذین" دلچسپ نبود. بسیار با احتیاط وارد بحث شد و بیش از آنکه نظرات هاتنی را گوش کند، هویت او را جستجو کرد. سیاوش کسرائی که به فاصله یک صندلی خالی، در کنار "به‌آذین" نشسته بود، گفت: «ایشان معاون سردبیر کیهان هستند و من اصل و نسب و ریشه‌هایش را هم می‌شناسم. از همان وقت‌ها، که شانه به شانه "تیز آبی"، به خانه من می‌آمدند. چیزی بیش از این نمی‌دانم، حدس و گمان هم که اعتماد نمی‌آورد. همان نظرانی را که با من در میان گذاشته بود و من هم به شما گفته بودم، حالا خودش آمده که مستقیم به خودتان بگوید. خیلی از علاقمندان به کانون، در این سالها، با کیهان سال و صفحه هنری کیهان ارتباط داشته‌اند و از همین طریق هم ایشان با نظرات آنها آشناست. البته این پیشنهاد صریح، که بهتر است شما - به‌آذین- با سید-سیدجوادی- ملاقات سیاسی-ادبی کنید، پیشنهاد تازه‌ایست!»

کسرائی، تا لب صندلی‌اش جلو آمده بود و مثل معمول، با هیجان صحبت می‌کرد. آخرین کلمات را، در حالیکه چشم از چشم هاتنی و به‌آذین برگردانده و به سینی چای دوخته بود، جویده جویده، در اتاق رها کرد: «(لابد دیشب خوابنا شده!)»

و بعد، آقندر خم شد تا دستش به سینی چای رسید. استکان داغ را به لبهایش چسباند تا لبخندش را جمع کند، اما برق شادی و زیرکی را می‌شد در چشمهایش دید. هاتنی بی سوال و تعارف، سینی چای را از روی میز بلند کرد و جلوی "به‌آذین" گرفت، که به فاصله دو متری از میز، روی صندلی نشسته و تنها دستش را به زانو تکیه داده بود. به‌آذین تعارف و ادب هاتنی را رد کرد و گفت: من اگر بخوام، دستم به میز می‌رسد!

در خانه به‌آذین، که پشت سر هاتنی بسته شد، کسرائی نخستین جملاتش، توضیح و توجیه پاسخ رد به‌آذین به تعارف و ادب هاتنی بود: «رحمان جان، من سالهاست، با خلق و خوی او آشناست. دلش آن نیست که زیانش هست. از یک دستش بجای دو دست کار می‌گیرد. حتی به زن و بچه‌اش هم اجازه نمی‌دهد، گهگاه جای یک دست را برایش پر کنند! اینها مهم نیست، مهم نتیجه کار است. من فکر می‌کنم، او نرمش و تفاهم با "سید" و "آل" او را پذیرفت. موقع خداحافظی، آهسته به من گفت، شب برای دیدار و گفتگو به خانه‌اش بیایم...»

هاتنی، فقط آهسته اضافه کرد: «مشکل اینست، که مرغ سید جوادی هم فقط یک پا دارد!»

....

سید جوادی، مثل همیشه، تا میانه سالن نسبتاً کوچک آبارتانش، که در طبقه همکف بود، به استقبال هاتنی آمد. حال و روز چند نفری از اهل قلم کیهان را پرسید. از وقتی در لیست ممنوع القلم‌های مطبوعات قرار گرفته بود، دیگر به کیهان نمی‌آمد، اما مطبوعات فرانسه زبان را هاتنی برایش روانه می‌کرد. پیش از قرار گرفتن در لیست ممنوع القلم‌های دربار، چند روز هفته را به کیهان می‌آمد، اما فقط شب‌های جمعه، با امضای "آگاه" و در کنار طرح‌های "اردشیر محمص"، در صفحه ۶ کیهان ظاهر می‌شد.

از ملاقات با "به‌آذین"، درعین احترام به دانش فلسفی و تقوای سیاسی و ادبی او، هم خوشحال بود و هم ناراضی. این دو احساس را می‌شد، در

قرار گرفته بودند. نماز عید فطر را بازگان و آیت الله زنجانی، در قیصریه تهران خوانده بودند! نازی که به نخستین تظاهرات بزرگ انقلاب ختم شد.

شور و شوق انقلابی را سیاح کسرانی در دانشگاه ها و در محافل روشنفکری رهبری می کرد و منطق و استدلال سیاسی را "به آذین" ده شب شعر سکان رهبری چپ روشنفکری را به "به آذین" سپرده بود.

سکوت و انزوای تحمیل شده چند ده ساله از سوی دیوار، به "سیاوش کسرانی" و "به آذین" درهم شکسته بود. شعر کسرانی، نگین خون رنگ و عقیقی انقلاب بود، و کلام "به آذین" آن انگشتی که این نگین بر آن نشسته بود. در خانه کسرانی، بجای سماور برنجی، حالا دیگر، از صبح تا شب چندین کتری آب جوش و غوری از صبح تا شب پر و خالی می شد. دیدار با او در چنین خانه پر رفت و آمدی، دیگر نه صلاح بود و نه ممکن.

...

کسرانی، با همان بارانی سفیدش، که یقه آن را بالا کشیده بود، تا کمتر شناخته شود، پشت دیوار سینما "دیاموند" برای چند دقیقه ای سوار اتومبیلی شد، که هاتفی آنرا می راند. برق شتاب، برای دانستن دلیل این دیدار شتابزده و فوری، تا پایان در چشمانش ماند. هاتفی، که دهان باز کرد، کسرانی چنان از صندلی عقب اتومبیل خودش را جلو کشید، که گویی برای آمدن به قسمت جلوی اتومبیل خیز برداشته است. هاتفی کوتاه و فشرده گفت: «طرح کودتایی در کار است، که شما و "به آذین" در لیست اعدامی های گروه اول آن قرار دارید.»

کسرانی، پرسید: زورشان می رسد؟ و اضافه کرد: جنگ داخلی میشه! شماها چکار می کنین؟

هاتفی که عجله داشت، فقط گفت: «اگر جانی نداشتید، ترتیبش را خواهم داد. تلفن می کنم، توی تلفن زیاد حرف زنید، فقط "آره" یا "نه" "به آذین" را بی خبر نگذارید. من می روم طالقانی را ببینم، بعدش تلفن می کنم!»

سیاوش همانجا که سوار شده بود، با تکرار این جمله همیشگی اش پیاده شد: مواظب باش، یک خبری از خودت به من بده!

از پشت سینما "دیاموند" تا خانه طالقانی راه زیادی نبود. رهبری حزب، او را مطمئن ترین فرد، در میان مذهبیین، برای رساندن مهم ترین اخبار و اطلاعات معرفی کرده بود.

...

هاتفی که از در اتاق وارد شد، "آقا" با اشاره سر او را دعوت به نشستن در کنار خودش کرد. ساعت حوالی سه بعد از ظهر بود و گیهان بی هیچ اشاره ای به آنچه حکومت در تدارک آن بود، از چاپ در آمده بود!...

هر چند دقیقه یکبار کسی در اتاق را باز می کرد و خبر از تنگ تر شدن حلقه محاصره مسجد هدایت توسط سربازان حکومت نظامی می داد. طالقانی با خونسری خبرها را گوش می داد، اما هیچ چیز به آنها نمی افزود. آنها که خبر می آوردند، می خواستند بدانند "آقا" بالاخره تصمیمش را برای خواندن نماز مغرب و عشاء در مسجد هدایت و سخنرانی برای مردم تغییر خواهد داد یا خیر!...

طالقانی، خونسرد و متین، با اشاره به ظرف نارنگی، که وسط اتاق بود، از همه خواست تا بردارند، اما جز خودش که دست دراز کرد و یک نارنگی برداشت، کسی چنین نکرد. نارنگی را با حوصله تمام پوست کند و سپس پوست نازک و سفید دور پره های نارنگی را نیز کند. این کار را چنان با مهارت انجام داد، که گویی یک عمر نارنگی را جز بدین سبک و حال نخورده است. یک پره گذاشت دهان خالی از دندان خودش و دومی را در میان پنجه های دست راستش، در حالیکه به طرف هاتفی برگشته بود، جلوی او گرفت. هاتفی با احتیاط، پره نارنگی را گرفت و برای آنکه آبش روی قالی اتاق نچکد، آنرا یکباره گذاشت در دهانش. هنوز آب نارنگی از گلوش پائین نرفته بود، که "آقا" زیر لب، چنان که دیگران نشنوند، پرسید: آقای هاتفی! ماجرای کودتا چیست؟

هاتفی با عجله نارنگی را قورت داد و سپس از جوارب سیاهی که به پا داشت تکه کاغذی را درآورد و بدست طالقانی داد. آقا، دو روی کاغذ را بدقت خواند و درباره چند نفری که نامشان در لیست بود، اما برایش ناآشنا بودند، آهسته سوال کرد.

این لیست کسانی بود که قرار بود، در جریان کودتای فرمانداری نظامی تهران، دستگیر شده و شبانه به جزیره خارک برده شوند. از میان این اسامی باید ۵۰ نفر بلافاصله تیرباران می شدند، که "سید محمود طالقانی" در میان آنها بود.

طالقانی، نیم رخش را بطرف علی بابائی* گرداند و زیر لب، از او پرسید: دست آقا شیخ محمود**، در کار نیست؟ و اضافه کرد: ما هر چه خورده ایم، از خودی ها خورده ایم، از همین عبا و عمامه به سرها خورده ایم،

سیدجوادی آهسته ادامه داد: از طرف آقایان، پیغام آورده اند، که ما نمی توانیم اعلامیه بنویسم، بلد نیستیم، از سیاست سر در نمی آوریم، شما بنویسید و بفرستید، اگر موافق بودیم، اعلام می کنیم!

و سپس گلایه را شروع کرد: همه این سالها، که شاه هر کار خواست در این مملکت کرد، رفتند در خانه هایشان، به امید ظهور امام زمان نشستند و حالا که وقتش رسیده، نمی دانند چه باید بکنند! مگر چه باید بنویسند، که بلد نیستند و من باید بجایشان بنویسم؟

و بعد هم خطابش را متوجه آن سه طلبه جوان کرد: آقایان چهار خط بردارند در دفاع از هم کیش های خودشان بنویسند که در زندانند! از آزادی آقای طالقانی دفاع کنند، آقای منتظری را نجات بدهند. اینها را هم من باید بنویسم؟ بلد نیستند؟ خیلی خوب، چرا نمی روند دنبال همین آقای غفوری***؟

و سپس آهسته و زیر لب بحث را ختم کرد: "خطور بلد بودند، شریعتی را تکفیر کنند! علیه منتظری بالای منبر بروند، حالا بلد نیستند علیه شاه اعلامیه بدهند و بالای منبر بروند. مگر همه آن کارهایی که می کردند سیاسی نبود، فقط اعلامیه علیه شاه دادن "سیاست" است؟

آن سه طلبه جوان، تا همینجا هم باندازه کافی آتش به جانسان افتاده بود، که دیگر نیاز به هیمن تازه نباشد! هم به آنها و از زبان هاتفی نشان داده بود، چه وزن و موقعیتی دارد و هم به هاتفی نشان داده بود، که روحانیون طراز اول چگونه زمین گیرند و بی خبر از همه جا!

دم در، موقع بدرقه و خداحافظی، باز هم گریزی به کربلای قم زد: شما مطمئن باشید، اگر از این جماعت صدائی هم در بیاید، صدای "خمینی" است، که او هم فعلا در عراق است و دستش از معرکه کوتاه!

و هاتفی اضافه کرد: "آقای "حلبی" خیلی ها را، توی قم به زمین میخکوب کرده و دهانشان را دوخته!..."

* اسلام کاظمیه، برانجام در مهاجرت پاریس، در سال ۱۹۹۷ خود کشی کرد!

** احمد علی بابائی، از رهبران نهضت آزادی ایران بود، که همراه مهندس بازگان و دیگوان رهبران این نهضت محاکمه و به ۶ سال زندان محکوم شد. او نیز در سال ۱۹۹۶ و بدنبال یک دوره بیماری قلبی، در مهاجرت به درود حیات گفت.

*** آیت الله گزاده غفوری، از روحانیون روشنفکر و مترقی ایران است، که در نخستین مجلس اسلامی نیز نماینده بود. او از یاران نزدیک آیت الله طالقانی بود، که بعدها از صحنه کناره گرفت و حاضر نشد، خود را آلوده سیاست های سرکوبگرانه کند.

آیت الله طالقانی در برابر "حجتیه"

آیت الله طالقانی به فاصله یک متر از دیوار اتاق طبقه دوم خانه کوچک و محقرش، در ابتدای خیابان تنکابن، روی زمین نشسته بود. نه عبادتی بر دوش داشت و نه لباده ای بر تن. زیر پیراهن سفید رنگ "شمس" و شلوار بلند و متقال سفیدی بر پا داشت. چهار زانو نشسته بود و به حرف های چند نفری که به فاصله چند متر، در برابرش نشسته بودند گوش می داد. گهگاه از بالای عینکش که تا نوک بینی پائین آمده بود، به اطرافیان نگاهی می انداخت. آیت الله خمینی، تازه در فرانسه مستقر شده و بیشتر با جنبش انقلابی مردم، آشنا می شد.

خانه طالقانی در آن روزها، کانون تحولات بود. تازه از زندان شاهنشاهی بیرون آمده بود، اما از همان درون زندان همه می دانستند، که او از زندان به قلب تحولات می رود...

رهبری حزب توده ایران نیز، در هر فرصتی مرز دو برلین را پشت سر گذاشته و مستقیما با تهران تماس برقرار می کرد. کانون این تماس و مشورت در تهران، "رحمان هاتفی" بود. تحولات همانگونه پیش می رفت، که حزب پیش بینی کرده بود: «دوران شاه و شاهنشاهی پایان یافته و باید با همه نیرو به دربار یورش برد و اجازه نفس تازه کردن به شاه و حامیان انگلیسی و امریکائی اش نداد.»

در فاصله کوتاهی، از تلاش های "حاج سید جوادی"، برای ورود به میدان روحانیون و حمایت آنها از جنبش ملی و ضد دیکتاتوری، تا خروج دو آیت الله صاحب نام و نفوذ - منتظری و طالقانی - از زندان، رهبران سالمند نهضت آزادی، نظیر مهندس بازگان و دکتر یدالله سبحانی درصاف اول جنبش

* احمد علی بابائی، از رهبران نهضت آزادی بود، که در دوران انقلاب، دفتر آیت الله طالقانی را در خانه او اداره می کرد.
** شیخ محمود تولاتی معروف به "حلبی" رهبر حجتیه که درگذشت.

ریشه های مقابله با آیت الله منتظری

آیت الله منتظری از جمله روحانیونی است که سران انجمن "حجتیه"، از همان زمان شاه با او سر عداوت و دشمنی داشتند. پس از پیروزی انقلاب، این عداوت قلمی، که به موضعگیری های آیت الله منتظری در برابر حجتیه باز می گردد، به سازمان یافتن یکی از بزرگ ترین توطئه ها، از سوی ارتجاع مذهبی، بازاری ها و حجتیه انجامید. در جریان این توطئه روحانیون جوان و مبارزی نظیر امید نجف آبادی، "سید مهدی هاشمی" و... کارشان به تیرباران ختم شد و بر خود آیت الله منتظری، تا این لحظه، آن رفته است که بر همگان آشکار است. احضار توام با اصرار از حجت الاسلام محمد منتظری برای حضور در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، در شب انفجار دفتر مرکزی این حزب، نه تنها این احضار توام با اصرار، بلکه اصل حادثه را به همان توطئه ای وصل می کند، که به آن، در بالا اشاره شد. (۱) به استناد دست نوشته های حجت الاسلام محمدی ریشه ری (وزیر اطلاعات و امنیت اسبق جمهوری اسلامی) در کتاب خاطراتی، که پس از استعفای آیت الله منتظری از قائم مقامی آیت الله خمینی منتشر ساخت، دشمنی بخشی از روحانیون با وی تا حدی بوده، که آیت الله خمینی برای ساکت ساختن آیت الله منتظری و بستن دهان منتقد او، پیوسته، این عداوت و دشمنی روحانیون جناح راست را به او گوشزد می کرده است. (۲)

دشمنی و عداوت ارتجاع مذهبی، حجتیه و بازار با آیت الله منتظری، همانطور که در بالا آمد، به زمان شاه باز می گردد، و در سالهای پس از پیروزی انقلاب، این دشمنی فقط تشدید شد و جنبه توطئه های خونی و ضد انقلابی به خود گرفت. بهانه و مبنای توطئه حجتیه علیه آیت الله منتظری و یاران و همفکران روحانی اش، بر مبنای عملیات و حادثه جوتی های یک گروه سیاسی در زمان شاه، باز می گردد. گروهی که جمهوری اسلامی آنرا "گروه سید مهدی هاشمی" گذاشته و ریشه ری نیز در کتابش از همین نام استفاده می کند. ارتجاع و حجتیه به بهانه نفوذ گروه هاشمی در خانه آیت الله منتظری، توطئه کودتایی خرنده ای را در خانه آیت الله خمینی، علیه آیت الله منتظری سازمان دادند. آنها با یک حرکت به دو هدف رسیدند. نه تنها آیت الله منتظری را بدست و در زمان حیات آیت الله خمینی خانه نشین کردند، بلکه انتقام قتل یکی از رهبران حجتیه در زمان شاه را نیز گرفتند، تا درس عبرتی باشد برای دیگرانی که در جمهوری اسلامی بر مصدر امور قرار گرفته اند!

گروه هدفی ها

آنچه را در زیر می خوانید، خلاصه ایست، از ستیز و عداوت ریشه دار حجتیه با آیت الله منتظری:

در اواخر دهه ۴۰ در "تهدیرجان" اصفهان، کتابی مذهبی نوشته شد، بنام "شهید جاوید". این کتاب، حدوداً و بصورت ضمنی، بر این فرضیه قرار داشت، که خون امام حسین در تن شیعیان ادامه حیات می دهد و بدین ترتیب مبارزه با شاه و سلطنت، مبارزه ای "حسینی" است!

این کتاب، پیش از انتشار برای بازخوانی و تأیید چاپ به قم برده شد، اما هیچیک از علما و روحانیون سرشناس آن زمان در قم، آن را تأیید نکردند، مگر آیت الله منتظری. آیت الله منتظری به مسئولیت و فتوای خویش چاپ آنرا مجاز اعلام داشت و فراتر از آن، "تقریظ" (۳) نیز بر آن نوشت، که در ابتدای کتاب به چاپ رسید. چاپ این کتاب، در حوزه علمیه قم و در میان روحانیون وابسته به حجتیه و ارتجاع مذهبی، آنقدر مهم نبود، که تقریظ آیت الله منتظری بر آن!

فتوایی در تحریر کتاب و نکوش تقریظی که بر آن نگاشته شده بود، در قم تهیه شد و در بازار تهران نیز برای آن امضاء جمع شد. ساواک شاهنشاهی نیز آتش بیار معرکه شد، چرا که در کتاب "شهید جاوید" شیعیان به مبارزه با طاغوت و در ایران، گرفتن انتقام خون امام حسین از یزید زمانه (اشاره به شاه) توصیه شده بود. "حجتیه"، که خود در تهیه نامه تکفیر کتاب شهید جاوید نقش داشت، این کتاب و فتوای آن را فتوایی نزدیک به "بهائیت" ارزیابی کرد و آنرا منکر ضرورت ظهور امام

کاری که اینها با اسلام و مسلمین کرده اند، هیچ وقت چپسی ها نکرده اند؛ ۲۸ مرداد هم همینطور شد! آخوند را با فتوای آخوند می کشند. ببینید، لابد دست همین ها در کار است و از حالا فتوای ارتداد را داده اند، والا شاه، حالا جرات این ناپرهیزی ها را ندارد و ساواک هم اگر موئی به تنش مانده بود، امثال من را در همان زندان نگاه می داشت. لابد دوباره، فلسفی و شیخ محمود مشیر و مشاور دربار شده اند!

این تجربه ای بود، که طالقانی هم بدلیل حضورش در جنبش ملی دوران مصدق و جنبش مقاومت بعد از کودتای ۲۸ مرداد اندوخته بود و هم در سفرها و دیدارها طولانی و مکرر به فلسطین و مصر و الجزایر و بررسی نقش و عملکرد آخوان المسلمین در کشورهای مسلمان بر آن آگاهی کامل یافته بود. او خوب می دانست "حجتیه" در ایران چیست و چه می کند. در نخستین جلسه مجلس خبرگان قانون اساسی، وقتی کف زمین مجلس نشست و سر پرغصه اش را به عصایش تکیه داد، حدس زده بود، انقلاب کدام مسیر انحرافی را دارد طی می کند و سرانجام، کار به کجا خواهد کشید.

پیرمرد، سپس به طرف هاتنی برگشت و آهسته پرسید: مسئله چقدر جدی است؟ و اضافه کرد: البته از خارج هم دوستان ما تلفنی خبر داده اند، که یک شیطنت هانی در کار است، گویا مجله "تایم" هم اشاره ای کرده است، اما بالاخره شما دوستان بیشتر از دیگران در کار است.

هاتنی، که نمی دانست اشاره طالقانی به اختیارات مطلق او در روزنامه کیهان و اطلاعات وسیعش از اوضاع است و یا اطلاعی از وابستگی های حزبی او دارد؛ نه به آهستگی و نه به خونسردی طالقانی گفت: «گریه وقتی در تله می افتد، به هر چیز چنگ می زند!»

طالقانی، آخوندی نبود که جز راه مسجد و بیتش را نرفته باشد؛ او سرد و گرم روزگار را چشیده بود. کودتای ۲۸ مرداد را پشت سر گذاشته بود، با انقلاب الجزایر زندگی کرده بود، ضعف ها، سیاست بازی ها و جاه طلبی های آیت الله کاشانی را خوب می شناخت، از تعلل های مصدق زخم خورده بود، شکست ناصر در مصر را، شکست اعراب برای ایستادن در برابر اسرائیل می دانست، از ظلمی که در حق مردم فلسطین شده بود، خون به دل بود، زندان های شاه را دور زده بود و... بنابراین، همان اشاره کوتاه هاتنی به «گریه زخمی و در تله افتاده» پاسخ کاملی بود، برای سؤال پیرمردی، که چهار زانو روی فرش رنگ رفته اتاق، در انتظار حوادث نشسته بود!

سکوت حاکم بر اتاق، چند دقیقه ای ادامه یافت، تا آنکه دوباره طالقانی از هاتنی پرسید: نظر شما چیست؟ و برای آنکه کمی مزاح هم کرده باشد، اضافه کرد: «بالاخره روزنامه نویسی مثل شما، گریه را باید خوب بشناسد!»

هاتنی بی درنگ گفت: باید ماچا را به مردم گفت و به آنها پناه برد! این همان کاریست که مصدق نکرد، و نتیجه اش را دیدیم!

پیر مرد چند بار سرش را به علامت تأیید تکان داد، و سپس پرسید: چرا شماها خودتان در روزنامه تان نوشتید؟

هاتنی بی درنگ پاسخ داد: «کیهان» رهبر مردم نیست، اگر چنین شود، آنوقت نقش شما چه می شود؟ و تازه مردم به روزنامه ها اعتماد ندارند. اما، اگر شما بنویسید و بگویند، کیهان منتشر می کند! نقش ما باید این باشد! اگر هم ما نتوانستیم منتشر کنیم و زور من هم نرسید، همه دیوارهای شهر روزنامه است!»

طالقانی چشم از گل های قالی برداشت و با شیفتگی به صورت هاتنی خیره شد. از هیچ طرف کلامی رد و بدل نشد، تا آنکه طالقانی، خطاب به احمدعلی بابائی "که کنار آقا" نشسته بود، سراغ "محمد رضا"، پسر کوچکش را گرفت، که پیک انقلابی پدرش بود؛ و بعد هم گفت: چند خط بنویسید که می خواهند کودتا کنند و مردم را بکشند! به مردمی که مقابل خانه و مسجد هدایت جمع شده اند، بگویند من از توپ و تانک نمی ترسم، مسجد "هدایت" خانه من است، کسی نمی تواند راه مرا به خانه ام ببندد!

همه آنها که در اتاق بودند، به یک چشم بهم زدند، از در رفتند بیرون تا ترتیب کارها را بدهند. طالقانی، در حالیکه پنجه های دو دستش را مشت کرده و به زمین فشار می داد تا بلند شود، با اشاره ای، که عاقل بفهمند، اما دشمن نداند، گفت: من باید برای نماز آماده شوم، شما که نباید اهل نماز جماعت باشید، اما شیری که خورده اید حلاتان باشد!

احمد علی بابائی، جمعیتی را که در راهروی و روی پله های تنگ خانه ایستاده بودند، تا آقا را ببینند، پس و پیش کرد تا راه عبوری برای هاتنی، که دست او را در دست خودش می فشرد پیدا کند. پشت در خانه که رسیدند، علی بابائی، که آشکارا از این ملاقات و ارتباط خوشحال بود، سر هاتنی را میان دو دستش گرفت و پس از آنکه پیشانی او را بوسید، با سر اشاره به بالای پله ها و جمعیتی که پشت سر گذاشته بودند، کرد و گفت: دعای خیر این سید اولاد پیغمبر و این مردم مسلمان پناه امثال شماست!

(بقیه مصاحبه دکتر پیمان از ص ۴)

یک طبقه اشرافیت جدیدی بر این ملت، ظرف این ۱۵ سال حاکم شده، که دارای منافع اقتصادی فوق العاده گسترده است. اینست که دولت به تنهایی نمی تواند، همه چیز را تغییر بدهد و نباید انتظارات زیادی داشت. حتی اعضای کابینه و همکاران آقای خاتمی هم آن هماهنگی و سنخیت و انسجام را نسبت به آن اهداف آقای خاتمی ندارد. بنابراین، ما از اول هم انتظار نداشتیم که ایشان بتوانند تغییراتی سریع در ساختارها بدهند، آنچه انتظار بوده هست همین فضای فکری جامعه است که تغییر کرده، گفتمان تازه است که طرح شد، در سطح رسمی، یعنی گفتمان ها میان روشنفکران. اینکه این گفتمان که قبلا از جانب حکومت التقاطی، ملحدانه و مردود شناخته می شد، حالا از زبان رئیس جمهوری تأیید و تبلیغ می شود، تأثیر فوق العاده ای در کل فضای فکری و فرهنگی جامعه، بخصوص در بدنه نظام داشته و دارد و این گفتمان می تواند پایه تغییراتی در آینده باشد. باید به این بخش بیاندیشیم و انتظاراتی بیش از این نداشته باشیم و مثلا بگوئیم که ایشان آمده و می تواند معجزه کند و نکند! کارشکنی ها را باید در نظر داشته باشیم. حتی مجلس، به رغم وضعیتی که دارد و برخی از نمایندگان طرفدار دولت هستند، در همین بودجه جدید باز هم نوعی عمل کرد که دولت بیش از پیش تحت فشار قرار گیرد و بحران اقتصادی دولت تشدید شود. آنجائی که باید هزینه های اساسی باشد، کم شد و آنجائی که مربوط به نهادهائی مثل بنیاد مستضعفان (و کمیته امداد) و یا خود نمایندگان بود افزایش یافت. در نتیجه کسری بودجه دولت بیشتر می شود. اینطور کارشکنی های آشکار و پنهان هست. البته در جریان شادی مربوط به مسابقه فوتبال، مردم نشان دادند که همچنان هستند و روی خواسته هایشان پافشاری می کنند. این بطور نصادی مخالفت مردم با خورشت ها و اصرارشان بر خواسته هائی بود که در انتخابات گفته بودند.

مناسبات با امریکا - درباره مناسبات با امریکا و مصاحبه آقای خاتمی، باید بگوئیم که مشکلات زیادی وجود دارد. مسئله مناسبات به این سادگی ها نیست. بخشی از این مشکلات، مربوط به سابقه رابطه با امریکا است که خودش یک سابقه ذهنی خیلی ریشه دار و عمیقی است در جامعه ایران و غلبه بر این ذهنیت احتیاج به زمان و یک سلسله تغییرات در کل سیاست ها دارد. حتی امریکا سیاست هایش را اخیرا تشدید هم کرده و آن موانع ذهنی و حتی عینی را بزرگتر هم می کند. اوضاع و احوال اخیر در منطقه بیش از پیش در ذهن مردم ایران، این تأثیر را می گذارد که امریکا با قلدری و زورگویی نسبت به، مثلا عراق عمل می کند. در حالیکه عراق هر چه هم عقب نشینی می کند، باز هم تصمیم به حمله و سرکوب وجود دارد، در حالیکه جامعه جهانی و شورای امنیت سازمان ملل مخالف است. در میان مردم، این احساس ناامنی از جانب امریکا، بیشتر ریشه می دواند که ما چه امنیتی در مقابل این زورگویی و قلدری داریم، از کجا معلوم که این قلدری برای ما هم پیش نیاید؟ حضور کامل و تمام عیار امریکا در منطقه، احساس ناامنی را در میان مردم ما تشدید کرده است. اینکه، با چنین دولتی، با چنین زورگویی و اینکه خودش هم قوانین جهانی را رعایت نمی کند و برخورد برابر و عادلانه نمی کند. مثلا آنطرف اسرائیل را به رغم اینکه همه سلاحهای کشتار جمعی را دارد و هیچکدام از قطعه های شورای امنیت را اجرا نکرده حمایت می کند، ولی عراق را بخاطر اینکه احتمالا در جاسی چیزی هست، اینگونه تهدید می کند. اینها بدبینی را تشدید کرده و بنابراین پیشبرد سیاست تنش زدائی با مقاومت روبروست. البته من بگویم که جناح های مخالف آقای خاتمی، مخالفشان با رابطه با امریکا به نظر من اصلا پایه صادقانه ای ندارد، چون پروژوازی تجاری در ایران، اصلا موجودیتش بر تجارت خارجی و ارز دلار نفتی است و آن ها در شعارهایشان بر ضد امریکا و غرب، اصلا صمیمیتی ندارند. آنها ناراحتند چون ابتکار عمل را در انتخابات از دست دادند و پشت این شعارها، ناراضی خودشان را بروز می دهند. دلائل مخالفت آنها چیز دیگری است. آنها که می خواهند کشور را صنعتی کنند و در بازار جهانی حضور داشته باشند، طرفدار تنش زدائی هستند و آنهایی که می خواهند در عین این نوع اصلاحات کنترل کاملی را که تاکنون داشته اند از دست ندهند، بطور تاکتیکی مخالف هستند و شاید اگر کار دست خودشان باشد، همین مسیر تنش زدائی (ارتباط با امریکا) را سریعتر طی کنند. درحال حاضر تنش زدائی، با سیاست های آقای خاتمی، در منطقه موفقیت هائی را همراه داشته است. اما همین مسائل اخیر مربوط به عراق، که تجربه عراق مطرح است، مشکلاتی که در کردستان هست، که همسایه ایران است، در افغانستان، ترکیه و پاکستان همینطور، در همه جا اوضاع منشوشی وجود دارد که نمی گذارد تنش زدائی و ایجاد یک رابطه سالم با دنیا، و از جمله کشورهای غربی پیش برود.

جنبش مسلمان مبارز - تلاش ما اینست، که وضع را نشان بدهیم و در جهت ایجاد فضائی که احزاب بتوانند فعالیت کنند، پیش برویم. همه دنبال این هستند که درخواست بدهند به وزارت کشور و از آن مصرانه می خواهند که مجوز صادر کند و امنیت را تأمین و تضمین کند. هرچند که تاکنون جوابی به نیروهای مستقل و ماها داده نشده است، اما مطمئن هستم که این مقاومت ها نمی تواند خیلی دوام بیاورد.

زمان دانست، که فلسفه وجودی انجمن "حجتیه"، بعنوان پاسدار ظهور و فراهم سازنده شرایط ظهور حضرت مهدی بود!

همزمان با انتشار کتاب "شهید جاوید"، جمعی از طلاب جوان حوزه علمیه اصفهان، به همراه چند جوان غیر طلبه، گروهی را برای مبارزه با "یزید زمانه" تشکیل دادند، که بعدها به گروه "هدفی ها" شهرت یافت. سید مهدی هاشمی، از دوستان و همفکران قدیمی "محمد منتظری"، فرزند آیت الله منتظری، بنیانگذار این گروه بود. تکفیر کتاب شهید جاوید و تبلیغاتی که درباره آیت الله منتظری، در حد نزدیک بودن او به بهائیت، از سوی حجتیه سازمان داده شد، به حوزه علمیه اصفهان نیز کشیده شد. در اصفهان، رهبری مخالفت با آیت الله منتظری (که خود اهل اصفهان و زاده نجف آباد است و طبعا در اصفهان دارای پایگاه مذهبی و مردمی) را، آیت الله شمس آبادی "برعهده گرفت، که از سران حجتیه و ارتجاع مذهبی در اصفهان بود.

حجت اسلام ریشهری، در کتاب خاطرات خود، بخشی از اسناد ساواک شاهنشاهی را که در اختیار او، بعنوان وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بوده، با حذف برخی قسمت ها، در ارتباط با آیت الله شمس آبادی چنین ذکر می کند:

«۱۳۴۳.۵۰. در جلسه ای که در منزل حاج آقا مرتضی ابیطی با شرکت ۲۰ نفر از علما تشکیل شده، آقای شمس آبادی سخنانی بر علیه بی حجابی و فحشاء ایراد و از روحانیون حاضر درخواست می کند که این مطلب را در منابر عنوان نمایند. سپس صحبت کتاب شهید جاوید مطرح شد... آقایان خادمی و شمس آبادی به شدت آقای منتظری را مورد حمله قرار دادند.» (۴)

گروه "هدفی ها"، که با روحانیون اداره کننده حوزه علمیه اصفهان، اختلاف داشته، برای جلب حمایت آنها و ورودشان به صحنه مبارزه با شاه، فشارهائی را به این روحانیون و از جمله "شمس آبادی" می آورد. آنگونه که ساواک شاهنشاهی، در جریان محاکمه سران گروه هدفی ها اعلام داشت، این گروه برای گرفتن کمک مالی به شمس آبادی مراجعه می کند و چون چند بار مراجعه به نتیجه نمی رسد، او را رسوده و در جاده های اطراف اصفهان به قتل می رساند.

بنا به سندی که ریشهری در کتاب خویش آورده، شاه پس از شنیدن این خبر، توصیه می کند، این قتل را به گردن طرفداران آیت الله خمینی انداخته و بیشترین بهره برداری را از آن بکنند!

اعضای گروه هدفی ها، توسط ساواک دستگیر شده و با اتهام چند ترور و قتل، به اعدام و سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شدند. برای آیت الله منتظری نیز، به جرم نوشتن تقریظ بر کتاب شهید جاوید، پرونده ای ساخته شد و آن حمله آیت الله شمس آبادی به وی، که سند آنرا ریشهری در کتاب آورده، به حمله ساواک به آیت الله منتظری، تشکیل پرونده برای وی و زندانی ختم شد، که تا انقلاب ادامه یافت.

پس از پیروزی انقلاب، سید مهدی هاشمی و اعضای زندانی گروه هدفی ها، از زندان شاهنشاهی بیرون آمدند. موج حملات تبلیغاتی علیه محمد منتظری، پس از مرگ او در جریان انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، متوجه سید مهدی هاشمی شد و حمایت آیت الله منتظری از او به پرونده ای علیه خود آیت الله منتظری ختم شد.

سید مهدی هاشمی، سرانجام به حکم حجت الاسلام ریشهری اعدام شد و بدین ترتیب انتقام خون "شمس آبادی" گرفته شد. انتقامی که بنی تردید، حجتیه بزرگترین موافق آن بود.

حجت الاسلام ریشهری، در کتاب خاطرات خود، عکسی را از مقبره با شکوهی که برای آیت الله شمس آبادی در اصفهان و در گلزار شهدا برپا داشته اند، منتشر ساخته است، که رهبر کنونی جمهوری اسلامی را در حال فاتحه بر قبر او نشان می دهد!

ما در آینده، گزارش مشروحی را از کتاب خاطرات ریشهری و مستند به اسنادی که او منتشر کرده و سخنان و نقشی که حجت اسلام "قاکر"، نماینده کنونی مشهد (و در واقع شیخ واعظ طبسی) در مجلس اسلامی، در ادامه ستیز با آیت الله منتظری ایفاء می کند، منتشر خواهیم ساخت. آن گذشته و این حال، خود بهترین نشانه و دلیل آنست که ماجرای عزل آیت الله منتظری و ادامه ستیز با او (تا حد توصیه به محاکمه وی و فتوائی که محسن رفیق دوست برای اعدام او صادر کرده!) در جمهوری اسلامی ریشه دارتر از آنست که بتوان آنرا در آینده نیز خاتمه یافته تلقی کرد!

۱- (محمد منتظری، مدت ها پیش از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، از شورای رهبری این حزب استعفا داده بود. بنابر این، دعوت و حضور او در این جلسه منجر به انفجار همیشه زیر علامت سؤال بوده و هست.)

۲- خاطرات سیاسی، محمد محمدی ریشهری ۶۶-۱۳۶۵

۳- تقریظ: مقدمه توأم با تأیید و مدح

۴- نقطه چین ها مربوط به سانسور سند از سوی ریشهری است. کینه و نفرت ارتجاع مذهبی علیه آیت الله منتظری در همین سند ساواک نیز مشهود است.

امضای قرارداد بین صندوق بین‌المللی پول و رهبر کودتائی انلونی «سوارتو»، که دستش در جریان کودتا علیه جنبش آزادیبخش و دموکراتیک مردم این کشور، به خون پیش از یک میلیون از مردم انلونی آغشته است، نمونه‌ایست که با احتمال بسیار، در کشورهای دیگری نیز به اجرا درخواهد آمد.

مکانیسم‌های استعماری جدید

تحویل کسدام مکانیسم‌ها و ساختارها توسط سرمایه‌مالی امپریالیستی به کشورهای پیرامونی، در تحلیل نهایی آنها را به مستعمرات جدید و مردم آنها زایه بردگان جدید تبدیل می‌کند؟ درک این مکانیسم‌ها و پیامدهای آن، برای ما از اهمیتی مضاعف برخوردار است، زیرا آنچه که بعد از پایان جنگ با عراق در کشورما و بنام برنامه «تعدیل اقتصادی» و زیر شعار توسعه اقتصادی، پیگیری شد، بخشی از همین برنامه است. ببینیم، این مکانیسم‌ها، در کشورهای جنوب شرقی آسیا چگونه عمل کردند.

ورود خارج از کنترل سرمایه‌مالی به این کشورها، همراه بود با رشد انفجاری بخش ساختمانی و بالا رفتن آسمان خراش‌های بانک‌ها و شرکت‌ها و به‌ویژه ایجاد بانک‌های جدید (این همان روایتی است که محسن رفیق‌نوست، سرپرست بنیاد مستضعفان در سر دارد و رسماً خواهان تأسیس بانک شده است. رجوع کنید به راه توده ۶۸ و ۶۶).

این روند، برخلاف آن تبلیغاتی که می‌کنند، مغایر است با آنچه در چین دنبال می‌شود. لوموند دیپلماتیک در شماره ژانویه ۱۹۹۸ خود، در این ارتباط می‌نویسد: «در جمهوری چین ۳۵٪ رشد اقتصادی از طریق صرفه‌جویی و سرمایه‌های داخلی و مستقل از قروض خارجی انجام می‌شود». ویژگی دوم سرمایه‌های خارجی، ماهیت «اسپکولاتیو» آنهاست که برای دسترسی به سود سریع عمدتاً در بخش بازرگانی بکار می‌افتند (راه توده: همان روندی که در جمهوری اسلامی و در جریان اجرای برنامه تعدیل اقتصادی روی داد و نقدینگی عظیم را در دست بازرگانان و تجار قدیمی و نوکسبه متمرکز کرد).

ورود سرمایه‌ها به بازار کشورهای پیرامونی (همچنان که در ایران و در جریان برنامه تعدیل اقتصادی روی داد) همیشه با سقوط نسام آور ارزش پول این کشورها همراه است. بنابراین، هر سه نتیجه و هر سه علامت مشخصه استعمار نوین و گلوبالیسم سرمایه داری جهانی، در جمهوری اسلامی قابل تشخیص و پیگیری است.

ورود کالاهای خارجی، با بدهی خارجی ۴۰ میلیارد دلاری همراه شد، فعالیت‌های تولیدی در «برج‌سازی»، سقوط بی سابقه ارزش ریال خود را نشان داد و ثروت ۲۰ میلیارد دلاری، که همان «ثروت‌های باد آورده» باشد، در دست سرمایه داری تجاری سنتی ایران (بازار) و شرکت‌های نوپدید مورد حمایت ارتجاع حاکم جمع شد! بخش اصلی این سرمایه داری و صاحب این ثروت، اکنون خواهان تأسیس بانک‌های خصوصی در جمهوری اسلامی است و رسماً اعلام می‌دارد که اصول اقتصادی قانون اساسی را قبول ندارد و خواهان تغییر این اصول است. علینقی خاموشی، عضو رهبری مؤتلفه اسلامی و رئیس اتاق بازرگانی و صنایع، رسماً خواهان تغییر این بخش از اصول اقتصادی قانون اساسی شده است. همین بخش از سرمایه داری، طرفدار ولایت مطلقه فقیه است و با هرنوع تجدید نظر در این بخش قانون اساسی مخالف است!

مرحله بعدی ورود بی‌پندوبار سرمایه‌ها خارجی، تولید بی‌پندوبار برای صادرات به بازار جهانی است، که باید هرچه ارزانتر تحقق یابد. این تولید، در عین حال که رشته‌های سنتی و ملی تولید و اقتصاد را از بین می‌برد (مثلاً صنعت قالی بافی در ایران)، بدون توجه به ضرورت‌های حفظ محیط زیست، تولید برای بازار جهانی را سازمان می‌دهد و حیات اقتصادی کشور را وابسته به آن می‌سازد. سقوط مداوم قیمت تولیدات این کشورها، نزول سطح درآمد تولید کنندگان و تشدید استثمار آنان و بازپس گرفتن دستاوردهای اجتماعی نتایج اجتناب‌ناپذیر این روند است. روندی که در بسیاری از این کشورها، همراه است با بالا رفتن درصد استثمار کودکان در امر تولید. (توپ فوتبال «آدیداس» اکنون در پاکستان و با استثمار کودکان پاکستانی دانه‌ای ۲ (دو!) سنت، تولید می‌شود!)

برقراری چنین شرایط اقتصادی-اجتماعی کشورهای پیرامونی را به مستعمرات سرمایه‌مالی امپریالیستی تبدیل می‌کند. اقتصاد این کشورها در دست صاحبان سرمایه‌مالی قرار می‌گیرد و سرنوشت تولیدات داخلی به آن تصمیمات اقتصادی و سیاسی وابسته است، که در بورس‌ها اتخاذ می‌شود. آنها می‌توانند بازارهای جهانی را هر لحظه که بخواهند و بنا بر هر مصلحت سیاسی و اقتصادی، به روی محصولات یک کشور بسته و آثرا فلج کنند. منع خرید چندماهه پسته ایران در پائیز گذشته توسط اتحادیه اروپا، با ظاهر دلایل

انترناسیونالیسم و گلوبالیسم:

دو اصطلاح با دو مفهوم مترقی و ارتجاعی!

جنوب شرق آسیا مستعمره جدید

سرمایه داری مالی!

«جهانی شدن»، گلوبالیسم، مفهومی و اهدافی برخلاف انترناسیونالیسم دارد. انترناسیونالیسم به مفهوم رابطه بین ملت‌ها در مقیاس جهانی است، اما از گلوبالیسم چنین مفهومی بر نمی‌آید.

آنچه در پس این لغت پوشیده است، این ادعاست که تکنیک و علم «نیروهای مولده» را به آن سطحی از تکامل رسانده‌اند، که دیگر مرزهای ملی نمی‌توانند تأثیرگذاری آنها را در سطح جهانی مانع گردند و بازدهی بالای نیروهای مولده، جهانی شدن تولید و بازار را تحمیل می‌کند.

جبری و گریزناپذیر بودن «گلوبالیسم»، به مثابه روندی سرنوشتی fatal، توسط کسانی مطرح می‌گردد که خواست خود را مترادف با مفهوم «آزادی» می‌دانند. آنها «سطح تکامل نیروهای مولده» را برای توضیح این پدیده، تعیین کننده می‌دانند، نه «روابط تولیدی» را. یعنی گویا ماشین آلات و مواد اولیه برای تولید، آن عواملی را تشکیل می‌دهند، که زاینده گلوبالیسم هستند، و نه مالکان این دستگاه‌های پیشرفته. ماشین آلات جدید و مواد اولیه، گویا راساً، به کارخانه‌ها و مراکز تولیدی می‌روند. آنها فراموش می‌کنند و یا خود را به فراموشی می‌زنند، که این ابزار در مالکیت کیست و توسط چه کسانی برای دسترسی به سود بیشتر به خدمت گرفته می‌شوند. بدین ترتیب، نیروی کار و روابط تولیدی در «گلوبالیسم» چنان گم می‌شود، که گویی، ابزار پیشرفته مورد بحث، مالکیت ندارند! این مالکین ابزار تولید نیستند، که در روند جهانی شدن منافع خود را دنبال می‌کنند، بلکه گلوبالیسم ناشی از «تکامل نیروهای مولده» است. سرمایه داری جهانی، از این طریق تلاش می‌کند، انقلاب در روابط تولیدی را منتفی و تلاش نیروهای انقلابی را تلاشی بی فایده و شنا در مسیری غیر علمی و غیر معاصر معرفی کرده و سرنوشت بشریت را همان بداند، که خود تعیین می‌کند. همین سرمایه داری، که ابزار و تکنولوژی را به خدمت گرفته، حداکثر اعتراف و همدلی که با نیروی کار می‌کند، این تبلیغ است، که اقتصاد جبار، حاکم بر سرنوشت انسان است!

سرمایه‌مالی امپریالیستی، درحالی‌که علم و تکنیک را در انحصار خود می‌خواهد، سازمان‌های مورد نیاز خویش را برای این «گلوبالیسم» و حاکمیت گسترش داده است: بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و...

شیوه عمل این بنگاه‌ها برای برقراری حاکمیت سرمایه‌مالی امپریالیستی نیز دیگر امری ناشناخته نیست: تحمیل شرایطی به کشورهای جهان، که وجه عمده آن ورود بلامانع و آزاد سرمایه‌مالی، تجارت بی‌پندوبار از طریق لغو هرنوع مانع ورود کالای خارجی و در اختیار گرفتن تام و تمام بازار و اقتصاد کشورها است. اختلافات و برخوردها بین آمریکا و اروپا، بین آمریکا و ژاپن، کشمکش‌ها کشورهای اروپایی و اتحادیه اروپا با ژاپن، همگی همانقدر برسر تحمیل «قواعد» فوق است - در شرایط کنونی تحمیل آن عمدتاً به نفع امریکاست -، که برخوردها با کشورهای پیرامونی.

آنچه که در ماههای اخیر، در کشورهای جنوب شرقی آسیا و در کشورهای با اصطلاح «برهای کوچک» جریان دارد، در چارچوب همین شناخت قابل توضیح است. بهترین نمونه آن، انلونی است، که در هفته‌های گذشته شاهد رویدادهایی در جهت نفی استقلال آن و تبدیل آن به یک مستعمره نوین بوده است. درحالی‌که شورش‌ها و اعتراض‌های مردمی نیز، در حمله و غارت فروشگاه‌های بزرگ این کشور، خود را نشان داده است.

میهن ما ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست! این مبارزه است، که به نوع و کیفیت دیگری توسط خلق های کشورهای متروپل نیز شکل خوه را می یابد. فرانسه شاید بارز ترین نمونه این مقاومت باشد، اما یگانه کشوری که این نوع مقاومت ها در آن شکل می گیرد، نیست. دفاع از دستاوردهای زحمتکشان و توده های مزدبگیر در کشورهای متروپل نمونه ای بسیار جدی است. این دو جنبش در کشورهای متروپل و کشورهای پیرامونی متحد تاریخی خویشند. بدین ترتیب، سیاست ضدانسانی نئولیبرالیسم - "ریگانیزم"، "تاجریسم" - در کشورهای متروپل، لشکر ۴۰ میلیونی بینکاران را بوجود آورده است، و جنبشی که از درون این لشکر عظیم بیرون می آید، جنبشی نیست که ما بتوانیم و یا قادر باشیم آنرا نادیده انگاریم. رابطه و همبستگی انترناسیونالیستی جنبش ضدمونوپولی در کشورهای متروپل با جنبش ضدامپریالیستی در کشورهای پیرامونی برای طرد سیستم، همان انترناسیونالیسمی است، که در برابر تبلیغ "گلوبالیسم"، با هدف نفی انترناسیونالیسم قرار دارد و همه نیروهای انقلابی موظف به دفاع و تعمیق آن هستند. سوسیالیسم، از معبر این گذار دشوار سر برخواهد آورد. آگاهی تئوریک نیروهای چپ، ازجمله در ایران، ضرورتی است متکی به همین واقعیات!

* در جریان «نجات مکزیک» در بحران در سال ۱۹۹۴، دولت امریکا توانست با پرداخت فوری ۱۲ میلیارد دلار از یک صندوق خارج از کنترل سنای امریکا، ۵۰۰ میلیون دلار سود به دست آورد (لوموند دیپلوماتیک فوریه ۱۹۸۹). برپایه این رقم می توان حساب کرد، که تنها ۵۷ میلیارد دلار قرض جدید به کره جنوبی در ماه دسامبر ۹۷ و در جریان «نجات بره های کوچک» با سودی لااقل پانزده ۲۵ میلیارد دلار همراه است، که به جیب صاحبان سرمایه مالی امپریالیستی، که با تقدینگی ۲ (دو) بلیون دلاری در بورس های جهان به غارت خلق های جهان مشغولند، سرازیر می شود. در پایان سال ۹۷ جمع کل قروض کره جنوبی ۲۰۰۳ میلیارد دلار بالغ شد.

"قانون اساسی" سرمایه داری جهانی

در سال های ۷۰ این قرن بحث وسیعی پیرامون ضرورت خنثی سازی کوشش کنسرن های فراملیتی بمنظور برقراری سیطره خود به کشورهای پیرامونی درجهان جریان یافت. در این سال ها، در بزرگترین کشورهای سرمایه داری جهان که در کلوب OECD جمع شده اند، تحت فشار افکار عمومی و مبارزات نیروهای مترقی، سندی تنظیم شد، که می توانست بندی به دست و پای این کنسرن ها باشد، اما از آنجا که اجرای محتوای سند اجباری نبود، هرگز به آن عمل نشد.

اکنون ۵۱ کنسرن، صاحبان بزرگترین واحدهای اقتصادی در جهانند، که تعداد آنها به یکصد واحد می رسد. سرعت رشد ثروت خارجی کنسرن ها در سال های اخیر دوبرابر شده است. سهم و حجم بازرگانی خارجی و خرید و فروش شرکت های وابسته به آنها، از کل تجارت جهانی بیشتر شده است. صد کنسرن فراملیتی یک سوم سرمایه گذاری های خارجی را در جهان در اختیار دارند (نشریه "UZ"، ارگان حزب کمونیست آلمان، ۲۳ ژانویه ۱۹۹۸).

"جهانی شدن" و گشایش بازارها، انهدام تمامی قوانین بازدارنده فعال مایشانی سرمایه مالی و خصوصی سازی بی بنیوبار، به انباشت عظیم سرمایه مالی در جهان انجامیده است. بازار جهانی به صحنه واحد و مشترک رقابت سرمایه مالی امپریالیستی تبدیل شده است.

درحالی که بحث عمومی و علنی در جهان درباره قدرت کنسرن های فراملیتی و ضرورت کنترل دموکراتیک آن به فراموشخانه رسانه های عمومی و مطبوعات "آزاد" سپرده شد، در پشت درهای بسته، مباحثاتی با محتوایی بکلی دیگر جریان دارد.

برای اولین بار، نمایندگان سازمان های پسندیکایی در تابستان سال ۱۹۹۷ در جریان برگزاری کنگره سالانه "سازمان جهانی کار" ILO در ژنو از مذاکرات مخفی ای باخبر شدند، که در طول چند سال اخیر درباره تنظیم یک «قرارداد گروهی بمنظور حفاظت از سرمایه گذاری های خارجی» "Multilateral Agreement on Investment" در جریان است. متن

بهداشتی، نمونه بازاری درارتباط با ایران است. همچنین قطع صدور سرمایه به این کشورها، هرگاه که آنها، به هر دلیلی حاضر به تمکین از خواست های امپریالیسم نشوند. این تصمیمات، بحران مالی و ارزی را در این کشورها بوجود می آورد. این همان عملی بود، که با کره جنوبی کردند و آن را تا مرز نابودی پیش بردند.

اعمال چنین شیوه ای توسط امریکا و صندوق بین المللی پول در مورد کره جنوبی را «استفان کوهن» Stephan Cohen، پرفسور دانشگاه «برکلی» در «لوموند دیپلوماتیک» ژانویه گذشته چنین توضیح می دهد: «مدل ژاپنی حاکم بر اقتصاد کره جنوبی را می خواهند از بین ببرند. این مدل از یک سو منافع تولیدکنندگان داخلی را در برابر صادرکنندگان خارجی مورد حمایت قرار می دهد و از سوی دیگر مانع پاکر رفتن کنسرن های فراملیتی صادرکنندگان خارجی، در بازار داخلی می شود؛ ویژگی این مدل بسته نگاه داشتن سیستم مالی این کشور از طریق درصد بالای صرفه جویی داخلی است...». به نظر «استفان کوهن» «هدف واقعی اعمال فشار امریکا و صندوق بین المللی پول به کره جنوبی، قبل از این کشور، جمهوری چین است که همین مدل را بکار می برد».

بحران اقتصادی ناشی از اعمال سیاست فشار سرمایه مالی امپریالیستی به کشورهای پیرامونی، انقیاد و استعمار نوع جدید این کشورها است، که تازه ترین نمونه آن را قرارداد بین صندوق بین المللی پول و اندونزی تشکیل می دهد. این قرارداد با ازدیاد قروض خارجی و پذیرش بلون قیدوشرط برنامه نئولیبرالیسم سرمایه مالی امپریالیستی توسط اندونزی همراه است. اندونزی در انقیاد جدید تنها نیست؛ کره جنوبی یکی دیگر از دریافت کنندگان کمک تی است، که سرانجام آن باید همانند اندونزی باشد.

در تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۹۷، کره جنوبی اعتبارهای جدیدی با امضای قرارداد های مربوطه دریافت کرد. ۵۷ میلیارد دلار (صندوق بین المللی ۲۱، بانک جهانی ۱۰، بانک توسعه آسیایی ۴ میلیارد و ۲۲ میلیارد از دولت های امریکا، کانادا، ژاپن، فرانسه، انگلستان، آلمان و استرالیا) در برابر شرط اجرای «فرم های» دیکته شد. کشورهای فوق، شرایط دیگری، ازجمله نحوه بازپرداخت و غیره را نیز به کره جنوبی تحمیل کردند. تعهدات کره جنوبی - همانند تایلند و اندونزی - پذیرفتن درصد رشد معین، تن دادن به سطح بیکاری و تورم دیکته شده است. دولت کره جنوبی تعهد کرد تعدادی از بانک های خود را تعطیل کند و شرکت سرمایه مالی خارجی را در سهام بخش دیگری از بانک های خود بپذیرد. همچنین شرکت های بزرگ کره جنوبی "شائول"، نیز باید سرمایه های خارجی مالی را در سهام خود شرکت دهند. این شرکت های باید برای تنظیم موازنه ترانزنامه های خود کمک فنی و تخصصی، و در واقع تن دادن به کنترل خود را بپذیرند. از اینرو باید این ترانزنامه ها توسط متخصصان اقتصادی شناخته شده و مورد اعتماد قرض دهندگان تنظیم گردد و برای آنها قابل رویت و کنترل باشد.

مناسبات استعماری نوین را می توان در برنامه دیکته شده ای جستجو کرد، که براساس آن هر سه کشور باید سیاستمداران خود را تعویض کرده و یا «مشاوران» دیگری را بپذیرند. اندونزی باید «ویت یوسو نیستی زاسترو» Witjojo Nitiasatro که رئیس یک گروه معروف به «مافیای برکلی» Berkeley-Mafia است، استخدام کند. این فرد یکی از متخصصینی است که فارغ التحصیل دانشگاه اقتصادی امریکا است. وظیفه او کنترل وزارتخانه امور مالی و بانک مرکزی این کشور است. همچنین «پل فولکلر» Paul Volcker، رئیس سابق بانک ذخیره فدرال امریکا باید بعنوان «مشاور» به استخدام دولت اندونزی درآید. دولت تایلند نیز باید برای اطمینان دادن به کشورهای قرض دهند، ترکیب دولت خود را عوض کند. دولت کره جنوبی در مذاکرات خود با این کشورها متخصصین دو بانک امریکایی را باید بخدمت بگیرد: «زالمون برادر» Salmon Brothers و «گولدمن زاکس» Goldman Sachs. یکی از اعضای هیئت مدیره این دو بانک وزیر مالیه فعلی امریکا، «روبرت روبین» Robert Rubin است. این نوع تحمیل ها، کاملاً مناسبات استعماری قرن ۱۹ را، در سطح و کیفیتی نوین تداعی می کند.

اعمال این سیاست که تحت عنوان ضرورت های ناشی از «جهانی شدن» به کشورهای پیرامونی تحمیل می گردد، روندی جبری و گریزنپذیر است؟ سرمایه داری جهانی و متاسفانه بخشی از نیروهای «چپ» در سراسر جهان، به این سوال پاسخ مثبت می دهند، اما این درک و پاسخ اکثریت رو به رشد نیروها، سازمان ها و بشریت هوادار ترقی اجتماعی نیست. مقابله سازمان یافته مردم این کشورها، برای دفاع از استقلال وطن خویش و مبارزه با حکومت هایی که نقش واسطه و کارگزار سیاست های نوین و استعماری سرمایه داری جهانی را برعهده گرفته اند، وظیفه تاخیرناپذیر همه احزاب مترقی است.

لوموند دیپلماتیک، فوریه ۹۸:

بحران اقتصادی، در سطح بین المللی!

ترجمه: ن. کیانی

از ژوئیه ۱۹۹۷ بدینسو، جهان شاهد گسترش یک بحران اقتصادی در سطح بین المللی است. آتشی که در تایلند برافروخته گردید و در ابتدا کوچک می نمود، به حریق بزرگ با کانون های مختلف تبدیل گردیده است. این حریق با سرایت به کره، اکنون چین، هنگ کنگ و حتی ژاپن را مستقیماً تهدید می کند و گسترش می یابد.

آن دسته از کشورهایی که نظام مالی و بویژه بانکی آنها دارای شکنندگی بیشتر است، بیش از همه در معرض سرایت بحران قرار دارند. علل بحران به ویژگی های نظام کنونی انباشت سرمایه بازمی گردد؛ انباشتی که جهانی شده و زیر سلطه سرمایه مالی قرار گرفته است. چنانکه یکبار دیگر آشکار گردید فروپاشی بازارها ناشی از سازوکار و مکانیزم ویژه آنهاست که بحران را، بویژه از نظر سرعت سرایت و گسترش آن، بشدت مخرب می سازند. اما وخامت بحران کنونی از این واقعیت نیز ناشی می شود که علیرغم ظاهر مالی خود، بحرانی اقتصادی است. این بحران بازتاب دشواری فزاینده ای است که شرکت ها و موسسات در فروش کالاهای تولیدی خود با آن مواجه هستند تا بتوانند بنه نرخ سودآوری که برای سرمایه گذاری تولیدی تعیین گردیده، دست یابند. بحران کنونی ثبلور در تامین سطح بازدهی است که آنها در دهه اخیر، بویژه در ایالات متحده به آن خو گرفته اند.

گروه هفت کشور صنعتی و صندوق بین المللی پول نه از امکانی برای توقف مکانیزم رکود برخوردار هستند و نه ابزارهای آن را در اختیار دارند. تقاضای جهانی اکنون در سطح بسیار پایین و ناکافی قرار دارد که خود ناشی از سطح بالای بیکاری و میزان پایین دستمزدها است، آن هم در موقعیتی که شرایط کار کاملاً "منعطف" شده است. این پیامد سیاست های لیبرالسیون و هنجار زدایی مالی و دستمزها و "پس رفت دولت" است. سیاستی، که قدرتمندترین کشورهای جهانی، هم در خود این کشورها و هم به دیگران تحمیل نموده اند. این قدرت ها فعلاً نه تنها قصد هیچگونه عفت نشینی ندارند، بلکه ادعا می کنند: تحولات کنونی را بهای لازم برای ورود به دوران "اقتصاد هزاره سوم" است!

یکی از "کشفیات" اخیر مدافعین اقتصاد "بازار جهانی شده" عبارت است از آنکه گویا سیل عظیم سرمایه هایی که بیش از ده سال است به آسیای شرقی سرازیر شده، در مسیری نادرست به کار افتاده است. با وجود آنکه جریان سرمایه به این کشورها بر اساس معیار اصلی، همانا سطح بازدهی، در حد استثمار نیروی کار در موسسات و کمپانی های منطقه آسیای شرقی بوده است. اما اکنون مدعی هستند، که این استثمار هنوز آنقدر ضعیف است، که بازآوری مورد نظر آنها را تامین نمی کنند! در نتیجه این کشورها در تضادی گرفتار شده اند، که امکان غلبه بر آن وجود ندارد.

برآورده ساختن شرایط لازم برای جلوگیری از فرار سرمایه ها، هر روز ادامه صادرات این کشورها را دشوارتر ساخت، و این درحالی بود، که ۷۹ درصد تولید مالزی، ۲۹ درصد تایلند، ۲۷ درصد کره و ۲۵ درصد فیلیپین به خارج ارسال می گردید. بحران با سرایت به کره از جنبه آسیایی خود خارج گردید و جنبه جهانی به خود گرفت.

از آغاز بحران در آسیا، هر هفته ارزیابی جدیدی از حجم احتمالی بدهی بانک ها و گروه های مالی این کشورها ارائه می شود. مثلاً، در حالیکه بدهی های کره در اواسط نوامبر ۱۹۹۷ حدود ۲۰ میلیارد دلار برآورد می گردید، این برآورد در آغاز دسامبر و ماسمورت صندوق پول به ۱۰۰ میلیارد در سال نو، و از زمانیکه مسئول از صندوق پول و اعضای اصلی آن کمک های فوری درخواست نمود به ۲۰۰ میلیارد دلار تخمین زده شد. ارزیابی مربوط به میزان بدهی های اندونزی نیز ظرف دو ماه چهار برابر گردید.

سایه تهدید بر کره جنوبی

درهم تنیدگی سرایت بحران، بیش از هر جای دیگر، در کره جنوبی دیده می شود. این کشور دوازدهمین مقام صنعتی جهان را داراست، در حالیکه خصلت اصلی بقیه دولت های منطقه، علیرغم نظام بانکی سرطانی وار خود، عبارتست از صنایعی با هزینه دستمزد پائین و (بقیه در ص ۳۹)

قرارداد مورد بحث مخفی است و در اختیار نمایندگان شسندیکاها گذارده نمی شود. قرار است این قرارداد، که تاکنون مخفی نگه داشته شده، امسال به تصویب دولت ها رسانده شده و مورد تصویب پارلمان ها نیز قرار گیرد!

در ابتدا قرار بود مذاکرات درباره این قرارداد در چارچوب "سازمان تجارت جهانی" WTO انجام شود. اما زیر فشار امریکا، این مذاکرات در کلوب ۲۹ کشور سرمایه داری بزرگ جهان OECD اجرا شد. علت خواست امریکا، جلوگیری از فشار و مزاحمت کشورهای درحال رشد و کوتاه کردن زمان مذاکرات است. قرارداد تنظیم شده سپس به همه کشورهای متقاضی قروض خارجی، بعنوان "قانون اساسی جهانی سرمایه مالی" دیکته خواهد شد.

در ظاهر امر، این قرارداد شرایط سرمایه گذاری خارجی را در کشورهای دیگر تنظیم می کند، اما درواقع هدف تنظیم و تحمیل سندی درباره حقوق و آزادی های کنسرن های فراملیتی و برخورداری آنان از حقوقی در سطح حاکمیت ملی و نوعی "کاپیتولاسیون" اقتصادی است، که به استقلال کشورهای دریافت کننده سرمایه به نفع منافع بی بندوبار سرمایه، پایان می دهد. دولت هایی که کشورشان را زیر این سلطه می برند، حق ندارند تفاوتی بین سرمایه داخلی و خارجی قائل شوند. آنها، همچنین مجاز نیستند، مانع سرمایه گذاری و ورود سرمایه خارجی شوند، که با شرایطی مشابه وارد کشور می شود. این سرمایه ها، خارج از نظارت دولت محلی، مجازند در کشور مربوطه به رقابت با یکدیگر برخیزند.

طبق این سند، کنسرن های فراملیتی به استقلال در برابر حقوق ومقررات ملی کشورهای دریافت کننده سرمایه، دست می یابند و از حقوقی همانند کشوری مستقل در دل این کشورها برخوردار می شوند. حقوقی که قدرت سیاسی را نیز شامل می شود. اگر دولتی قرارداد فی مابین را نقض کند، کنسرن های فراملیتی حق دارند، از آن دولت به دادگاه بین المللی شکایت کنند. درحالی که این حق را اما دولت های دریافت کننده سرمایه ندارند. آنها نمی توانند علیه کنسرن ها به دادگاه بین المللی شکایت کنند. حتی اگر این کنسرن ها، خلاف حفاظت محیط زیست عمل کنند. حتی اگر این کنسرن ها، خلاف قراردادهای خود عمل کنند، نیز دولت های مزبور نمی توانند علیه آنها شکایت کنند!

اضافه بر آنچه گفته شد، دولت های مورد نظر حق تعیین اهداف برای سرمایه گذاری خارجی ندارند. مثلاً این دولت ها اجازه ندارند ایجاد محل کار را به عنوان یکی از اهداف سرمایه گذاری در قرارداد قید کنند و یا حدنصاب برای واردات و صادرات در نظر بگیرند! و یا ضوابطی را برای حفظ محیط زیست در قرار داد بگنجانند. تمامی قوانین و ضوابط ملی، از جمله قوانین کار، که مانعی بر سر راه "آزادی" سرمایه خارجی است، باید ملغی گردد. قوانین مربوط به حفاظت از نیروی کار، درباره حداقل دستمزد، قوانین حافظ محیط زیست و صنایع داخلی و... تماماً باید لغو شوند.

دولت های دریافت کننده سرمایه خارجی موظفند امنیت سیاسی و ایجاد فضای مناسب برای سرمایه گذاری خارجی و همچنین ایجاد شرایط قانونی برای خروج سود از کشور را تضمین کنند. وظیفه تامین امنیت داخلی در برابر ناامنی و حتی انقلابات، چنان است، که حتی به کنسرن ها حق می دهد، در صورت وقوع چنین وقایعی از دولت ملی در هر دادگاه بین المللی، که آنها خود تعیین کنند. شکایت کنند. لوموند دیپلماتیک فوریه ۱۹۹۸ می نویسد، که اگر این قوانین، که به "قانون اساسی سرمایه مالی" شهرت یافته، در سال ها ۸۰ حکمروا بود، امروز "تلسون ماندلا" هنوز در زندان بود و سفیدپوستان نژادپرست حاکم بر آفریقای جنوبی!

رئیس WTO، "رناتو روجیرو" Renato Ruggiero نام این قانون را بدرستی "قانون اساسی سرمایه مالی جهانی" گذاشته است. قانونی که مخالف و در ستیز با قوانین "سوسیال" - اجتماعی - است!

برقراری چنین شرایط سیاسی، در جهت حاکمیت جهانی سرمایه مالی امپریالیستی، همزمان است با توسعه قدرت نظامی "تانو" و خواست اعزام نیرو توسط این سازمان به سراسر جهان برای «تحمیل صلح»! که معنای واقعی آن، دفاع و حفاظت از این قانون و تحمیل آن به سراسر جهان است! این قانون اساسی و لشگرکشی جهانی برای اجرای آن، محتوای واقعی نظم نوین امپریالیستی را به نمایش می گذارند. نظمی که ایالات متحده امریکا، بنا بر آخرین اظهارات "کلینتون"، رهبری آنرا حق خود می داند.

"کمونیسم" راه کارگر

از ادعا تا عمل!

تک صدایی... حاکمیت دولت ایدئولوژیک. در این نوع جوامع [؟]، آزادی عقیده و بیان و... بشدت سرکوب می شوند و... آقای "باور" که باید امیدوار بود بر "تهوع" خود غلبه کرده باشد، در ادامه این اظهارنظرهای علمی (!) نمونه چنین کشورهای تک صدائی را «اتحاد شوروی» سابق و «چین» و «کره» موجود» معرفی می کند!

جامعه باز و جامعه بسته

نقض قوانین سوسیالیستی، ازجمله آزادی بیان و عقیده و... در کشورهای سوسیالیستی سابق، شناخت علل بروز این نادرستی ها، و درس آموزی از تجربه ناموفق این کشورها برای وظایف آینده، منظور نظر "م. باور" در مقاله ای که نوشته، نیست. او بجای برخورد علمی و صادقانه با آنچه روی داد، خواسته و ناخواسته مبلغ نظریات ایدئولوگ های ضد کمونیست می شود و در این مقاله، جوامع را به دو «نوع جوامع» تقسیم می کند. او برای «نوع بسته» آن، ویژگی «توتالیتر، تک صدایی، حاکمیت دولت ایدئولوژیک، فقدان آزادی عقیده و بیان» را برمی شمارد، و در عوض ویژگی هائی را برای «جامعه باز» و کشورهای «پیشرفته سرمایه داری» در نظر می گیرد، که عینا از نظرات "کارل پوپر" اقتباس شده است.

"کارل پوپر" به عنوان یکی از مهمترین طرفداران پوزیتیویست سرمایه داری، در کتاب خود، تحت عنوان «جامعه باز و دشمنان آن»، جامعه بشری را بطور غیرتاریخی، به «دو نوع» تقسیم می کند: «جامعه باز و جامعه بسته». او این دو جامعه را «دو نوع سازماندهی جامعه» معرفی می کند، که بکلی در تضاد با هم قرار دارند. جامعه بسته به نظر او «از درون سیستم دودمانی جامعه قبیله ای» پدید می آید. «بر این جوامع تمایلات ساختارهای دستجمعی، سنت ها و تابوها حاکمند. این به معنی تحت استیلای جمع بودن فرد است. بر این پایه، هم ثبات و هم بسته بودن، یعنی کاراکتر توتالیتر، ویژگی چنین جامعه ایست و به همین علت نیز چنین جامعه ای نمی تواند به تکامل مطلق دست یابد.» (ک. پوپر، ۱۹۷۰، جلد یک، ص ۲۲۸)

برداشت "پوپر" از آزاد نبودن جامعه اولیه، همانقدر غیرتاریخی است، که برداشت غیرطبقاتی بودن «آزادی» در «کشورهای پیشرفته سرمایه داری» نزد "م. باور" غیرتاریخی-غیرطبقاتی است. محدودیت مورد نظر او درباره «آزادی» در این کشورها، که با واژه «در مجموع» عنوان می شود، بیان "کمیت"، بیان "درجه" و وسعت آزادی برای برخی طبقات و یا فقدان آزادی برای «کشورهای پیشرفته سرمایه داری» نمی دهد! لاف باید برای گردانندگان نشریه یک «سازمان کمونیستی» روشن باشد، که طیف اشکال ممکن حاکمیت بورژوازی از «دموکراسی پارلمانی»، با تمام مخلفات اجتماعی آن برای دوران های معینی از رشد سرمایه داری، تا اشکال فاشیستی این حاکمیت در دوران های بحرانی، تشکیل می شود.

ماهیت غیرطبقاتی و غیرتاریخی برداشت از ویژگی «توتالیتر» در نظرات فوق آنجا بشدت چشم می خورد، که بدانیم در جامعه اولیه، اساسا مالکیت خصوصی وجود نداشته است، که وجود آن در اساسنامه سازمان راه کارگر بدرستی «شرط استعمار نیروی کار» و بر این پایه، شرط به «بردگی در آوردن انسان ... و به گروگان گرفتن بشریت» اعلام می شود. با استناد به همین سند پایه ای سازمان "راه کارگر"، می توان پرسید: چگونه می توان در چنین جامعه ای، وابستگی انسان ها به یکدیگر را، نه ناشی از نیاز تاریخی آنان به یکدیگر، بلکه برپایه آن سودورزی ای دانست، که ویژگی سیستم های استعماری و ازجمله در «کشورهای پیشرفته سرمایه داری» امروز است؟ و بر این پایه جامعه آنان را «توتالیتر» نامید؟

غفلت از برخورد انتقادی و سازنده به نقض آزادی های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و تجربه اندوزی برای آینده، و «توتالیتر» نامیدن کشورهای سوسیالیستی سابق، جز همصدائی با تبلیغات امپریالیستی برای بی اعتبار کردن همه جنبه های مثبت تجربه شکست خورده گذشته و بالا بردن اعتبار برای رسیدن به «سوسیالیسم» است؟ امروز، که زمان همبستگی با جنبش زحمتکشان کشورهای متروپل و تقویت و پیوند دادن جنبش ضد مونوپولی کشورهای متروپل با جنبش ضد امپریالیستی کشورهای عقب نگه داشته شده ای نظیر مین ماست، چرا باید مبلغ این نوع نظرات شد؟

این برداشت غیرطبقاتی و غیرتاریخی "م. باور" در مورد «حاکمیت دولت ایدئولوژیک» نیز خود را نشان می دهد. برداشت او از مقوله «ایدئولوژی»، دقیقاً برداشتی است که القای آن، هدف تبلیغات سیستم سرمایه داری است. ایدئولوگ های سرمایه داری، و ازجمله "کارل پوپر"، بعنوان توریستی پوزیتیویست و معتقد به ایده آلیسم، می خواهند القا کنند، که ایدئولوژی نه زائیده روابط معین اجتماعی، یعنی پدیده ای ثانوی، بلکه پدیده ای اولی است و نیاز به آن ناشی از سیستم «توتالیتر» حاکم بر «جامعه بسته» است. برقراری «جامعه باز»، که در آن دیگر «توتالیتر» برقرار نیست، «حاکمیت دولت

"سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)"، از جمله سازمان هائی است، که در سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی نیز خود را «سازمانی کمونیستی» دانسته و مطابق برنامه و اساسنامه مصوب کنگره سوم ۱۳۷۶ می داند.

اعتبار هویت، ادعاها و معنی واقعی اسامی و اصطلاحات، در این و یا آن سازمان چپ، از بطن سیاست ها، بینش ها و درک دقیق از آن هویتی که خود را مدعی آن اعلام می دارند، باز شناخته می شود. بنابراین، در سازمانی که خود را سازمانی کمونیستی اعلام می دارد، اصطلاحات فلسفی-اجتماعی باید با همان اهدافی بکار گرفته شوند، که معنای دقیق خود را می رسانند. بنابراین، نویسنده ای که در نشریه ارگان چنین سازمانی قلم می زند، علی القاعده، اگر هم خود را مجاز بداند، از هر سازو و لغت ناپسندی در پلیمیک سیاسی (حتی در حد افترا و تهمت) استفاده کند، مجاز نیست درک مغشوق و نادرستی از اصطلاحات دقیق سیاسی-فلسفی-اجتماعی را، بعنوان اصطلاحات علمی ارائه دهد. آنکس که چنین وسواسی را ندارد، حتی اگر در سازمانی با ادعای "سازمان کمونیستی" عضویت داشته باشد، فاقد چنین صلاحیتی است. در مطالب، موضع گیری ها، سیاست ها و دیدگاههای سازمان راه کارگر، که در نشریه ارگان این سازمان منتشر می شود، فراوان می توان به مواردی از این دست اشاره کرد. و این ناروغ از اختلاف دیدگاه ها و سیاست های این سازمان با حزب توده ایران، در ارتباط با جامعه ایران، انقلاب بهمن و ماهیت طبقاتی جمهوری اسلامی بوده و هست!

یکی از نمونه های قابل ذکر، مطلبی است، که با نام مستعار "م. باور" در شماره ۱۵۰، دی ماه ۱۳۷۶ نشریه "راه کارگر" منتشر شده است. این مطلب در اساس به بهانه «کتاب گفتگو با تاریخ» نورالدین کیانوری و «مبارزه سیاسی با راه توده»، اما در حقیقت در ستیز همیشگی راه کارگر با حزب توده ایران و تاریخ و مبارزات آن منتشر شده است.

اینکه نظر "راه توده" درباره کتاب خاطرات و یا گفتگو با تاریخ نورالدین کیانوری و انتشار بخش هائی از آن توسط راه توده چه بوده و هست، برای کسانی که استدلال های "راه توده" را در باره دلائل انتشار بخش هائی از این خاطرات خوانده باشند، نباید پنهان و نامعلوم باشد. ما آن بخش از این نوشته ها را که سندی در رد تبلیغات جمهوری اسلامی پیرامون تاریخ حزب، واژگونه جلوه دادن سیاست حزب در برابر انقلاب بهمن ۵۷، و همچنین در تأیید حقانیت تاریخی و حضور حذف نشدنی حزب توده ایران از جامعه ایران بوده، با فاصله گیری از "خوردن نان به نرخ روز" منتشر ساخته و هر نوع سخن و تحلیلی که بر همین پایه و استراتژی، در آینده، واز زبان و قلم هر کدام از اعضای رهبری حزب توده ایران مطرح شود، باز هم، بی اعتناء به جو سازی ها و فشارهای تبلیغاتی راست و چپ منتشر خواهیم ساخت.

این تصریح از آن جهت ضرورت داشت، که بدنبال حقانیت نظرات "راه توده" پیرامون اوضاع ایران، و افشای سیاست "تحریم" و ضرورت شرکت در انتخابات اخیر ریاست جمهوری و مجلس پنجم، ارکستر ناهماهنگی در ستیز با "راه توده" به صدا درآمده است. ارکستری که طبل آن را، "تیمروز" سلطنت طلبان می زند و شیپور آنرا نویسندگان "راه کارگر" البته در فاصله سر و صدای این دو ساز پر هیاهو، کسان و نشریات دیگری نیز خارج از نوت چیزهائی می نوازند!

بنظر می رسد، این ستیز در آینده جدی تر هم خواهد شد، چرا که ظاهراً سکوت در برابر نقشی که "راه توده" در دفاع از حقانیت حزب، سیاست بعد از پیروزی انقلاب آن و بویژه نگرش کنونی نسبت به اوضاع ایران ایفاء می کند، عرصه را بر طیف گسترده سازمان ها و طرفداران مشی و سیاست "تحریم" جنبش مردم ایران، تنگ و تنگ تر کرده است. حق گوئی و جسارت شنا کردن بر خلاف جریان که به مهاجرت چپ ایران در خارج از کشور تعمیل شده، البته غواض و عواقبی هم دارد، که چاره ای جز تحمل آن نیست!

سخن نه بر سر افشای ستیز با "راه توده" و "یا حزب توده ایران"، در نشریه "راه کارگر"، بلکه بر سر درک غلط از اصطلاحات، دایره محدود دانسته های علمی و پیروی از اندیشه های ایدئولوگ های سرمایه داری، زیر چتر حفاظتی «سازمان کمونیستی» است.

"م. باور" در شماره ۱۵۰ نشریه "راه کارگر" می نویسد: «... در کشورهای پیشرفته سرمایه داری آزادی عقیده و بیان و احزاب و حق تشکیل و حقوق شهروندی - در مجموع - محترم شمرده می شود...» برای آقای "باور"، برخلاف کشورهای پیشرفته سرمایه داری، در «جامعه بسته» چنین وضعی حاکم نیست. در چنین جوامع «یک دولت توتالیتر» [برقرار است]... جامعه

جنبش کارگری در آلمان

آنچه که طی هفته‌های گذشته در فرانسه به صورت تظاهرات اعتراضی سبذیکاهای کارگری و بیکاران اتفاق افتاد، در آلمان نیز قابل تصور است؟

زمزمه‌های ناراضی در اتحادیه‌های کارگری آلمان نیز وجود دارد، زیرا علاوه بر اینکه از تعداد بیکاران کاسته نشده، حمایت‌های مالی سازمان فدرال کار از بیکاران نیز روز به روز کاهش می‌یابد. از سوی دیگر، پرداخت‌ها در حوزه‌های اجتماعی نیز دستخوش کاهش شده است. در نشست‌های منطقه‌ای اتحادیه سبذیکاهای کارگری آلمان "ختی سخنان متفاوت از گذشته، از رهبر اتحادیه، یعنی "دیرشولته"، شنیده می‌شود. وی در اجلاس اتحادیه در ۱۷ ژانویه، اظهار داشت: «دلم نمی‌خواهد کارگران این مرز و بوم را به این فرا بخوانم که دست از کار بکشند؛ بورس‌ها و بانک‌ها را اشغال کنند و این مراکز را تا روزی که حداقل یک میلیون انسان کار پیدا نکرده‌اند، در اشغال خود نگهدارند. با آنکه این کار قانون شکنی محسوب می‌شود، اما به نظر می‌رسد که انجام آن روز به روز بیشتر به سود منافع اجتماعی این مرز و بوم است»

شولته یادآوری کرد که نزدیک به یک سال پیش، وقتی کارگران معادن ذغال سنگ، علیه پیمان شکنی دولت فدرال به حرکت درآمدند، تنها با فشار او بود که کارگران، دفتر کار صدر اعظم آلمان "هلموت کهل" را اشغال نکرده بودند.

"شولته" فراموش کرد، یادآور شود که کمی پس از آن این ماجرا، پنج هزار تن از کارگران فلزکار صنایع "کروپ" و "تیسن" در مقابل مرکز بانک مرکزی آلمان، در فرانکفورت تجمع کرده و علیه نقش این بانک در تحویل تحول قیم وار "تیسن" به "کروپ" اعتراض کردند.

(ترجمه از Neue Solidarität شماره ۵)

(بقیه بحران اقتصادی از ص ۲۹)

نیز تولیدات معدنی و کشاورزی. براساس آخرین پیش‌بینی‌ها، تولید ناخالص ملی این کشورها به میزان ۱۳ درصد کاهش خواهد یافت و بیش از ۳ میلیون نفر بیکار خواهند شد. بزرگترین مجتمع کره که اکنون در معرض برچیده شدن قرار گرفته است، تلاش‌های خود را برای صادرات دوجندان کرده، بناچار قواعد نانوشته رقابت در بازارهای انحصاری را نادیده گرفته و در جنگ بیرحمانه قیمت‌ها وارد گردید، که ارزش "دون" (پول کره جنوبی) را باز هم پائین خواهد آورد. نخستین قربانیان این جنگ آن دسته از موسسات آسیایی و دیگر نقاط جهانی خواهند بود که در همان رشته‌ها و در همان سطح و کیفیت فعالیت می‌کنند.

حجم عظیم بدهی‌های مشکوک بانک‌های کره‌ای حاصل اعتباراتی است که به مجتمع‌های صنعتی اعطاء گردیده است. بدهی‌هایی که بازپرداخت آنها ممکن نیست و باید مجدداً زمانبندی گردند که این امر به "حسن نیت" نهادهای خارجی بستگی پیدا خواهد کرد. این بدهی‌ها چیزی نیست جز روی مالی ظرفیت بزرگ تولیدی که در جستجوی بازار خودش می‌گردد. در صورتیکه این ظرفیت برای مدت طولانی بلااستفاده باقی بماند، عملاً به معنی دور ریخته شدن سرمایه‌ها خواهد بود. با تعهداتی که صندوق بین‌المللی پول در پایان نوامبر ۱۹۹۷ به کره تحمیل نموده، اکنون راه برای گروه‌های صنعتی آمریکایی یا اروپایی، برای بازخرد موسسات کره‌ای هموار گردیده است. فعلاً خریداران احتمالی از خود ذوق و شوق چندانی نشان نمی‌دهند، بنابراین بخشی از ظرفیت تولیدی اضافی - یعنی در برخی شاخه‌ها حدود یک سوم آن- باید برچیده شوند. در این صورت طلب‌های بانک‌های کره‌ای برای همیشه سوخت شده‌اند. قبل از بحران اخیر بازارهای مالی و بورس "توظهور" آسیایی به اضافه هنگ کنگ و سنگاپور حدود ۹ درصد سرمایه‌گذاری‌های بورسی بین‌المللی بر روی بازار سهام را تشکیل می‌دادند. اکنون پس از فرار سرمایه‌ها، سهم آنها بسیار ناچیز گردیده است. هدف از تدابیری که صندوق پول اعلام یا اتخاذ می‌کند نیز در واقع پایان دادن به ترس و وحشت عاملین بورس‌ها و ممانعت از گسترش بحران به دیگر بورس‌های جهان است.

در صدر این تدابیر، مانند همیشه آن اقداماتی قرار دارد که خوشایند "بازارها" است. در بخش خصوصی مسئله تجدید ساختار موسسات، اخراج و کاهش دستمزدها، در آن جایی که می‌توانست کمی افزایش یابد مطرح است و در بخش دولتی، ریاضت بودجه و توقف یا کند ساختن طرح‌های بزرگ.

رکود آسیایی به طور اجتناب‌ناپذیر در وضعیت سه ماه آینده گروه‌های بزرگ در "وال استرین" تاثیر خواهد گذاشت و خطراتی برای بازار بورسی که وسیعاً بیش از ارزش واقعی آن ارزیابی شده، خواهد داشت.

ایدئولوژیک» نیز پایه و اساس و مضمون اجتماعی ندارد. از اینروست که «جامعه باز» فاقد ایدئولوژی حاکم است و در آن بطور خودبخود «آزادی» برقرار است. جامعه‌ای است که «به تکامل مطلق» مورد نظر "پوپر" دست یافته است و آقای "م. باور" هم با باور به این ترزا، و با چشم پوشیدن به واقعیت عینی در «کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری» همین ترزا را تائید می‌کند و در نشریه یک «سازمان کمونیستی» منتشر می‌سازد.

واقع بینی آرمان گرایانه انقلابی و یا پراگماتیسم ارتجاعی

اگر بخواهیم ادعای مطرح شده در اساسنامه این سازمان را بپذیریم، باید بپذیریم که این سازمان «برای برانداختن سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم [در ایران] مبارزه می‌کند». چنین پذیرشی درضمن به این معنا نیز هست، که امروز در ایران سوسیالیسم برقرار نیست. در شرایط مشخص ایران کنونی، مبارزان راه سوسیالیسم و بطریق اولی یک «سازمان کمونیستی» چه باید بکنند، چه شیوه‌ها و کدام تاکتیک‌ها را برای دستیابی به هدف استراتژیک باید بکار گیرند؟

بعبارت دیگر کدام شیوه‌ها در خدمت آنست که یک «سازمان کمونیستی» به کمک آنها بتواند در مبارزات مرحله‌ای و در جریان تجربه روزانه عملی زحمتکشان، به ارتقای دانش و شناخت آنان از روابط اجتماعی و از مبارزه طبقاتی کمک کند و زحمتکشان را قدم به قدم در جهت شناخت اهداف سوسیالیستی سوق دهد و آنها را به ضرورت مبارزه برای دسترسی به این اهداف، قانع سازد؟

نویسنده مقاله در نشریه ارگان سازمانی که خود را «کمونیست» می‌داند، باید بداند، که برای دسترسی به هدف فوق، مبارزه برای سازمان دادن خواست‌های دموکراتیک زحمتکشان یک وظیفه انقلابی است. در این مبارزات مطالباتی است، که شناخت اهداف سوسیالیستی برای زحمتکشان ممکن می‌گردد. کارگر «خاص» به «طبقه کارگر»، به مفهوم «عام» آن تبدیل می‌گردد. خواست‌های مطالباتی-دموکراتیک در مبارزات تاکتیکی، به خواست‌های سوسیالیستی فرامی‌رویند. *

تلفیق واقع‌بینانه و آرمان‌گرایانه و انقلابی و وظایف "دموکراتیک" و "سوسیالیستی" را نباید آنچنان تلقی کرد، که مرز بین آنها را که ناشی از شرایط عینی جامعه و سطح آگاهی شخصی و طبقاتی زحمتکشان است، نادیده گرفته شود. به این دلیل است که شرایط کنونی در ایران، ما را موظف می‌سازد، تا آن حدی که «واقعیت عینی» به ما امکان می‌دهد، بتوانیم به فعالیت ایدئولوژیک و سیاسی (بخوان سوسیالیستی) خودمان ادامه دهیم، با وضع موجود کنار آمده، به کارگران و زحمتکشان در جریان تجربه آنها در مبارزات دموکراتیک آنها آگاهی و روشنگری بدهیم و آنان را آماده کنیم، تا در آغاز برای حقوق صنفی (دموکراتیک) و در گام‌های بعدی، برای حقوق سیاسی طبقاتی (سوسیالیستی) خود مبارزه کنند. این همان آرمان‌گرایی واقع‌بینانه است که نویسنده راه کارگر، به نقل و به بهانه کتاب گفتگو با تاریخ نورالدین کیانوری، با آن به ستیز برخاسته است. ستیزی که دراساس، ستیز با علم و بنیان ایدئولوژیک کمونیسم و سوسیالیسم است. البته این اصول هرگز به این فرد یا آن شخصیت، در مقام رهبری و عضویت در رهبری حزب تعلق نداشته است. این اندیشه توده‌ای، مشی توده‌ای و شناخت حزب توده ایران از جامعه ایران و تلاشی است که در راه انطباق فعالیت سیاسی - توده‌ای با شرایط ایران داشته، دارد و خواهد داشت. انطباقی که در هریک از آثار متفکران حزب توده ایران قابل رد یابی است. نویسنده راه کارگر، که به بهانه کتاب گفتگو با تاریخ به ستیز شناخته شده سازمان خویش یا حزب توده ایران یاری رسانده است، می‌تواند این پیش و مشی توده‌ای را در آثار بسیاری از متفکران توده‌ای پی جویی کند. از جمله کتاب زده یاد فرج الله میزانی (جوانشیر) بنام "سیمای مردمی حزب توده ایران"

این واقع‌بینی آرمان‌گرا و انقلابی فاصله کیفی با آن برداشت‌هایی دارد، که برقراری سوسیالیسم را بعهد «نسل‌های بعدی» می‌گذارند (بابک امیر خسروی) و به تقلید از "پوپر" خواستار «جامعه باز» و مهندسی اجتماعی، به‌عنوان قله "پراگماتیسم ارتجاعی" می‌شود.

* محتوای «سازمان کمونیستی» باید همان باشد، که بنیان سوسیالیسم علمی، مارکس و انگلس و لنین آن را تعریف کرده‌اند. در برنامه مصوب ۱۳۷۶ سازمان راه کارگر و در تعریف سوسیالیسم، آنرا جامعه‌ای است که در آن مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید برقرار شده و به جامعه طبقاتی پایان داده شده تعریف شده است. در همانجا «دستیابی طبقه کارگر به حاکمیت سیاسی، نخستین شرط برقراری سوسیالیسم» اعلام می‌شود. باوجود این در این اساسنامه و برنامه نامی از بنیان سوسیالیسم علمی برده نمی‌شود.

* زنده یاد جوانشیر در "سیمای مردمی حزب توده ایران".

آیا اندیشه "حزب فراگیر چپ" با واقعیات جامعه ایران همخوانی دارد؟

"جنگ سرد" در عرصه ایدئولوژیک!

الف. آذرگ

* "بست مدرنیسم"، "عصر فراصنعتی-اطلاعاتی"، "عصر اینترنت" و... یک سلسله از همبند نوع اصطلاحات، همگی با هدف به حاشیه راندن فلسفه علمی و خلع سلاح ایدئولوژیک چپ در عرصه جهانی است!

مدافعان فلسفه و جامعه شناسی بورژوازی، از توسل مستقیم و آشکار به احکام و اصول خویش خودداری می کنند. آنها، اغلب با گرفتن چهره علمی به خویش، انواع و اقسام اصطلاحات "مدرن" را وارد زبان ها می کنند، تا علمی ترین اصطلاحات را از صحنه خارج سازند. امروزه، برجسته ترین مظاهر این اغواگری را می توان در تبلیغات گوشخراش، پیرامون "عصر فرا مدرن" (بست مدرنیسم) و "عصر فرا صنعتی و اطلاعاتی" مشاهده کرد.

این کارزاری است، که پس از پایان جنگ سرد، با شدت هرچه تمام تر، توسط امپریالیسم جهانی ادامه یافته و انواع نظریه پردازان در جهان سرمایه داری برای تشدید این کارزار بسیج شده اند. هدف نهایی این کارزار، خلع سلاح چپ انقلابی جهان از فلسفه ایست، که بشریت همچنان آنرا پایه های نظری خویش برای تغییرات همه جانبه مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می شناسد و در جهت تکامل و تطبیق آن با جهان معاصر می کوشد. نوشته حاضر، تلاشی است برای نشان دادن زمینه تاریخی پیدایش نظریه "عصر فراصنعتی-اطلاعاتی" و تقابل و ضدیت این نظریه شبه علمی با اصلی ترین آموزش های فلسفه علمی؛ و همچنین اهداف واقعی مبلغین این نوع نظریات و اصطلاحات در جنبش چپ ایران!

زمینه تاریخی (۱)

چهل سال پیش، در ۴ اکتبر ۱۹۵۷، اولین ماهواره ساخت بشر به نام "اسپوتنیک" در اتحاد شوروی به فضا پرتاب شد و در مدار کره زمین قرار گرفت. برخی از پیامدهای تاریخی این واقعه بزرگ علمی-فنی را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

"آغاز عصر فضا"، شروع روند انقلاب در ارتباطات از طریق بکارگیری ماهواره، اثبات بی پایگی ادعاهای سرمایه داری مبنی بر دسترسی انحصاری به علوم و فنون و تأیید این نظر مارکس که "سرمایه علم را ایجاد نکرده، بلکه آنرا استثمار می کند و در روند تولید به خود اختصاص می دهد. تأیید این نکته که نتایج انقلاب علمی-فنی معاصر نه تنها می تواند در دسترس سرمایه داری و سوسیالیسم قرار گیرد، بلکه سوسیالیسم حتی می تواند برتری علمی-فنی نسبت به سرمایه داری بدست آورد. (۲)

پرتاب موفقیت آمیز "اسپوتنیک" به فضا، بمثابة نمودار برتری علمی-فنی سوسیالیسم در آن زمان، از یک طرف باعث تکان و شوک دولت های سرمایه داری شده و از طرف دیگر به جذابیت سوسیالیسم در میان انسان های شریف و عدالت خواه جهان، بویژه در کشورهای تازه استقلال یافته که مشتاقانه در پی یافتن راه های برون رفت از عقب ماندگی ساختاری بیادگار مانده از سلطه استعماری غرب بودند، شد.

"جیمز کیلیان" که چند روز بعد از پرتاب "اسپوتنیک" بعنوان مشاور ویژه رئیس جمهور آمریکا در امور مربوط به علوم و تکنولوژی منصوب شد، در کتاب خاطرات خود به تفصیل به شرح عکس العمل عصبی و جنون آمیز دولتمداران آمریکائی و اقدامات مشخص ایالات متحده در جهت مقابله با برتری علمی-فنی شوروی می پردازد:

((این شاهکار فنی، باعث شوک آمریکائی ها شده و نگرانی نسبت به آینده را در سراسر جهان آزاد ایجاد کرده است. در این شرایط تقریباً جنون آمیز، افراد بسیاری به این نتیجه رسیدند که شوروی ها، در زمینه علوم و فنون و تکنولوژی نظامی، ایالات متحده را پشت سر گذاشته است)) (۳)

از میان مجموعه اقدامات و سیاست های دولت ایزنهار، برای مقابله با برتری علمی-فنی شوروی، "کیلیان" موارد زیر را به تفصیل بررسی می کند: ایجاد مقام مشاور ویژه رئیس جمهور در امور مربوط به علوم و تکنولوژی، دعوت از دانشمندان به ارائه مستقیم نظرات پیرامون برنامه های فنی، نظامی و فضائی آمریکا، تغییر برنامه درسی مدارس و دانشگاهها در جهت تقویت آموزش ریاضیات، فیزیک، شیمی و زیست شناسی، اختصاص بودجه برای افزایش تعداد آموزگاران و مدرسين رشته های فوق، خرید وسائل آزمایشگاهی و حمایت مالی علاتمندان به تحصیل در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد، تبیین دوباره وظائف "بنیاد ملی علوم" و افزایش بودجه آن از ۵۰ میلیون دلار به ۱۳۶ میلیون دلار در سال ۱۹۵۸. (۴)

با برخورداری از حمایت کامل دولت آمریکا و استفاده از بودجه "بنیاد ملی علوم" آن کشور است که شماری از دولتمردان و نویسندگان آمریکائی و اروپائی، در پی پرتاب "اسپوتنیک" به فضا، به تدوین دگرگونه نظریه "جامعه صنعتی" و مجموعه نظری-ایدئولوژیک پیرامون آن پرداختند.

جامعه صنعتی

این نظریه، جوامع بشری را به سنتی و صنعتی یا مدرن تقسیم کرده و موضوع مهم در آنها، یعنی فرماسیون اجتماعی-اقتصادی و شالوده اصلی آن، یعنی شیوه تولید مادی را بطور کلی از بحث حذف می کند. براساس این نظریه، سیستم های ابتدائی، برده داری و فئودالیت در حیطه جامعه سنتی قرار گرفته، در حالیکه سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو تحت عنوان جوامع مدرن و یا فراصنعتی بررسی می شوند. نظریه "جامعه صنعتی" ارتباط بین اقتصاد و روابط اجتماعی-سیاسی را رد کرده و بجای آن ارتباط بین عناصر ساختاری تولید سرمایه داری را می نشاند. مبلغین این نظریه، به تکنولوژی بعنوان عنصر اصلی و در عین حال مستقلى می نگرند که ساختار "جامعه صنعتی" را شکل داده و معیاری است که براساس آن جوامع بشری را به سنتی و صنعتی تقسیم می کنند. در حالیکه مارکس و مارکسیستها، تکنولوژی را بعنوان عنصری از نیروهای مولده ارزیابی کرده و آنرا در ارتباط نزدیک و تنگاتنگ با روابط تولیدی در نظر می گیرند.

در سال ۱۹۶۰، "والتر رستو"، افسر عالی رتبه ارتش آمریکا و معاون دستیار ویژه رئیس جمهور آمریکا در امنیت ملی از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۱، با انتشار کتاب "مراحل رشد اقتصادی"، جوامع را به سنتی و صنعتی تقسیم کرده و مراحل انتقال از یک جامعه سنتی به جامعه صنعتی را نشان می دهد. از نظر "رستو" اقتصاد در مفهوم مارکسیستی آن نمی تواند بعنوان عامل اصلی ترقی اجتماعی تلقی شده و روابط اقتصادی نمی تواند شالوده تقسیم بندی جوامع بشری و روند تاریخی تکامل و توسعه بشمار آیند:

((... مراحل رشد این نظر را که اقتصاد بمثابة بخشی از جامعه، و منافع اقتصادی بمثابة انگیزه انسانی، ضرورتاً عوامل مسلط اند، را رد می کند... مراحل رشد براین باور است که پدیده مرکزی در جوامع فراصنعتی اقتصاد و اینکه جامعه سرمایه داری است یا نه، نبوده، بلکه روند کلی است که براساس آن گزینش ها صورت می گیرند.)) (۵)

دو سال بعد، در سال ۱۹۶۲ "ریسون آرون" نویسنده و سیاستمدار فرانسوی، در کتاب "۱۸ گفتار در باره جامعه صنعتی" نظریه "جامعه صنعتی" را کاملاً در تقابل با مارکسیسم تئوریک کرده: ((من بعنوان مفهوم تاریخی عمده، جامعه صنعتی (جامعه فنی، جامعه علمی و یا جامعه راسیونال) را بجای سرمایه داری برگزیده ام... من با این مفهوم شروع کرده و چندین نوع مختلف "جامعه صنعتی" را معرفی می کنم...)) (۶)

آرون، سپس ادعا می کند که از نظر کشورهای توسعه نیافته، بویژه بیش از ۵۰ کشور تازه استقلال یافته در آفریقا، سرمایه داری و سوسیالیسم تفاوتی نداشته و هر دو نمودار واقعیت واحد، یعنی تمدن صنعتی هستند.

((ازوپا آنچنانکه از آسیا دیده می شود، از دو جهان اساساً متفاوت، یکی جهان شوروی و دیگری جهان غرب، تشکیل نشده است. جامعه شوروی و جامعه سرمایه داری فقط دو نوع یک جنبش واحد و یا دو برداشت از یک شکل اجتماعی، یعنی "جامعه صنعتی" هستند.)) (۷)

در میابازه ایدئولوژیک علیه پیروان سوسیالیسم علمی، نظریه "جامعه صنعتی" بطور گسترده از جانب ایدئولوگهای سرمایه داری و آن بخشی از روشنفکران چپ که در تاریخ نظریات سیاسی به "چپ آمریکائی" معروف شده است، مورد بهره برداری قرار گرفته است. عبدالرسول خلیلی، طی تازه ترین مقاله ای که در ایران و در تبلیع نظرات "هربرت مارکوزه"، یکی از اصلی ترین رهبران نظری این گروه از روشنفکران چپ منتشر کرده است، می نویسد: ((دیدگاه انتقادی مارکوزه صرفاً محدود به جوامع صنعتی در کشورهای غربی و اروپا و

می‌شود. در سال ۱۹۷۰، برژینسکی (مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا، که هنوز هم دلیل اصلی پیروزی انقلاب ۵۷ ایران را دو دلی رئیس شاه در استفاده از نیروی نظامی می‌داند) اصطلاح "جامعه تکنیک‌ترنیک" را از ترکیب دو کلمه تکنولوژی و الکترونیک در مورد جامعه ای بکار برد که از نظر فرهنگی، روانی، اجتماعی و اقتصادی بوسیله تکنولوژی و الکترونیک، بویژه در زمینه کامپیوتر و ارتباطات شکل می‌گیرد. (۱۴)

الوین و هایدی تافل، تبلیغات پیرامون این نظریه را از شکل آکادمیک آن خارج کرده و با انتشار کتابهای "شوک آینده"، "موج سوم" و "جابجایی در قدرت" و "به سوی تمدن جدید"، نظریه "جامعه فراصنعتی-اطلاعاتی" را به میان گروه‌های اجتماعی وسیع تری بردند. مجموعه آثار بازاری و خیابانی تافلها برای این تر متکی است که تاریخ جهان از سه موج انقلاب کشاورزی (موج اول)، تمدن صنعتی (موج دوم) و تمدن اطلاعاتی - ارتباطاتی (موج سوم) تشکیل می‌شود. موج سوم از طریق انقلاب ارتباطاتی-اطلاعاتی زندگی انسانها از شیوه های موج اولی و موج دومی را تغییر خواهد داد. (۱۴)

در اینجا لازم به یادآوری است که تنها پس از حوادث ۱۹۸۹ در اروپای شرقی است که محافل تبلیغاتی و فرهنگی سرمایه داری، که تا آئرمین از رسیدن "جامعه فراصنعتی-اطلاعاتی" دم می‌زدند، یکشنبه کاشفان "عصر فراصنعتی-اطلاعاتی" شدند. آنتونی گیدنز "جامعه شناس آینده آلیست وانگلیسی که برخی نظراتش اخیرا در نشریه "نامه مردم" هم راه پیدا کرده است، در تازه ترین اثر خود - استقرار مجدد سرمایه داری در شماری از کشورهای اروپای شرقی را بخشی از روند جهانی شدن دانسته و نقطه آغازین آنرا برقراری ارتباطات الکترونیکی از طریق ماهواره می‌داند. وی ضمن اشاره به نقش ارتباطات الکترونیکی در وقایع ۱۹۸۹ در اروپای شرقی، می‌گوید: «اکنون نه تنها همه کس می‌تواند در آن واحد تصاویر واحدی را ببیند، بلکه ارتباط جهانی آن، به تازم بود تجربه روزانه همه رسوخ کرده و شروع به تغییر آن می‌کند...» به نظر گیدنز (ارتباطات الکترونیکی، یکی از مهمترین جوانب روند جهانی شدن بوده و این جهانی شدن است که امروز فشار به سمت دموکراتیزه شدن را اعمال می‌کند). (۱۵)

تافلها، در تازه ترین کتابشان، که در سال ۱۹۹۵ با مقدمه‌ای به قلم دوست و همفکر قدیمی‌شان "نیوت گینگریج"، سخنگوی مجلس نمایندگان آمریکا از حزب جمهوریخواه و یکی از ارتجاعی ترین سیاستمداران آن کشور در قرن بیستم، منتشر شده است، قرن بیست و یکم را "عصر فراصنعتی-اطلاعاتی" نام نهاده‌اند. عصری که در آن جهان به سمت تمدن جدیدی که از آمریکا سر چشمه خواهد گرفت، حرکت می‌کند. (۱۷)

دترمینیسم تکنولوژیک و چپ ایران

نظریه های فوق، علیرغم تفاوت های ظاهریشان، جملگی بیانگر گرایش نظری واحدی هستند که به تکنولوژی بعنوان آفریدگار تاریخ معاصر و شکل دهنده تحولات اجتماعی نگاه می‌کنند. هدف اصلی دترمینیسم تکنولوژیک چیزی نیست جز انکار ماهیت واقعی سیستم سرمایه داری و سرپوش گزاردن بر تضادهای جامعه سرمایه داری و راه‌های علمی و عملی بیرون رفت از آنها. این نگرش واقعیت تاریخی سیستم اجتماعی-اقتصادی را که بر پایه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بنا شده و هدف آن تحصیل حداکثر سود در یک رقابت بی بند و بار است را مسکوت گذارده و به تکنولوژی بعنوان تنها سلاحی که از طریق آن، همه تضادهای عمده در جامعه برطرف می‌شوند، می‌نگرد. در کشور ما، حزب توده ایران، از آغاز طرح اینگونه نظریه‌ها، ماهیت واقعی آنها را نمایانده است. بعنوان مثال زنده یاد احسان طبری، ضمن بحث از جامعه شناسی معاصر بورژوازی، در این مورد چنین می‌گوید:

«در جامعه شناسی معاصر بورژوازی، وجود حرکت تکاملی پیشرونده در تاریخ به انحاء مختلف نفی می‌شود و بجای تکامل، مفهوم "تغییر" جانشین می‌گردد و اگر تکاملی هم بناچار مورد قبول قرار گیرد، در چارچوب تکامل تکنیک محدود می‌ماند و این تکامل مناسبات تولیدی، مجموعه نظام اقتصادی-اجتماعی جامعه را در بر نمی‌گیرد. در نظرات ایدئولوگ آمریکایی "والتر رستو"، موسوم به "تئوری جامعه واحد صنعتی" و نیز در نظریات دترمینیسم تکنولوژیک، همین مطلب مورد تأیید قرار می‌گیرد. (۱۸)

در جوار تبلیغاتی که در ایران پیرامون نظریات دترمینیسم تکنولوژیک انجام می‌شود (از جمله انتشار ترجمه فارسی همه نوشته‌های "تافلها")، در مهاجرت نیز افرادی در درون جنبش چپ ایران، با هدف ایجاد تغییرات طبقاتی در اصول سازمانی، ایدئولوژیک و سیاسی-برنامه‌ای چپ، گاه تحت تاثیر این نوع نظرات قرار می‌گیرند.

آمریکا نیست، بلکه وی جوامع سوسیالیستی را نیز مورد انتقاد قرار داده، معتقد است که جامعه صنعتی نوین، در دو شکل سرمایه داری و سوسیالیستی اش وجوه اشتراک زیادی با همدیگر دارند. مارکوزه جهان کمونیسم را دشمن خارجی نظام سرمایه داری نمی‌داند و می‌گفت، که جهان کمونیست اکنون در ردیف نظام‌های کاپیتالیسم درآمده است. وی همچون "ریمون آرون" موافق است که همه جوامع پیشرفته صنعتی در بنیاد خود همانند یکدیگرند. (۸)

خلیلی سپس ادعا می‌کند که "فروپاشی شوروی سابق نیز نتایج همین مطلب است!"

در سال ۱۹۷۳، "دانیل بل"، جامعه شناس آمریکایی، با انتشار کتاب "ظهور جامعه فراصنعتی" این اصطلاح را در باره ایالات متحده، بخشی از اروپای غربی و ژاپن، در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم بکار برد. از نظر "بل" جامعه فرا صنعتی، جامعه نوینی است که از درون "جامعه صنعتی" برآمده و جای آنرا خواهد گرفت. در جامعه فراصنعتی، روشنفکر عساصی، نازااضی و از خود بیگانه "جامعه صنعتی" سرانجام موقعیت و جایگاه اجتماعی دلخواه در خود را باز می‌یابد. "بل" تقریباً یک دهه قبل از آن، در کتاب "پایان ایدئولوژی" حالت روحی و روانی این روشنفکران را چنین توصیف کرد:

«از نفس افتاده ایدئولوژی های کهنه بطور اجتناب ناپذیری به اشتیاق به ایدئولوژی های نوین انجاییده است... نسل جدید، بدون هرگونه خاطره معنی داری، از مباحث قدیمی و فاقد هر نوع سنت مطمئن که بتواند بر روی آن بنا کند، خود را در چارچوب جامعه سیاسی، در پی مقاصد جدیدی می‌یابد. از نقطه نظر روشنفکرانه دیدگاه قدیمی رد شده است. در طلب یک آرمان، خشمی عمیق، نومیدانه، تقریباً رقت انگیز و جستجوی بی تابانه یک رادیکالیسم فکری نوین مشاهده می‌شود... برای آرمان خواهان طعنه آمیز اینکه کارگران که روزگاری مطالباتشان نیروی محرکه تحول اجتماعی بود، بیشتر از روشنفکران از جامعه راضی هستند... روشنفکر جوان نا خشنود است، زیرا "راه میانه" متعلق به میانسالان است و نه او. او فاقد شور و هیجان بوده و در حال جان کندن است... انرژی های احساسی و خواسته های بسیاری وجود دارد و سؤال عمده این است که چگونه می‌توان این انرژی ها را بکار گرفت» (۹)

"جامعه فراصنعتی" که در آن ظاهراً دانائی توانائی است و طبقه روشنفکر دارای دانش تکنولوژیک "نیروی اصلی تحولگر در آن است. بهشت موعود چریک روشنفکری است که اکنون خود میانسال شده و از مارکس، مارکسیستها و طبقه کارگر حساب های تسویه نشده را طلب می‌کند. "بل" ابعاد پنجگانه این جامعه را در نکات زیر خلاصه می‌کند:

- ۱- بخش اقتصادی: تغییر از تولید کالائی به اقتصاد متکی بر بخش خدمات
- ۲- توزیع شغلی: برتری طبقه حرفه‌ای و فنی
- ۳- اصل محوری: مرکزیت دانش تئوریک به‌نایب سرمایه نوآوری و تنظیم سیاست های جامعه

۴- جهت گیری آتی: کنترل تکنولوژیک و ارزیابی تکنولوژیک

۵- تصمیم گیری: آفرینش تکنولوژی فکری نوین (۱۰)

"جامعه فراصنعتی" و ویژگی های توصیفی آن، مستقیماً درجهت مقابله با آموزش های اساسی مارکسیسم در باره جامعه سرمایه داری تنظیم شده است. نظرات زیر که از لایبلی صفحات کتاب "بل" استخراج شده‌اند، ماهیت ضد مارکسیستی این نظریه را نشان می‌دهند:

- اشتغال مهمترین عامل تعیین کننده طبقه و تقسیم بندی طبقاتی در جامعه است (۱۱)

- در جامعه سرمایه داری نهاد محوری مالکیت خصوصی بود، در جامعه فرا صنعتی نهاد محوری مرکزیت دانش تکنولوژیک است. (۱۲)

- اگر در جامعه فرا صنعتی طبقه کارگر تحلیل می‌رود، چگونه می‌توان نظری مارکس در باره تحول اجتماعی را حفظ کرد؟ و اگر طبقه کارگر جهان را به ارث نخواهد برد، چگونه می‌توان حزب کمونیست بعنوان پیشاکنگ طبقه کارگر را توجیه کرد؟ (۱۳)

این نظریه، دقیقاً به علت ماهیت ضد مارکسیستی اش، از ابتدا با استقبال وسیع محافل فرهنگی وابسته به سرمایه داری جهانی روبرو شد. بعنوان مثال "آکادمی علوم آمریکا" و "کمیسون سال ۲ هزار" وابسته به آن، از آغاز مهر تأیید براین نظریه زده و آنرا در کتاب پنج جلدی خود، تحت عنوان "سوی سال ۲ هزار" منتشر کرده است.

نظریه "جامعه فراصنعتی-اطلاعاتی"

در آمریکا، همزمان و موازی با کتاب "بل" برداشتهای دیگری نیز از "جامعه فراصنعتی" مطرح شدند که در آنها بجای مرکزیت "دانش تکنولوژیک" بطور مشخص از مرکزیت کامپیوتر و ارتباطات بعنوان محور اصلی صحبت

مثلاً "امیر مبینی" از رهبران کنونی سازمان فدائیان اکثریت، نظریه "جامعه فراصنعتی-اطلاعاتی" را اصل محوری جهت تعریف هویت جدید "چپ" قرار داده است. وی حدود یکسال و نیم پیش، در اجلاس برلین، پس از نفی ایدئولوژی علمی مارکسیسم و ماهیت دوران کنونی، یعنی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، ادعا می‌کند:

«اکنون ما در عصر فراصنعتی و عصر اطلاعاتی قرار داریم.» عصری که در آن «دیگر پندار بافی ایدئولوژیک... ما را خواب می‌کند. ما ناچاریم جهان بینی... خود را مدام بازسازی کنیم.» (۲۰)

آقای مبینی، اخیراً و در جهت بازسازی جهان بینی مارکسیستی، طی سلسله مقالاتی بنام «درآستانه امروز» به تکرار نظرات «آرون»، «بل»، «مارکوزه» و «گیدنز» درباره مارکسیسم پرداخت. او در مقدمه مقالات فوق (که انتشار آنها بطور غیر مترقبه، پس از شکست سیاست تحریم انتخابات ریاست جمهوری که او خود یکی از مبلغین جدی آن بود، قطع شد)، چنین نوشت: «فلسفه ناچار است از اسب اتلاطون، کالسکه کانت، قطار مارکس و هواپیمای راسل پیاده شود و سوار بر امواج، سر از اینترنت در آورد...» (۲۱)

او روابط بین فلسفه و شیوه تولید مادی و روابط مالکانه بر ابزار تولید را نفی کرده و در عوض تکنولوژی را بعنوان عنصر اصلی و شکل دهنده و آفریدگار فلسفه‌های مختلف، معرفی می‌کند.

صادقانه ترین پرسش آنست، که «براستی دلائل شباهت غیر قابل انکار بین نظرات احزاب و سیاستمداران و ایدئولوگ‌های سرمایه داری درباره مقولاتی مانند ماهیت دوران کنونی و نقش تکنولوژی، و نظریات بخشی از چپ مهاجرت ایران در این موارد چیست؟»

پاسخ سنجیده را بهتر است به نقل از "ب. کیوان"، در مصاحبه‌اش، با نشریه "کار" بیاوریم، که می‌گوید:

«چپ نو اندیش... در بی هویتی دل آزاری دست و پا می‌زند. در فرهنگ "چپ نو اندیش" جای کلام سیاسی و بینشی بنا بر نظم نگرشی ویژه "چپ" در برخورد به مقوله‌های اساسی... معین نیست. وصف و تعریف این مقوله‌ها به نحوی است که با وصف آنها در کلام سیاسی-اجتماعی حزب‌های راست و محافظه کار و بطور کلی غیر چپ، مرزبندی متمایزی ندارد. گویی "چپ" و "راست" بر سر این مقوله‌ها، بی‌کم و کاست، به خویشاوندی و یگانگی رسیده‌اند.» (۲۲)

پی نویس ها:

- ۱ - دایره المعارف امریکانا، جلد ۲۵، ص ۳۷۰
- ۲ - "کمونیست" شماره ۷، مسکو، ۱۹۵۸، صف ۲۲
- ۳ - جیمز کیلیان، "اسپوتنیک، دانشمندان و ایزنهاور: خاطرات اولین مشاوره ویژه رئیس جمهور در امور مربوط به علوم و تکنولوژی"، کمبریج، ۱۹۷۷، ص ۱۵ مقدمه.
- ۴ - همانجا، ص ۱۸۴-۲۰۴
- ۵ - والت رستو، مراحل رشد اقتصادی، کمبریج ۱۹۶۰-ص ۱۴۸
- ۶ - ریمون آرون، هیجده گفتار در باره جامعه صنعتی، لندن ۱۹۶۷ ص ۲۳۵
- ۷ - همانجا، ص ۴۲
- ۸ - عبدالرسول خلیلی، "هربرت مارکوزه و مکتب فرانکفورت"، در فرهنگ توسعه شماره ۳۰-۳۹ (مهر و آبان ۱۳۷۶) ص ۹۴
- ۹ - دانیل بل، پایان ایدئولوژی، کلکتو، ۱۹۶۰، ص ۳۷۵-۳۷۴
- ۱۰ - دانیل بل، "ظهور جامعه فراصنعتی"، نیویورک ۱۹۷۳، ص ۱۴
- ۱۱ - همانجا، ص ۱۵
- ۱۲ - همانجا، ص ۱۱۵
- ۱۳ - همانجا، ص ۴۰
- ۱۴ - پرنسکی، میان دو عصر: نقش امریکا در دوران تکنکترنیک، نیویورک ۱۹۷۰، ص ۹
- ۱۵ - الوین تافلر و هایدی تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، نشر نو ۱۳۶۳
- ۱۶ - آنتونی گیدنز، "ورای چپ و راست" کمبریج ۱۹۹۴ ص ۸۰
- ۱۷ - تافلرها، به سوی تمدن جدید، ترجمه محمدرضا جعفری، نشر سیمرغ ۱۳۷۶
- ۱۸ - احسان طبری، بنیاد آموزش انقلابی، انتشارات حزب توده ایران ۱۳۵۰ ص ۱۰۷
- ۱۹ - ب. کیوان، سوسیالیسم در ایران، در کار شماره ۱۲۳، آذر ۱۳۷۶
- ۲۰ - کار شماره ۱۴۱، برای نقد علمی، سخنرانی امیر مبینی. نگاه کنید به مقاله "بحث توریک در خدمت شناخت جنبش اجتماعی" راه توده شماره ۵۳
- ۲۱ - امیر مبینی، "درآستانه امروز" کار شماره ۱۵۶
- ۲۲ - مصاحبه با "ب. کیوان" پیرامون "سیمای امروزین چپ" کار شماره ۱۶۹

از میان این جمع، گاه کسانی که بیش از سه دهه، جنبش چپ ایران، آنها را معتقد به فلسفه علمی می‌شناسد، اندیشه "حزب فراگیر چپ" را مطرح می‌کنند. مثلاً "ب. کیوان" در مطلبی که از او در نشریه "کار" متعلق به سازمان اکثریت منتشر شده، می‌نویسد:

«... تغییرهای فاحشی در ساخت طبقاتی ایران صورت گرفته است. شمار مزدبران بخش خدمات و پیشه‌ها، کارکنان دولتی و غیر دولتی، روشنفکران و تحصیل کردگان، معلمان و دبیران، استادان دانشگاهها و مراکز عالی، تکنسین‌ها، کشاورزان آواره شهرها، حاشیه نشینان، دانش آموزان و دانشجویان و دیگر مزد بران بخش‌های غیر تولیدی وزن درشت و بسیار سنگین نیروی فعال جامعه را تشکیل می‌دهند.» (۱۹)

علیرغم وجود نشانه‌های جدی چنین واقعیاتی در جامعه امروز ایران، نمی‌توان این نوع تقسیم بندی طبقاتی را مبنای تحلیلی قرار داد که از درون آن ضرورت "حزب فراگیر چپ" بیرون بیاید. سایه نظرات "دانیل بل" پیرامون دگرگونی در ساختار طبقاتی "جامعه صنعتی" در حال گذار به "جامعه فراصنعتی" را به روشنی می‌توان بر سر این نوع تحلیل‌ها دید و تاثیر پذیری‌ها را در آن باز شناخت.

از نظر "بل" نیز، اولین و ساده ترین ویژگی "جامعه فراصنعتی" این است که اکثریت نیروی کار دیگر درگیر در بخش کشاورزی و تولید نبوده و به بخش خدمات منتقل می‌شود. از نظر او بخش خدمات، یعنی فعالیت‌های تجاری، حمل و نقل، بهداشت و درمان، سرگرمی و تفریح، تحقیق، آموزش و دولت.

حالا بازگردیم به واقعیات جامعه ایران و ببینیم، آن تقسیم بندی که "بل" می‌کند و طرفداران "حزب فراگیر چپ" نیز آنرا تبلیغ می‌کنند، با واقعیات جامعه ایران تطبیق دارد:

- در بیست سال اخیر، جمعیت ایران تقریباً دو برابر شده است.
- در عرض این مدت، نیمی از جمعیت روستایی کشور، به حاشیه شهرهای بزرگ مهاجرت کرده است.
- نیمی از جمعیت کشور، کمتر از ۱۶ سال دارد.
- براساس گزارش‌های مختلف، بین ۱۸ تا ۳۰ درصد جمعیت فعال کشور بیکار است.
- بیش از ۲۵ درصد از نیروی شاغل کشور در بخش کشاورزی فعال است.
- برخلاف کشورهای صنعتی که افزایش تعداد شاغلین در بخش خدمات، بعلت ماشین‌ساز شدن روند تولید و از طریق جابجایی نیروی کار از بخش‌های کشاورزی و تولیدی، به بخش خدمات، در شرایط ماقبل صنعتی و فقدان مشاغل تولیدی روی داده است.
- بعنوان مثال، براساس گزارش شهرداری تهران، در منطقه تهران بزرگ، برای هر هفت نفر سکنه شهر، یک نفر شاغل در واحدهای صنفی (کاسب و یا مزسر بخش خدمات) وجود دارد. این نسبت در توکیو، یک کاسب برای ۲۰۰ نفر است.
- هنوز هم اکثریت جمعیت فعال کشور را کارگران، دهقانان و زحمتکشان شهر و روستا تشکیل داده و این اکثریت از نظر اقتصادی تقریباً زیر خط فقر زندگی می‌کند.
- بدون ایجاد اشتغال و افزایش تولیدات صنعتی و کشاورزی، اقتصاد کشور توان تامین سطح رفاه کنونی، افراد شاغل در بخش خدمات را از دست خواهد داد و میلیونها نفر شاغلین بخش خدمات به بیکاران و بی چیزان شهری و روستایی ملحق خواهند شد.
- در صورت افزایش اشتغال در بخش‌های تولیدی، طبقه کارگر همچنان رشد کمی خواهد داشت.

تقریباً از نظر همه نیروهای ملی و میهن دوست، آینده اقتصادی ایران، در گرو مقابله با ساختار ماقبل صنعتی جامعه، کاهش مشاغل کاذب از طریق ایجاد اشتغال در بخش‌های تولیدی و تامین زیر بنای صنعتی مورد نیاز یک اقتصاد ملی است. امری که تحقق ناگزیر آن، بدون تردید به رشد کمی طبقه کارگر ایران انجامیده و شرایط اجتماعی ایجاد خواهد کرد که با توجه به آنها، طبقه کارگر ایران در تمامی تشریندهای امروزی آن، وزن درشت و بسیار سنگین نیروی فعال جامعه را تشکیل خواهد داد.

بدین ترتیب، می‌توان گفت: تنها کسانی اهمیت طبقه کارگر، مزد بگیران و زحمتکشان و نقش آنها را در تحولات آینده ایران نفی می‌کنند که وضع ماقبل صنعتی و اقتصاد بیمار وابسته به صادرات نفت کشور را ابدی دانسته و یا خیالپردازانه جهش یکباره به "جامعه فرا صنعتی-اطلاعاتی" را انتظار می‌کشند.

یونان، مجارستان، ایسلند، ایرلند، ایتالیا، ژاپن، کره جنوبی، لوکزامبورگ، مکزیک، هلند، زلاند نو، نروژ، لهستان، پرتغال، اسپانیا، سوئد، سوئیس، ترکیه، بریتانیا و ایالات متحده.

حزب کمونیست "نپال" برنامه خود را اعلام داشت

حزب کمونیست نپال (متحد مارکسیست-لنینست) اخیراً جزوای دربارۀ تاریخ، برنامه و ساختار تشکیلاتی خود منتشر ساخته است.

حزب کمونیست نپال، در ۲۲ آوریل ۱۹۹۹، در زمان مبارزه علیه رژیم فئودالی "رانا" که مورد حمایت امپریالیسم بود، تأسیس شد. در سالهای اولیه، حزب خواهان ایجاد یک دموکراسی نوین، از طریق رهائی کشور از استثمار فئودالی و امپریالیستی و حفظ استقلال کشور بود. تشکیل سازمان‌های توده‌ای در بین دهقانان، کارگران، زنان و جوانان به بسیج افشار مختلف مردم انجامید و حزب کمونیست سبیل دفاع از منافع ملی، دموکراسی و بهزیستی توده‌ها شناخته شد. بعثت ثبات قدم در سیاست‌ها و استواری در اصول، و در دفاع از حقوق مردم و استقلال ملی، حزب در سال ۱۹۵۲، غیر قانونی اعلام شد. با این وجود حزب همچنان به مبارزه برای ایجاد یک سیستم دموکراتیک نوین در جامعه، ادامه داد.

پس از سالها سرکوب و انشعاب در جنبش انقلابی، گروه‌های مختلف در سال ۱۹۹۰ زیر پرچم "جنبه متحد چپ" گرد آمده و مبارزه توده‌ای علیه استبداد را گسترش دادند. پس از استقرار سیستم چند حزبی در همانسال، وحدت نیروهای کمونیست حاصل شد و حزب کمونیست نپال (متحد مارکسیست-لنینست) در ژانویه ۱۹۹۱، تأسیس شد. در ژانویه ۱۹۹۳، کنگره پنجم حزب، "دموکراسی توده‌ای چند حزبی" را بعنوان برنامه سیاسی انقلاب مردم نپال تصویب کرد. براساس این برنامه: حزب کمونیست نپال (متحد مارکسیست-لنینست) نماینده سیاسی طبقه کارگر و میهن پرستان نپالی است. حزب عمیقاً متعهد به دموکراسی، برابری، عدالت اجتماعی و گسترش ترقی و رفاه عمومی است. حزب به مبنای سوسیالیسم باور داشته و راه "دموکراسی توده‌ای چند حزبی" که نتیجه انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم بر شرایط ویژه نپال است را دنبال می‌کند، استحکام دموکراسی، تقویت حق حاکمیت مردم، تغییر روابط اجتماعی-اقتصادی و تسریع رشد اقتصادی کشور، رؤس برنامه حزب را تشکیل می‌دهد. ایجاد جامعه‌ای، از نظر اقتصادی خودکفا، بهبود کیفیت آموزش و خدمات بهداشتی-درمانی، اشتغال کامل و رفاه اجتماعی، جوانب برجسته برنامه حزب در جهت حصول رفاه اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

حزب بطور کامل به هماهنگی و وحدت افراد متعلق به مذاهب، کاست‌ها و گروه‌های قومی مختلف در مناطق جغرافیایی کشور اعتقاد دارد. حزب علیه هر نوع تبعیض نژادی، مذهبی، کاستی، قومی، جنسی و محلی مبارزه می‌کند. حزب معتقد است که رشد مادی جامعه بایستی در ارتباط مستقیم با رشد معنوی مردم بوده و متکی بر آرمان‌های دموکراسی و سوسیالیسم، رهبری شود. حزب "مارکسیسم-لنینیسم" را راهنمای اصلی خود شناخته و هدف غائی را سوسیالیسم می‌داند.

در پی انتخابات ۱۹۹۱، حزب با کسب ۳۰ درصد آراء عمومی، به نیروی اصلی اپوزیسیون در پارلمان تبدیل شد و استوار از دموکراسی، استقلال ملی، یکپارچگی کشور و عدالت اجتماعی دفاع کرد. تا سال ۱۹۹۴ حزب به بزرگترین حزب کشور تبدیل شد و با ۳۱ درصد آراء عمومی، دولت را تشکیل داد. "مان موهان ادهی کاری، صدر حزب و رهبر پارلمانی آن، اولین نخست وزیر کمونیست کشور شد.

دولت، در عرض ۹ ماه موفق به اجرای سیاست‌ها و برنامه‌هایی در چارچوب و عهده‌های انتخاباتی حزب و خواست‌های مردم شد. اولویت دولت عبارت بود از بهبود زندگی مردم، از آن جمله حمایت و اجرای برنامه "روستاهای خود را، خودتان بسازید". دولت همچنین سیاست‌هایی در جهت مهار تورم و فساد، تضمین عرضه مداوم کالاهای مصرفی، اسکان توده‌های بی‌زمین، پرداخت مستمری سالمندان، حمایت از حقوق بشر، سیاست خارجی متکی بر اصول منشور سازمان ملل، جنبش کشورهای غیر متعهد و ایجاد روابط حسن همجواری با همسایگان اتحاد و اعمال کرد.

جناح راست کشور، خشمگین از محبوبیت حزب، به اقداماتی جهت سقوط آن دست زد. در اوت ۱۹۹۵ آنها موفق شدند و دولت ائتلافی راست، به رهبری حزب کنگره نپال را تشکیل دادند. دولت ائتلافی راست، در مارس ۱۹۹۷ سقوط کرد و یک دولت ائتلافی جدید، متشکل از سه حزب ملی، منجمله حزب کمونیست نپال (متحد مارکسیست-لنینیسم) تشکیل شد. حزب هدف خود از پیوستن به دولت ائتلافی را چنین بیان کرده است: «حمایت از مردم و کشور در برابر سیاست‌های غیر دموکراتیک و سرکوبگر ائتلاف راست و کمک به توسعه مترقی و دموکراتیک کشور». در انتخابات محلی، حزب بیش از ۵۱ درصد از آراء را در همه سطوح بلست آورد. در نتیجه این انتخابات، حزب به بزرگترین حزب سیاسی در پارلمان و تشکیل‌های سیاسی محلی نپال تبدیل شده است.

کنفرانس اپوزیسیون در "مصر"

در روزهای ۷ تا ۹ دسامبر ۱۹۹۷، کنفرانس "دموکراسی و اصلاح قانون اساسی" با شرکت احزاب اپوزیسیون حکومت مصر، در قاهره برگزار شد. در این کنفرانس، اپوزیسیون قانونی، شامل حزب "وند" (لیبرال)، حزب کار (اسلامی)، حزب لیبرال، حزب تجمع (چپ) و حزب دموکراتیک ناصریست عرب و اپوزیسیون غیر قانونی شامل نمایندگان کمونیست‌ها و اخوان المسلمین شرکت کردند. ترکیب شرکت کنندگان در این کنفرانس و حضور "مامون النهدی"، سخنگوی اخوان المسلمین، در کنار ابراهیم البدواوی، نماینده کمونیست‌های مصر، نشان دهنده واقع بینی نیروهای سیاسی مصر، غلبه نسبی آنها بر پیشداوری‌ها و آمادگی شان برای همکاری در جهت مقابله با دیکتاتوری حاکم و سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی است که شرایط انفجاری در جامعه ایجاد کرده‌اند. کنفرانس، در بررسی پدیده تروریسم در جامعه مصر، به این نتیجه رسید، که محدودیت آزادی‌های دموکراتیک به همراه بیکاری و فقر، عواملی هستند که به تروریسم دامن می‌زنند. کنفرانس همچنین این ادعا را، که سیاست‌های "آزادی سازی اقتصادی" خود به خود، به آزادی‌های سیاسی می‌انجامد را رد کرد و خاطر نشان ساخت که تاریخ بسیاری از کشورهای جهان خلاف این ادعا را ثابت می‌کند.

کنفرانس طی نشست‌هایی، مسائل مربوط به موضوع‌های زیر را مورد بررسی قرار داد:

- قانون اساسی، قوانین فوق‌العاده، آزادی مطبوعات و سندیکاها و آزادی‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی. شرکت کنندگان در پایان، با امضای بیانیه‌ای، اصول مورد توافق برای عمل مشترک را بشرح زیر اعلام کردند:
- آزادی مذهب، بیان، اجتماع و تشکیل احزاب سیاسی؛
- پایان دادن به حالت فوق‌العاده و لغو همه قوانین دایر بر آن؛
- انحلال محاکم ویژه قضائی و پایان دادن به محاکمه شهروندان غیر نظامی در محاکم نظامی؛
- آزادی فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه‌ها و واحدهای تولیدی در چارچوب مقررات قانونی؛
- خارج کردن اداره امور زندانها از حیطه نظارت وزارت کشور؛
- گشودن زندانها به روی گروه‌های حقوق بشر؛
- پایان دادن به شکنجه در بازداشتگاهها و تعقیب قانونی شکنجه گران؛
- مخالفت با هر نوع تروریسم.

تعطیل کارخانه‌ها

رومانی- بی توجه به اعتراضات و تظاهرات کارگران و زحمتکشان در سراسر کشور رومانی، دولت این کشور تعطیل ۱۷ کارخانه دولتی را اعلام داشت. تصمیم به تعطیل این واحدهای تولیدی، در پی تقاضای صندوق بین المللی پول و بعنوان یکی از پیش شرط‌های واگذاری اعتبارات مالی به رومانی، اتخاذ شد.

پیروزی حقوقی کمونیست‌های ژاپن

ژاپن- دیوان عالی ژاپن، تصمیم یک دادگاه بدوی آن کشور، مبنی بر پرداخت خسارت از جانب دولت ژاپن به سرپرست سابق دفتر روابط بین المللی حزب کمونیست ژاپن را تأیید کرد. بموجب حکم دادگاه، دولت ژاپن، با استراق سمع غیر قانونی و کنترل تلفن خانه این کادر حزب کمونیست، به حقوق قانونی او در برخورداری از آزادی فعالیت سیاسی و حق مکالمه محرمانه، تجاوز کرده و بایستی غرامتی معادل ۲۵ هزار دلار به او بپردازد.

حزب کمونیست ژاپن، در انتخابات تابستان گذشته این کشور، توانست تعداد نمایندگان خود، در مجمع شرفرداری توکیو را به ۲۶ نفر افزایش داده و به دومین حزب بزرگ در آن مجمع تبدیل شود.

۷ کشور بزرگ سرمایه داری با ۲۳ میلیون بیکار

در ۲۹ کشور عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، که دو سوم کالاها و خدمات جهان را تولید می‌کنند، بیش از ۳۶ میلیون نفر بیکارند. در بزرگترین کشورهای سرمایه داری، موسوم به "گروه هفت"، یعنی ایالات متحده، ژاپن، بریتانیا، فرانسه، آلمان، کانادا و ایتالیا، در سال ۱۹۹۶، رویم بیش از ۲۳ میلیون نفر بیکارند.

عضویت در "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی" محدود به کشورهای دارای اقتصاد بازار و دموکراسی پلورالیستی است. هدف این نهاد، حمایت از گسترش سیستم سرمایه داری در جهان است و حدود ۲ هزار کارمند در اختیار دارد. دبیرخانه این سازمان در پاریس مستقر است. اعضای این سازمان عبارتند از: استرالیا، اطریش، بلژیک، کانادا، جمهوری چک، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان،

معرفی یک کتاب

ظهور و سقوط پرستریکا

نوشته "مایک داویدو" انتشارات انترناسیونال، نیویورک ۱۹۹۳ در ۱۸۲ صفحه-قسمت: ۸۹۵ دلار

فروپاشی اتحاد شوروی باعث طرح طیفی از پرسش‌های گوناگون درباره تاریخ و آینده سوسیالیسم شد. سؤالاتی از قبیل «چرا پرستریکا کاربرد نداشت؟»، «دلائل اصلی سرنگونی سیستمی که به نظر می‌رسید عمیقاً ریشه در نیازهای واقعی مردم داشت، کدام بود؟»، «آیا سقوط سوسیالیسم غیر قابل اجتناب بود؟»، «آیا سوسیالیسم در عمل امکان پذیر است؟»، «نقش احزاب کمونیست در جهانی که از بسیاری جهات با جهانی که لنین در آن چنان قاطع و حیرت آور عمل کرد، تفاوت اساسی دارد؟»

در پاسخ به این سؤالات، محافل سرمایه داری و سوسیال دمکرات، ساده‌ترین کار و مارکسیست‌های انقلابی دشوارترین وظیفه را بر عهده دارند. محافل سرمایه داری و سوسیال دمکرات‌ها ادعا می‌کنند که سقوط اتحاد شوروی غیر قابل اجتناب بود، از مدتها قبل دقیقاً انتظار سقوط آن می‌رفت؛ حکومت توتالیتر بعلت توتالیتر بودن سقوط کرد؛ سوسیالیسم آینده‌ای نداشته و باید در راستای مدرنیته کردن سرمایه داری فعالیت کرد!

از میان آثار علمی و جانبدار در جهت پاسخ دادن به اینگونه سؤالات، باید از کتاب "ظهور و سقوط پرستریکا" نام برد. این کتاب، مجموعه گزارشات هفتگی است که "مایک داویدو"، خبرنگار جهان هفتگی مردم، ارگان مرکزی حزب کمونیست آمریکا، از مسکو مخابره کرده است. "داویدو" در این گزارشها، با کاربست معیارها و رهنمودهای مارکسیستی-لنینیستی توانسته است معنا و ماهیت واقعی حوادثی را که منجر به فروپاشی شوروی شدند، را درک کرده و به قضاوت بگذارد. وی تصویرگر آگاه، امین و جانبدار حوادث مهم تاریخی در لحظه وقوع آنهاست. از این رو در گزارش‌های او، پاسخ و ارزیابی یکی از پیروان سوسیالیسم علمی را به سؤالات موجود، می‌توان دید.

از زمان اعلام رسمی "پرستریکا" در آوریل ۱۹۸۵ تا پایان سال ۱۹۸۷، همه شواهد بیانگر آن بودند که رهبران شوروی کنترل اوضاع را بطور کامل در دست دارند. اصلاحاتی که شالوده "پرستریکا" را تشکیل می‌دادند، سرعت بخشیدن به نوسازی همه جانبه سیستم صنعتی کشور و چیران عقب ماندگی‌ها از غرب را هدف قرار داده بودند. "کلاسنوست"، آنگونه که در آغاز مطرح شد، عبارت بود از باز کردن مطبوعات و رسانه‌های اطلاعاتی در جامعه شوروی و تبدیل آنها به "صدای واقعی مردم"؛ رفع محدودیت‌های موجود بر آزادی‌های فردی شهروندان و مقابله با امتیازات نهادینه شده بورکراتها. در چارچوب شعار "دمکراسی بیشتر، سوسیالیسم بیشتر" جامعه قرار بود در جهت تعمیق و گسترش آزادی‌ها و مسئولیت‌های شهروندان، تقویت پلورالیسم سوسیالیستی و سازندگی سوسیالیستی حرکت کند.

مؤلف معتقد است، که حمله اپوزیسیون به سیستم سوسیالیستی در شوروی، نه بعلت ناتوانی و شکست "پرستریکا"، بلکه بدلیل امکان پیروزی آن صورت گرفت. تحقق وعده‌های "پرستریکا" از مسیر حرکتش عنوان می‌کند:

- سطح پائین رشد سوسیالیستی (که مرحله آن بوسیله رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی، بطور اغراق آمیز ارزیابی شده بود) در مقایسه با سیستم سرمایه داری جهانی قوی تر و پیشرفته تر.

- دشواری‌های بی سابقه‌ای که مردم و حزب با آن روبرو شده بودند و اثرات ژرف آن بر فرسایش اعتبار سوسیالیسم در میان شمار بسیاری از مردم.

- ظهور اپوزیسیون که بطور فزاینده‌ای حالت تهاجمی به خود می‌گرفت، بویژه در میان بخش‌هایی از روشنفکران شوروی که در سال‌های "پرستریکا" چراغ سبز دریافت کرده بود.

- سردرگمی در مورد ماهیت و اهداف "پرستریکا".

به رغم مشکلات موجود، این یک واقعیت بود که سوسیالیسم بیشتر مشکلات اجتماعی را که سرمایه داری نیت و توان مقابله با آنها را ندارد، را حل کرده بود. فقر این بلای دامنگیر طبقه کارگر و دلیل اصلی آن، یعنی بیکاری نهادینه عمومی، از میان برداشته شده بود. گرسنگی، سو، تغذیه مزمن و قحطی محو شده بودند. مردم پوشاک کافی داشتند و با گذشت هر سال، وضع پوشاک آن‌ها بهتر می‌شد. شهروندان سقفی بالای سر داشتند که کیفیت آن رو به بهبود بود و دولت شوروی وعده داده بود که تا سال ۲۰۰۰ هر شهروند از خود یک اتاق جداگانه، خواهد داشت. حتی در دوران به اصطلاح رکود نیز، رشد اقتصادی-البته با نرخ پائین- همچنان ادامه داشت. مشکلات اقتصادی شوروی ضرورتاً نمی‌بایستی به سرنگونی آن منتهی می‌شدند.

"داویدو" توضیحات چندی پیرامون سرنگونی سوسیالیسم در شوروی مطرح می‌کند:

- به دلائل تاریخی، حزب کمونیست به قدرت انحصاری تبدیل شده که نه می‌توانست و نمی‌بایست بصورت اداری، با همه مشکلات جامعه مقابله کند.

- رهبری کشور و حزب خواستند و یا نتوانستند، ابزار اجتماعی مناسب جهت مقابله با تناقضات اجتماعی را بوجود آورند و اجازه دادند که تناقضات متداول، به برخورداری خصمانه اجتماعی تبدیل شوند.

- فرسایش عملی قدرت و نقش طبقه کارگر، به همراه تعارفات ظاهری درباره نقش کلاسیکی که مارکسیسم برای آن قائل است. بوروکراسی این "ضرورتی" حتی زمانی که دیگر بودنش ضروری نبود، بعنوان یک شر باقی ماند.

کتاب، همچنین توجه خاصی به نقش پدیده سوسیالیسم، بعنوان خصیصه‌ای فخته، منفی و عقب‌گرا در جامعه شوروی، نشان می‌دهد. "داویدو" نه تنها نقش افراد درگیر مانند "گورباچف"، "یاکوفف"، "لیگاجف"، "یوشنکف" و دیگران را بررسی کرده، بلکه آنها را در ارتباط با زمینه سیاسی فعالیت هایشان مطرح کرده و انگیزه و دلائل آنها برای آنچه که کردند و آنچه که انجام ندادند، را نشان می‌دهد. از نظر مؤلف، اختلافات بین گورباچف با یلتسین صوری بوده و یلتسین یعنی گورباچف در پایان منطقی حرکت و سیاست هایش.

در ارتباط با آینده، مؤلف نتیجه می‌گیرد، که اعلام مرگ مارکسیسم-لنینیسم برای سرمایه داری رویانی است که در همان رویا باقی خواهد ماند. خود زندگی ضرورت وجود احزاب مارکسیست-لنینیست و بازسازی آن احزابی که درگیر این آزمون بزرگ تاریخی بودند را نشان می‌دهد!

مانیفست "۱۵۰ ساله شد!"

روزنامه "اومانیته"، ارگان حزب کمونیست فرانسه، بمناسبت یکصنوینجاهمین سال انتشار "مانیفست حزب کمونیست" توسط کارل مارکس و فردریش انگلس در روز ۱۳ فوریه ۱۸۴۸، این کتاب را تجدید چاپ و بعنوان ضمیمه شماره جدید خود منتشر کرده است.

"اومانیته" از همه کمونیست‌های فرانسه خواسته است، تجدید چاپ این کتاب کوچک را وسیله‌ای پرتوان برای برقراری ارتباط با زحمتکشان قرارداده و به جلب علاقمندان و آشنایان جدیدی بپردازند.

می‌پرسند: ۱۵۰ سال پس از انتشار برنامه «اتحادیه کمونیست‌ها» توسط بانیان سوسیالیسم علمی-انگلس ۲۷ ساله و مارکس هنوز ۳۰ ساله نشده و در حالی که «اتحادیه کمونیست‌ها» در سراسر اروپا تنها حدود ۱۰۰۰ عضو داشتند می‌توان هنوز مدعی بود، که این برنامه کاملاً تازگی و نو بودن خود را حفظ کرده است؟ محورهای اصلی مطرح شده در آن، علیرغم تجربه ناموفق سوسیالیسم موجود، هنوز بقوت خود باقی هستند؟

این سؤالات در میان نیروهای چپ، از جمله چپ ایران- با بحث درباره ضرورت پایان دادن به سرمایه داری و چگونگی تحقق آن همچنان مطرح است. این بحث در زمان حیات بانیان سوسیالیسم علمی نیز وجود داشت. صریح‌ترین پاسخ، در دل روشن ترین سؤالات است:

* پایان بخشیدن به سرمایه داری و برپایی جامعه سوسیالیستی-کمونیستی، وظیفه تاریخی طبقه کارگر است؟

* تاریخ ۱۵۰ سال اخیر، این نظر مارکس و انگلس را تأیید نکرده است، که مسئله مرکزی در ساختار صورتبندی اقتصادی-اجتماعی، مسئله مالکیت است؟

* این نظر مارکس و انگلس، همچنان معتبر نیست، که مبارزه برای تحقق رفاه‌های اقتصادی-اجتماعی در سرمایه داری از اهمیت ویژه برخوردار است، اما سوسیالیسم با جمع این رفاه‌ها قابل دسترسی نیست، و تحول انقلابی نقطه‌گرهی گذار به جامعه نو را تشکیل می‌دهد؟ تحولی که در آن طبقه کارگر و متحدان تاریخی آن-در قشریندی‌های جدید آن- نقش مرکزی را ایفا خواهند کرد و برای برپایی سوسیالیسم-کمونیسم، با بدست آوردن قدرت حاکمه، نظم دولتی-حقوقی و قانونی ویژه آن را باید ایجاد سازند؟

* اشارات "مانیفست" به نیروهای متحد برای جنبش کارگری-کمونیستی، تأکید بر (جبهه خلقی)، که امروز در سراسر جهان مطرح است، نمی‌باشد؟

* در "مانیفست" برای اولین بار شعار «زحمتکشان جهان متحد شوید!» مطرح شد، که لنین آنرا به «زحمتکشان و خلق‌های زیر ستم جهان متحد شوید!» وسعت بخشید. این شعار ۱۵۰ سال پس از انتشار مانیفست هنوز از آن محتوای شوربکی برخوردار نیست، که قدرت تجهیزکننده دارد؟

طرح این نکات برنامه‌ای در "مانیفست" در صلوپنجاه سال پیش، در حالی که در اروپا تعداد اعضای «اتحادیه کمونیست‌ها» هزار نفر بیشتر نبود، دوراندیشی و بیان علمی واقعیت عینی رشد جامعه بشری توسط مارکس و انگلس است.

نامه ها و پیام های دریافتی

"اندیشه" ما توده ایها

سوئد- استکهلم- تشکیل کنفرانس اسلامی در ایران اجلاسی بود نوبتی که هر کس دیگری هم رئیس جمهور ایران بود، این کنفرانس در ایران تشکیل می شد. بنابراین، من نمی دانم چرا بعضی نشریات، مانند "نامه مردم" تشکیل این کنفرانس را در تهران، تلاشی برای مشروعیت یافتن و یا نیافتن رژیم و یا خروج آن از انزوا معرفی کردند! بالاخره "زنده باد"، "مردم باد" هم باید بموقع خودش گفته شود! البته تشکیل کنفرانس و موضعگیری های خاتمی از طرف خبرگزاری های غربی و رادیوها با تعبیر و تفسیرهایی همراه شد، که بنظر من اینها هو و جنجال های نوبتی است و ما نباید در چاله چوله هایی بیافتیم که آنها جلوی پایمان می کنند؛ مخصوصا حالا که شاهدیم امریکا و اسرائیل چه تدارکاتی را برای منطقه در دست اجرا دارد.

بنظر من تشکیل یک پیمان از کشورهای حوزه خلیج فارس برای تامین امنیت منطقه، فکر جالبی است که در کنفرانس مطرح شد و باید نه تنها از آن جانبداری کرد، بلکه جمهوری اسلامی را باید تحت فشار گذاشت تا گام های عملی در این زمینه برداشته شود. این پیمان باید بتواند امریکا را تحت فشار گذاشته و زمینه خروج نیروهای آن را از منطقه فراهم سازد. این سیاست، از جمله سیاست های صلح آمیز و همیشگی حزب ما بوده است و اکنون نیز باید آن را پیگیری کنیم. این پیمان، درعین حال می تواند عراق را هم تحت کنترل گرفته و از ماجراجویی های آن جلوگیری کند.

درباره رابطه ایران و امریکا نیز، از هر سیاستی که بتواند امریکا را رسوا ساخته و تبلیغات جهانی آنرا علیه تمامیت ارضی ایران خنثی کند، باید حمایت کرد. آنچه که ما باید همیشه با آن مخالفت کنیم، مناسبات پنهانی و معاملات پشت پرده سیاسی جناح های حکومتی با امریکاست. هر نوع مذاکرات و مناسبات و تماسی باید کاملا آشکارا با مردم در میان گذاشته شود. مذاکرات پنهانی با انگلستان، که در جریان انتخابات ریاست جمهوری افشاء شد، نشان داد، که جمهوری اسلامی تمایل دارد، این نوع مناسبات را برقرار ساخته و درعین سردادن شعارهای انقلابی، معاملات ضد انقلابی را ترتیب بدهد.

از طرف من، به همه رفقای که در انتشار راه توده نقش دارند، سلام برسانید و بگوئید که نشریه واقعا پربرابر و غنی است و وظیفه حزب را دارد انجام می دهد و بار سنگینی را بر دوش دارد، که باید به سرمستل برساند. "احمد"

عوامل اصلی بی ثباتی در منطقه

سوئد- ... ما یک جمع کوچک چند نفره از توده ایهای بی سازمان و تشکیلات هستیم، که گهگاه دورهم جمع می شویم و اوضاع ایران را بررسی می کنیم. آنچه را برایتان می نویسم، برخی نقطه نظرات ما پیرامون اوضاع ایران است. شاید دقیق و موشکافانه نباشد، اما بهر حال فکر و نظری است، که ما داریم:

... صحبت ها و نظراتی خاتمی، درباره ضرورت ایجاد امنیت و قانونیت در جامعه، برای بیرون کشیدن ایران از بحران. بنظر ما نقطه نظر درستی است و مردم هم با آن موافقت. اینکه، بحث درباره قانونیت را به مدارس و دانشگاه ها و به میان توده مردم برده اند، خیلی جالب است، و اتفاقا نقطه ضعف بزرگ جناح راست هم همین است. نکته دیگر، افشای صحیح و بدون جنجال آفرینی، نقش امریکا و اسرائیل در منطق است. لحن و شیوه برخورد خاتمی به این امر، در مصاحبه اش با "سی.ان.ان" سنجیده تر از جار و جنجال های معمول در جمهوری اسلامی بود. ما بعنوان توده ایها، باید به نقش امریکا و اسرائیل در منطقه و بعنوان عامل بی ثباتی و خطر برای کشورمان بپردازیم. امریکا و اسرائیل با توجه به موقعیت بسیار حساس ایران، وجود ذخائر عظیم نفت و گاز در جنوب و شمال، قرار گرفتنش در میان کشورهای ماورا قفقاز، افغانستان و پاکستان، ترکیه و کشورهای نفت خیز خلیج فارس خیال به زیر سلطه کشیدن ایران را دارند، سوازی اینکه در ایران جمهوری اسلامی باشد و یا نباشد. ما هم تردید نداریم که امریکا هرگز خواهان ایرانی مستقل و نیرومند نیست و آنچه که در مصاحبه خاتمی مطرح شد، فقط می توانست در جهت افشاگر عدم تمایل امریکا به مناسبات با ایران بیانجامد. شاید از انگیزه های جناح راست برای هوو جنجال هم جلوگیری از همین افشاء شدن نقش، هدف و استراتژی امریکا در منطقه بود!

سرنوشت افغانستان نیز برای ما مهم است. چشم انداز نزدیکی برای پایان جنگ دیده نمی شود. جنگ در یوگسلاوی سابق هم آنقدر ادامه پیدا کرد تا بالاخره بر سر تقسیم منافع بین اروپا و امریکا تفاهم بدست آمد. در مورد افغانستان هم مسئله اصلی نفت و گاز ترکمنستان و ماورا قفقاز است. اگر تغییر دولت و تغییر سیاست ها در جمهوری اسلامی، در جهت ثبات منطقه و پیش از آن ثبات و قانونیت در داخل کشور باشد، می توان به حفظ تمامیت ارضی ایران امیدوار بود، درغیر اینصورت باید منتظر فاجعه بود. "م.د"

چه کسانی جای خالی مطهری را پر کردند!

سوئد- استکهلم- رفقا! اخیرا و در پیگیری مطالبی که راه توده، درباره ترورها و توطئه های رنگارنگ در جمهوری اسلامی می نویسد، کتابی را از آیت الله مطهری، با عنوان "پیرامون انقلاب اسلامی" را خواندم. من نمی دانم که اگر او هم زنده می ماند، همین چهره ای را از خودش نشان می داد که زعمای قوم الان در جمهوری اسلامی از خودشان نشان می دهند یانه! اما آنچه برایم مسلم شده، این است که ترورها، آن عده از روحانیون را از بین برد، که با روحانیون حالا تفاوت دیدگاه و مشی داشتند و مرقی بودند. از آنجا که تفکر آیت الله مطهری، شباهت بسیار با حرف و نظرات محمد خاتمی دارد، نگرانی از سرنوشت او در جمهوری اسلامی چیزی نیست که بتوان آنرا پنهان کرد. بخش هایی از این کتاب را برایتان می نویسم، اگر خواستید منتشر کنید:

"...هرمکتبی که به ایدئولوژی خود ایمان و اعتقاد داشته باشد، ناچار باید طرفدار آزادی تفکر باشد. من اعلام می کنم که در رژیم جمهوری اسلامی هیچ محدودیتی برای افکار وجود ندارد. همه باید آزاد باشند که حاصل اندیشه ها و تفکرات اصلیشان را عرضه کنند." مطهری، خطاب به مخالفین رژیم می گوید: «شما، سخن خود را به صراحت بگوئید تا ما نیز حرفهایمان را صریح و رک بگوئیم. هر کس که می خواهد از این راه برود و هر کس که می خواهد از راه دیگر برود، من به همه دوستان غیر مسلمان اعلام می کنم، از نظر اسلام، تفکر آزاد است، شما هر طور می خواهید بنیادیندیشید و عقیده خودتان را ابراز کنید، بعد ما می آئیم و حرفهایمان را می زنیم و منطق خودمان را می گوئیم، هیچکس هم مجبور نیست منطق ما را بپذیرد... من به جوانان طرفداران اسلام هشدار می دهم که خیال نکنند، راه حفظ معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می شود پاسداری کرد و آن "علم" است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها، والا اگر جلوی فکر را بخواهیم بگیریم، اسلام و جمهوری اسلامی را شکست داده ایم. از آنجا که ماهیت این انقلاب، ماهیتی عدالت خواهانه بوده است، وظیفه همگی ما این است که برای آزادی ها به معنی واقعی کلمه احترام بگذاریم، زیرا اگر بنا شود حکومت جمهوری اسلامی زمینه اختناق را بوجود بیاورد شکست خواهد خورد. تجربه های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادی فکری برخوردار بوده است، این امر به ضرر اسلام تمام نشده است، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است..."

خواندن مجدد نظرات مطهری، واقعا این سوال را در برابر من قرار داده است، که چرا او نخستین قربانی بود؟ "محمود"

تمام دستاوردها را برباد دادند!

بلغارستان- صوفیه- رفقا! نشریه می رسد، اما نه مرتب، دلیل آن هم آشفتگی وضع پست است. چندتنی از مهاجرین قدیم و برخی بازماندگان مهاجرت جدید طالب آن هستند و مطالبش را دنبال می کنند. گرفتاری زندگی و گرانی کمرشکن، چنان نفس همه ماها را بریده است، که مجالی برای نوشتن اوضاع باقی نمانده است، مخصوصا برای ماها که سن و سالی داریم و تاب و توانی از دست رفته!

اگر از حال و روز اینجا بخواهم برایتان بنویسم، خلاصه اش اینست که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، این کشور را هم به اسارت و بردگی گرفته اند و آنچه را در طرح و برنامه شان داشته اند، در اینجا نیز پیاده کرده اند. کشوری که دامداری و کشاورزی پررونقی داشت، حالا مردمش نمی توانند در هفته یک کیلو گوشت و یا میوه و سبزی بخرند. ما که گذشته را شاهد بوده ایم، با چشم خودمان می بینیم، که با این کشور چه کردند. تمام دست آوردهای این مردم فلاکت زده را برباد فنا دادند. حتی اگر دوران بازگشت و یا اصلاحات ملی هم شروع شود، جبران ویرانی ۱۰ سال اخیر به این آسانی ها نخواهد بود.

اخبار مربوط به رویدادهای ایران را دنبال می کنیم، این رویدادها نشان می دهد که دوران بسیار پیچیده و دشواری طی می شود، که بغرنجی آن را تضادها و کشاکش های کشورهای بزرگ سرمایه داری نه تنها بر آنها تاثیر

می کند و جماعتی که در اینجا به این رادیو گوش می کنند، متأسفانه این یگانه منبع خبرشان است و تحت تأثیر تبلیغات، تحریکات و تحریفات آن قرار می گیرند. پس از رله این بخش خبری نیز، در طول روز و در بخش های خبری رادیو ۲۴ ساعته، اخبار اعلام شده توسط رادیو اسرائیل نوبت به نوبت تکرار می شود. تلویزیون "ایران سیم" هم که ساعت ۸ صبح، توسط "تایت ایسانی" بخش خبری دارد، عینا اخبار رادیو اسرائیل را با کمی تغییر جملات آن بخش می کند. خلاصه که در اینجا همه را زیر بمباران تبلیغاتی رادیو اسرائیل گرفته اند. همه می دانند، که شخصیت های ملی و مخصوصا آنها که در ایران هستند، حاضر نیستند با رادیو اسرائیل مصاحبه کنند. از طرف دیگر، بدلیل رابطه ای که رادیو اسرائیل و رادیو ۲۴ ساعته باهم دارند، اغلب قسمت هایی از آن مصاحبه هایی که بعضی شخصیت های ایرانی با رادیو ۲۴ ساعته می کنند، توسط رادیو اسرائیل و آنها، با سانسو و مونتاژ و اضافه کردن برخی تفسیر و تحلیل های خود این رادیو به آن، توسط رادیو اسرائیل پخش می شود. ما که در اینجا متن کامل این مصاحبه ها را می شنویم، وقتی قسمت های پخش شده توسط رادیو اسرائیل را گوش می کنیم، می فهمیم که آنها چه می کنند. آنها مخصوصا آن بخش از مصاحبه ها و اظهار نظرها را که می تواند حساسیت رژیم را برانگیخته و جو داخل کشور را متشنج کند، انتخاب می کنند. "م. ش-امریکا"

سوء قصد به جان روحانی مترقی ترکمن!

هلند- رفقای گرامی، با امید به موفقیت روز افزون شما، اطلاعیه ای که اخیرا در رابطه با سوء قصد دوباره به جان یکی از چهره های سیاسی-مذهبی ترکمن بدستم رسیده را با برخی توضیحات برایتان ارسال داشتم. ولی محمد ارزان، روحانی مترقی و یکی از چهره های مردمی ترکمن صحرست. اخیرا افراد ناشناس به منزل او، که پناهانده سیاسی در عشق آباد، جمهوری ترکمنستان است، حمله کرده و قصد جان او را داشتند که خوشبختانه در خانه نبوده و این جنایت تحقق نیافته است. افراد ناشناس، ساعت ۲ بامداد وارد خانه او شده بودند و مسلح به اسلحه کمری بوده اند. مهاجمان که نتوانسته بودند آخوند ارزان را پیدا کنند، یادداشت های چندین ساله او مربوط به ترکمن های ایران، اسناد و مدارک و برخی عکسهای او را با خود بردند. این دومین بار است، که کسانی قصد جان آخوند ارزان را می کنند. بار نخست نیز، در ماه آوریل ۹۷، مردی به خانه او رفته و با ضربات خنجر مجروح ساخت. متهم در یک دادگاه محلی بیمار روانی قلمداد شده و آزاد شد. از سوی پناهندگان سیاسی ترکمن ایرانی مقیم عشق آباد نیز در رابطه با توطئه ترور آخوند ارزان اطلاعیه ای صادر شده است.

آقای ارزان، یکی از چهره های مردمی و روحانی مترقی منطقه ترکمن صحرست، که در سالهای نخست انقلاب و بدنبال درگیریهایی که میان خلق ترکمن و نیروهای مسلح در سال ۵۹-۵۸ روی داد ناچار به اختفا و سپس مهاجرت به ترکمنستان شد. وی حدود ۶۰ سال دارد و از مطلعین امور ترکمن های ایران است. او با آنکه با شهدا "توماج"، "مختم"، "جرجانی" و "واحدی" تماس داشت، از مخالفان جدی چپ روی های ابتدای پیروزی انقلاب، در منطقه ترکمن صحرا بود. او عضو حزب ما نبود، اما سیاست حزب را در برابر حوادث آن سالها، عاقلانه ترین سیاست معرفی می کرد. شعار "هم فرهنگ، هم دانش- رهبر فقط ارزان"، در ابتدای پیروزی انقلاب و در ارتباط با ارزان بر سر زبانها بود، خود گویای محبوبیت او در میان ترکمن های ایران است. تا آنجا که من اطلاع دارم او در دانشگاه عشق آباد، و در قسمت زبانهای خارجی، زبان عربی را که خود بر آن تسلط دارد، تدریس می کند. گویا تحصیلات فقهی خود را در مصر به اتمام رسانده است. مقامات محلی و بویژه آخوندهای مشاور رئیس جمهور ترکمنستان، یا او چندان خوب نیستند و به همین دلیل و همانطور که از متن اطلاعیه بر می آید، ترکمن های مقیم عشق آباد به مقامات محلی مشکوکند، هر چند که احتمال دست داشتن جمهوری اسلامی در این سوء قصد ها نیز می تواند وجود داشته باشد.

امضاء "ترکمن"

بمناسبت ۱۹ بهمن

به یاد جان باختگان جنبش چریکی

۱۹ بهمن امسال، مصادف بود با بیست و هفتمین سالگرد واقعه سیاهکل و نیز بنیانگذاری سازمان چریک های فدائی خلق ایران. نسل دوم جنبش چپ و کمونیستی ایران، اگر هم مستقیم و غیر مستقیم با این سازمان و طرفداران و فعالان آن ارتباط سازمانی نداشته اند، سیر و سرنوشت آن را دنبال

می گذارد، بلکه گاه بوجود آورنده و هدایت کننده آن نیز هست. ما هم امیدواریم، رویدادهای جاری ایران، بی خونریزی طی شده و تحولات امیدبخشی در پیش باشد. بنظر من هم، اگر جنگ داخلی در ایران شروع شود، پایانی بسیار دلخراش و ویران کننده ای برای میهن ما همراه خواهد داشت. من و برخی دوستانی که در تماس با یکدیگر هستیم، براین عقیده هستیم که جانشین حکومت در درون خود ایران شکل می گیرد. این فکر که چه بخش هایی از حکومتیان هم در شکل گیری این جانشین نقش بتوانند داشته باشند، بستگی به سیر حوادث دارد، اما نمی توان آنرا ندیده گرفت و یا منکر شد. تضادهای اختلافات و تنوع برداشت ها و حتی سیاست هایی که در درون حکومت وجود دارد، باید در محاسبات دهنظر گرفت. "امضاء محفوظ"

آلمان-مونشن کلادباخ- دوست گرامی "الف.ام" نامه شما و میلنی که برای آبنومان ارسال داشته بودید، دریافت شد. همانگونه که خواسته بودید عمل شد. درباره نحوه و امکان توزیع بیشتر نشریه در شهر "بن" نیز به پیشنهاد شما عمل خواهیم کرد. البته "راه توده" از بدو انتشار دوره دوم آن، در فروشگاه ایرانی "بازار" شهر بن به فروش می رسد.

نامه های معمولی و اطلاع از اوضاع ایران

فرانسه- تولز-... در میان گزارش ها و خبرهایی که درباره اوضاع ایران و مخصوصا انتخابات منتشر کردید، برای من آن قسمت هایی که به زبان ساده و به نقل از سخنان و نظرات عادی مردم کوچه و بازار منتشر کردید، خیلی جالب بود. حالا که فکر می کنم، می بینم، که اگر همه رفقای حزبی و سازمانی، همین نامه های معمولی که از خانواده های خود در ایران دریافت می کنند، در اختیار رهبران خودشان گذاشته بودند و یا قسمتهای غیر خصوصی را بازنویسی کرده و برای نشریات خودشان فرستاده بودند، احتمالا باعث تأثیر بیشتری بر موضعگیری های مربوط به انتخابات می شد. مخصوصا انتخابات ریاست جمهوری، که همه توی چاله چوله افتادند! خود من، همین اشتباه را کردم و حالا تصمیم دارم، هر وقت نامه ای از دوستان و یا خانواده ام دریافت می کنم، بخش های اجتماعی آنها را جدا کرده و برایتان بفرستم. اینهایی را که در زیر می خوانید، خواهرم از تهران نوشته است. معلم است و سنه تا بچه دارد و ... می نویسد:

«... نسبت به پولی که بدستمان می رسد، گرانی بی داد می کند. البته آنها که پول دارند ککشان هم نمی گزد. همه شان هم یا بازاری اند و یا فک و فامیل آخوند و حکومتی بالا بالا دارند. دولت جدید را همه دوست دارند. همه جا تو صف، تو اتوبوس، تو فروشگاه صحبت مردم خاتمی است. همه هم می دانند که نمی گذارند کار کند. دولتی کردن مدرسه ها، همه را خوشحال کرد، نمی دانی چه طبقه بندی بچه ها را کرده بودند. سه تا اسم هم برایش گذاشته بودند، "نمونه مردمی"، "دولتی" و "غیر انتفاعی"، که این آخری پولی بود و بچه های پولدارها و حکومتی ها را جمع کرده بود. که حالا منحلش کردند... تلویزیون به لعنت خدا نمی ارزد، اما بجایش رادیو برنامه های خیلی بهتری دارد. چهار کانال رادیو و پنج کانال تلویزیون داریم. بهترین کانال رادیو، اسش "رادیو پیام" است، که مرتب وضع ترافیک خیابانها را اعلام می کند. اینها دوربین دارند و از شلوغی خیابانها و حوادثی که پیش می آید فوراً با خبر می شوند. آهنگ های جدید پخش می کند و چهارتا کلام حرف شنیدنی پخش می کنند، با مردم حرف می زنند و نظرهاشان را پخش می کنند. بیشتر گوینده های این رادیو جوان و تحصیل کرده هستند و لفظ آخوندی ندارند و برای مردم بی بالای منبر نصیحت نمی روند. هر تاکسی که این روزها سوار بشوی، رادیو پیام روشن است. چند خواننده جدید در این کانال می خوانند. شعرهای این خواننده ها همه اش شعرهای مولوی و حافظ نیست، ترانه می خوانند... تهران آنقدر شلوغ شده که حد ندارد. بیشتر از شهرستانها آمده اند و هر کسی یک ماشین تهیه کرده و مسافر کشی می کند. آدم نمی داند کی تو دهات باقی مانده و کشاورزی می کند...

انگلستان-لندن- دوست گرامی "م.ع" نامه و درخواست شما دریافت شد و مطابق آنچه خواسته بودید عمل شد. همراه بسته نشریه ای که برایتان ارسال شد، یادداشتی نیز فرستاده شد، که در صورت عمل به مفاد آن، نشریه را بصورت منظم دریافت خواهید کرد.

امریکا- کالیفرنیا- ... حتما به انشای نقش رادیو اسرائیل بیشتر بپردازید. این رادیو، به بهانه پخش خبر، واقعا بلندگوی تحریک و تحریف است. طبق رابطه ای که با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان دارد. رادیو ۲۴ ساعت هر روز صبح از ساعت ۷ صبح تا ۷ صبح اول اخبار رادیو اسرائیل را در اینجا رله

کرده اند؛ بویژه آنها که با شهدای سازمان از نزدیک آشنا بوده اند و یا در زندان با آنها همبند بوده اند. می خواهم بنویسم، که سرگذشت سازمان چریکهای فدائی، بخشی از سرگذشت جنبش چپ و کمونیستی ایران است و حرکت و یا جنبشی اختصاصی نیست.

... من بعنوان زندانی رژیم شاه، که با برخی از رفقای چریک همبند بوده ام و هم بعنوان در زندان جان بدر برده جمهوری اسلامی، وظیفه خودم می دانم، بی اعتناء به اینکه با مشی مبارزاتی آنها موافق بوده ام یا نبوده ام، یادی از گذشته ها و جان باختگان سازمان کرده و نسبت به ایمان و پایداری آنها ادای احترام کنم.

«... در سالهای تشدید اختناق، همانگونه که مهندس بازرگان، در سال ۴۲ و در محاکمه خود، در دادگاه نظامی پیش بینی کرده بود، جنبش سیاسی و اصولا مبارزات سیاسی در ایران، اشکال چریکی به خود گرفت. هم در میان مذهبیون و هم در طیف چپ غیر مذهبی.

حنیف نژاد، سعید محسن و دیگر همفکران آنها، که همگی با نهضت آزادی ایران ارتباط داشتند، پایه گذار سازمان مجاهدین خلق شدند و امثال بیژن جزنی و ضیا ظریفی که عضو سازمان جوانان حزب توده ایران بودند، به همراه یاران و همفکرانشان، گروهی را پایه گذاری کردند که بعدها به سازمان چریک های فدائی خلق ایران تبدیل شد.

در سال ۴۶، اکثر اعضای گروه جزنی بدام پلیس افتادند و روانه زندانهای شاه شدند. با دستگیری گروه جزنی، چند تن از کادرهای برجسته گروه او، از جمله حمید اشرف، آشتیانی و... که از گزند پلیس در امان مانده بودند، همراه با محفل وابسته به امیر پرویز پویان و مسعود احمد زاده، سازمان چریک های فدائی خلق ایران را بنیان نهادند.

در ۱۹ بهمن سال ۴۹، بدنبال یک حادثه پیش بینی نشده، که منجر به اطلاع پاسگاه ژاندارمری منطقه سپاهکل از وجود و حضور عده ای مسلح در جنگل ها شده بود و با هدف رهائی یکی از اعضای گروه، که بازداشت شده بود، حمله به این پاسگاه انجام شد. ارتش و ساواک شاهنشاهی، جنگل را محاصره و پس از بدام انداختن اعضای گروه، آنها را بقتل رساندند. این واقعه سرآغاز کشف خانه های تیمی، نقشه های مربوط به عملیات شهری و... شد و در نخستین دادگاه نظامی شاهنشاهی، ۱۵ تن از مجموعه تیم های جنگل و شهر به اعدام محکوم شده و تیرباران شدند.

این شعر حماسی و تکاندنده، بلافاصله در محافل روشنفکری و بویژه در دانشگاه های ایران دست به دست شد:

مویه کن بحرخر

گریه کن دشت کور

پیراهن چاک بده جنگل سبز "گیلان"

قلب خود را بدر ای قله سخت "البرز"

...

هم پس از این واقعه تلخ و خونین و هم در تمام دورانی که عملیات چریکی منجر به اعدام و یا کشتار چریک ها می شد، حزب توده ایران، از طریق رادیو بیگ ایران، این نوع جانفشانی ها را ناشی از درک نادرست از مبارزات اجتماعی دانسته و نسبت به ادامه آن هشدار می داد. حزب معتقد بود، نباید ذخیره های جنبش چپ و کمونیستی ایران را بدین سادگی بر باد داد. نظرات مختلف حزب پیرامون "ترور" و بویژه تفسیر و تبیین "دوتاکتیک سوسیال دمکراسی" بزرگ ترین کار ایدئولوژیک حزب در این دوران و از طریق رادیو زحمتکشان بود. ما در زندان نیز شاهد همین بحث ها، بین زندانیان جوان و پرشور وابسته به جریانات چریکی و توده ایهای سالمند درون زندان بودیم. از درون این بحث ها، که در ابتدا با تندخویی از جانب زندانیان جوان رد می شد، بعدها یاران تازه نفسی به حزب توده ایران پیوستند. توضیح حزب در این دوران، آن بود که نبرد سهمگین و نابرابر، در شرایطی که هنوز از لحاظ عینی و ذهنی مناسب نیست و پشتوانه توده ای نیز ندارد، جز از کف رفتن کادرها حاصلی به همراه ندارد!

یکی از چهره های برجسته توده ای، در این دوران، و در زندان "پرویز حکمت" جو بود، که بدلیل پایداری و جسارتش در برخورد با زندانیان از احترامی خاص در میان زندانیان چریک برخوردار بود. بویژه آنکه مناسبات بسیار صمیمانه ای با بیژن جزنی داشت. ما او را "آقای تاریخ" صدا می کردیم. در دورانی که هواخوری عمومی بود، او روزی یکساعت در حیاط زندان و سپس در گوشه ای از بند، تاریخ حزب و مبارزات تشکیلاتی و انقلابی آنرا تشریح می کرد و هر کس سؤالی داشت، او با گشاده رویی پاسخ می داد. نظم و انضباط و دیسپلین او زیانزد همه، از جمله خود من بود، که مواضع توده ای نداشتیم و حتی ستیز تبلیغاتی هم با آن داشتیم.

آغاز جنبش مسلحانه و تحسین و تقدسی که شهدا به آن مفتخر شدند، موج چریکی را به دانشگاهها و به میان جوانان تحصیل کرده و روشنفکر جامعه برد و تلفات دردناکی را نیز موجب شد. این گرایش و این موج، در زندان نیز وجود داشت. بسیاری، با این ذهنیت که چون جنبش چریکی، در خارج از زندان رو به گسترش است، مبتکر موضع تعرضی در برابر زندانبانان شدند. بعدها این موضع چپ روانه، حتی فعالیت های محدود صنفی داخل زندان را نیز شامل شد. شاید یکی از سخت ترین دوران های زندان، در ارتباط با روابط زندانیان، همین دوران باشد، که به زندانبانان نیز امکان مانور را داد. همین چپ روی ها، سرکوبی را به همراه آورد، که در سال ۵۵ به اوج خود رسید. رویدادهای تلخ ناشی از مناسبات زندانیان چریک با توده ایها در این دوران، همان بهتر که فراموش شود. توده ایها، که بدون هر نوع ملاحظات دیدگاههای خود را مطرح ساخته و نسبت به چپ روی ها هشدار می دادند، در این دوران بعنوان سازشکار، رویزبویست و غیر مبارز تحت شدیدترین فشارهای روحی بودند. به مرور زمان، این حال و هوا تغییر کرد، بویژه پس از سرکوب خشن زندانیان سیاسی و روشنفکران ۵۲، که زندانیان جوان و چریک، شاهد مقاومت های کم نظیر توده ایها و گذشت های بزرگوارانه توده ایها سالمند بودند. از این دوران به بعد است، که زنده یاد "عباس حجری" برای نسل جوان زندانی، به قهرمانی بزرگ تبدیل شد. او به رغم انتقاد بی وقفه از حادثه آفرینی های فدائیان، بهنگام یورش پلیس و سرکوب زندانیان سیاسی، تا سر حد مرگ از هویت و حیثیت زندانیان سیاسی به دفاع برخاست. پشداوری ها، در صحنه عمل، جای خود را به واقع بینی داد.

شاید بجا باشد، که در همین فصل از مبارزات چپ در زندان و خارج از زندان، یاد یکی از قهرمانان کمتر شناخته شده سازمان را گرامی بدارم. او شهید "فرهاد صدیقی پاشائی" است که پیوسته او را انسانی طراز نوین می شناختم و تواضع و فروتنی اش پیوسته در برابر چشمانم است. ما با هم، از تجارب و نظرات توده ایهای قدیمی درون زندان سود می جستیم. بنظر من، او یکی از ارزنده ترین کادرهای جنبش کمونیستی ایران بود و می توانست در این جنبش نقش های بسیار بزرگی ایفاء کند. این نکته ای بود، که زندانیان قدیمی حزب نیز بر آن مهر تائید زده بودند.

فرهاد صدیقی، پس از رهائی از زندان، همراه رفیق همزمش "بهروز ارمنیانی"، بدلیل قابلیت تئوریک و تحرک بالای جسمی، به شورای مرکزی سازمان راه یافت. او بعدها، توانست رد پای "عباس شهریاری" را پیدا کرده و در اعدام انقلابی او شرکت کند. این عهدی بود که او در زندان با خود و نزدیک ترین همزمانش کرده بود. فرهاد صدیقی، براین ایمان بود، که حساب ترور خائن درونی را، باید از حساب غلط بودن عملیات تروریستی، بعنوان مشی جدا از توده جدا کرد. خائن، در اولین فرصت باید، بدست انقلابیون به جزای اعمالش برسد، تا درس عبرتی باشد برای دیگرانی که با چنین اندیشه ای وارد یک سازمان و یا حزب می شوند و یا در درون یک سازمان به این راه کشیده می شوند. با همین ارزیابی و ایمان بود، که تیر خلاص را او به شهر "عباس شهریاری" شلیک کرد. بعدها شنیدم، که این یگانه تروری بوده است، که رهبری حزب توده ایران، در آن سالها، آن را بی کم کاست تائید کرده است.

او دستی هم در شعر داشت و درباره کشتار کارگران کارخانه "چیت جهان" در جاده کرج، در سال ۵۰ قطعه شعری را سروده بود، که قسمتهائی از آنرا به خاطر دارم و می نویسم. در آن رژیم شاه کارگرانی را که عازم وزارت کار بودند تا خواسته های صنفی و حقوقی خود را مطرح کنند، به گلوله بسته و ۱۴ تن آنها را کشته بود. برای همه ما در آن دوران، این واقعه به رویدادهای منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ روسیه می مانست.

آنان چو سیل جاری شدند

چو رعد خروشیدند:

نان، نان

مردان گرسنه،

مشت های گره شده

خشم و نفرت، تنور انقلاب را می گدازد:

نان، نان

رگبار مسلسل، مرا به خون می کشد، اما

فرزندانم از راه خواهند رسید!

چنین گذشت، در جاده

« نام واقعی و یا نام مستعاری که خودتان انتخاب می کنید را در پایان مطلبی که برای انتشار در اختیار راه توده می گذارید قید کنید. هر نوع کمک مالی به نشریه، تنها در صورت موافقت کمک کننده، در نشریه اعلام خواهد شد. »

به بهانه عراق از ص (۱)

راستگرایان، ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری و ادامه آنچه که در سالهای سیاه اختناق و سرکوب در ایران جریان داشته، مطلوب ترین حکومت برای اهداف استراتژیک آمریکا و اسرائیل است. همچنان که تحولات مثبت و حضور حکومتی توانمند و مورد حمایت مردم، مصل و مانع تحقق چنین استراتژی است. بنابراین، ادامه حضور، عملیات و یا فلج ماندن ارتش آمریکا در خلیج فارس، بستگی به آن تحولاتی دارد که در ایران روی می دهد.

در آستانه انتخابات میاندوره ای

در آستانه انتخابات میاندوره ای مجلس اسلامی، بزرگترین بحث، هم در جامعه و هم در پشت صحنه حکومتی، جلوگیری از دخالت استصوابی شورای نگهبان در امور انتخابات است. دخالتی که هیچ نوع مجوزی در قانون اساسی ندارد و بنابراین، شورای نگهبان قانونی اساسی، مانند همه موارد دیگر، خود نقض کننده قانون اساسی شناخته می شود.

در این دوره از انتخابات که قرار است ۲۲ اسفند برگزار شود، دو نماینده از تهران بزرگ و سه نماینده از اصفهان قرار است انتخاب شوند. وزارت کشور، لیست داوطلبان را، پس از بررسی اولیه و تأیید صلاحیت هائی که مطابق قانون اساسی باید نمایندگان داشته باشند، در اختیار شورای نگهبان و شورای مرکزی انتخابات گذاشته است. شورای نگهبان، تنها اختیاری که در این زمینه دارد، بررسی این نکته است، که وزارت کشور در جریان بررسی صلاحیت ها، مطابق قانون اساسی رفتار کرده و از این قانون عدول نکرده باشد. دو کاندیدای شاخص، جناح طرفدار دولت خاتمی، که خود را کاندید کرده اند، بهزاد نبوی و فاطمه کروبی هستند، که بدون هیچ تردیدی، در صورت عدم کارشکنی شورای نگهبان و تقلب در انتخابات، با رای قاطع به مجلس راه می یابند. بویژه، که مجمع روحانیون مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی و دفتر تحکیم وحدت از آنها حمایت می کنند و مردم این طیف را مدافع دولت خاتمی می دانند.

از سوی جناح راست و شکست خورده گان انتخابات، دختر آیت الله خمینی، "زهرا مصطفوی"، بعنوان یگانه شانس این طیف کاندید شده است. انتخاب او، علیرغم نام "خمینی"، که با خود دارد، در صورت عدم تقلب، با تردید بسیار روبروست، چرا که شناخت و آگاهی مردم، مرزهای این نوع هویت ها و نام ها را پشت سر گذاشته است. بویژه آنکه او در جریان پورش شرم آور اخیر به خانه آیت الله منتظری، جانب حمله کنندگان را گرفت!

در اصفهان نیز وضع به همین گونه است و به همین دلیل، در صورت برگزاری یک انتخاب کم تقلب و عدم کارشکنی شورای نگهبان، به جمع طرفداران دولت خاتمی در مجلس ۵ نماینده اضافه خواهد شد. این انتخابات، نشانه های بسیار جدی روحیه مردم، عزم جنبش برای ادامه مقاومت و دورنمای انتخابات بسیار مهم "خبرگان رهبری" را با خود دارد، که در اردیبهشت ماه آینده قرار است برگزار شود. گفته می شود، مجموعه مسائل مربوط به این دو انتخابات، وضع عمومی حکومت و روحیه مقاومت عمومی مردم و همچنین رویدادهای اخیر قم، در آخرین نشست مجلس خبرگان در مشهد، بررسی شده است.

آمریکا، روی موج ناراضی دهها میلیونی و وجود تنش های نظامی داخلی، می تواند، نه تنها در امور داخلی ایران مداخله مستقیم کند، بلکه واحدهای نظامی خویش را در ایران و به بهانه حفظ ثبات و صلح مستقر کرده و یک گام بزرگ و اساسی به طرف مرزهای روسیه بردارد! در این صورت، سد افغانستان، پاکستان، ایران، ترکیه، عراق، در اتحاد با آذربایجان، ترکمنستان، و دیگر کشورهای قفقاز، همان سنگری خواهد شد، که آمریکا برای مقابله با هر نوع تحول مثبتی در روسیه، بدان نیازمند است! و این در حالی است، که نفت و گاز منطقه نیز در کنترل شرکت های چند ملیتی و تحت هدایت آمریکا عمل خواهند کرد. این مجموعه نظامی-اقتصادی مطلوب ترین مجموعه برای اسرائیل نیز هست، و انگلستان نیز در سایه آمریکا و آشنا با سیاست های قومی-مذهبی در منطقه، بهره ممکن را از آن خواهد برد!

انتخابات ریاست جمهوری

ما در نخستین اطلاعیه خود مربوط به نتایج انتخابات و پیروزی "محمد خاتمی" نوشتیم، که ارتجاع "روحانی-بازاری"، می تواند هر نوع که خود می خواهد و یا خود تصور می کنند، نتیجه این انتخابات را ارزیابی کرده و براساس آن عمل کنند. پاسخ این ارزیابی و مقابله را از جنبش مردم خواهند گرفت، اما در یک نکته کوچکترین تردیدی نباید داشت، که آمریکا و اسرائیل، از این انتخابات نتایج دقیق و عملی خود را گرفتند! این نتیجه آشکارتر از آن بود، که به "شادی عظیم ملی" و ریختن مردم به خیابانها، به بهانه پیروزی فوتبالست های ایران نیاز باشد! گرچه این تظاهرات نیز بر آن مهر تأیید نهاد.

بنابراین، انگیزه و استراتژی تشدید حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و به بهانه حکومت محاصره شده عراق، از نظر ما، همان نتیجه ایست که از انتخابات ریاست جمهوری در ایران گرفته شد. آمریکا و اسرائیل می دانند، که ناراضی از بی قانونی، تشنج آفرینی، تحمیل مقررات ارتجاعی، بی قانونی و... در ایران ابعاد چند ده میلیونی به خود گرفته است و راست ترین بخش حکومت، که بیشترین نقش را نیز در حکومت دارد، بی پایگاه ترین بخش حکومتی در میان مردم است. از نظر آمریکا و اسرائیل:

۱- تشنج، قشریت و ادامه تمرکز قدرت در دست راست ترین بخش حکومتی، کار را به همان انفجاری خواهد رساند که نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس منتظر بروز آن هستند و ظرفیت آن را در همان ۲۱ میلیون رای مشاهده کرده اند!

۲- ادامه بازگشت آزادی ها به جامعه و تقویت بازهم بیشتر پایگاه دولت کنونی، عملاً تضعیف جناح راست را همراه خواهد داشت، که این امر، بنا به دلائل بالا، نمی تواند به سود آمریکا و اسرائیل باشد. بویژه آنکه، حمایت مردم از رای و انتخابشان روز به روز بیشتر می شود، و نه کمتر!

هر نوع دخالت نظامی در ایران، اگر با مقاومت مردمی همراه باشد، محکوم به شکست است و اتفاقاً، از جمله تعلیل های آمریکا و اسرائیل برای حمله نظامی به ایران و دخالت نظامی در امور داخلی ایران، در سالهای گذشته با نگرانی از همین امر بوده است. این نگرانی، به شهادت نتایج انتخابات ریاست جمهوری، در صورت باقی ماندن قدرت در دست جناح "روحانیت ارتجاعی و بازار"، دیگر محلی از اعراب نخواهد داشت. قدرت ارتش و واحدهای مسلح، حتی اگر به بهترین سلاح ها نیز مجهز باشند، در مقابله با تجهیزات نظامی که در منطقه متمرکز شده، بیم و هراسی را ایجاد نمی کند. بویژه آنکه این نیروها، اولاً، بدلیل نفرت مردم از حکومت راستگرایان و بازاری ها و غارتگران از پشتوانه پشت جبهه ای محروم است (امری که در ابتدای جنگ با عراق وجود داشت و ارتش این کشور را به زانو درآورد)، دوم آنکه نتایج انتخابات نشان داد، که بدنه همین نیروها نیز در برابر فرماندهان خود قرار دارند و رای آنها به دولت کنونی و برنامه هایش بوده است. فرماندهانی که وابستگی آنها به بازار و سرمایه داری تجاری غارتگر، امری افشاء شده است!

تجربه نشان داده است، که در این نوع دخالت های نظامی و جنگ ها، در صورتی مردم در پشت نیروهای نظامی قرار گرفته و به دفع مهاجم و دفاع از حکومت و کشور خویش بر می خیزند، که حکومت را از خود بدانند. حکومت راستگرایان و بازاری ها، حکومت مورد تأیید مردم ایران نیست، و بنابراین کسی به دفاع از آن سینه خود را سپر نخواهد کرد.

این حمایت مردمی، تنها در صورتی جنبه عظیم توده ای و دهها میلیونی خواهد گرفت، که مردم به دفاع از حکومت مورد حمایت خویش برخیزند. حکومتی که به خواست و نیاز مردم و رای دهندگان عمل کرده باشد.

شتاب آمریکا، برای دخالت در امور داخلی ایران، برای جلوگیری از رسیدن ایران به چنین مرز و نقطه ایست. مرز بسیج مردم، پشت حکومتی مورد حمایت مردم. همه تشنج آفرینی ها، تحریکات تبلیغاتی و صف آرائی های نظامی، با این نگاه به رویدادها، حکایت از توطئه آمریکا علیه تحولات مثبت، تثبیت و گسترش آزادی ها در ایران، کوتاه شدن دست ارتجاع و غارتگران بازاری از حکومت، گشوده شدن فضای سیاسی کشور، بسیج ملی مردم، تشنج زدائی در سیاست خارجی و... است و علیه آن بسیج شده است؛ چرا که این روند، برخلاف روندی که در سالهای پس از جنگ با عراق، در ایران جاری بود، نقطه های انفجار داخلی و جنگ داخلی را کور می کند و رسیدن آمریکا را به آن استراتژی که در بالا اشاره شد، دشوار می سازد. بدین ترتیب، حکومت

Rahe Tude No 69

Feb. 1998

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۰۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال
اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.